صاحب این کتاب را یا رب
دار محفوظ ز انقلاب زمان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هو الحق المبین و باطل کل ما سواه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
والصلوة والسلام علی محمد المصطفی و علی المرتضی و ائمة الهدی علیهم السلام اما بعد چنین
گوید ضعیف عباد الله شرف بن سوری رحمة الله علیه که مدتی بود تا این سؤالی سایلان از شیوه
نجوم استخراج می‌کردم و کتب که درین نوع گفته‌اند مطالعه می‌کردم هیچ کتابی جامع‌تر از زبدة الکفایه ندیدم
ازان اختیار کرده بودم و سؤالی مانده بود تا در شهور سنه ۶۳۴ نسخهٔ فاضل بخط استاد ابو الحسن
علی بن محمد ابن سریر بدیدم که مصنف زبدة الکفایه است پس این کتاب را تمام ساختم و بهتر ازان
کتب آغاز کردم و این را مفاتیح النجوم و مصابیح العلوم نام نهادم و توفیق خواستم از خدای عز و جل
بر اتمام این تصنیف و انشاء وی والله الموفق والمعین **در معرفت سایل** و ابن مصری گوید وقت طالع
گرفتن ازان زمان باشد که سایل نزدیک منجم بنشیند تا ساعتی توقف کند **از بس علم**
گوید حقیقت آن طالع است و ما نیز چنین یافتیم **معرفت بقای دلالت** بطلمیوس
گوید بقای مسئله تا آنگاه باشد که ماه تاثیر یکی در برج دارد اگر مسئله اول روز بود و اگر شب بود مدتی که یکدور
قمر از فلک بود و ابن مصری گوید بقای مسئله تا آنگاه باشد که یکی در بگوید گو گبری دلیل آن مسئله است
و درست آنست که بقای مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل زایل گردد بتمام شدن یا بنومیدی
معرفت خطای مسئله خطا اندر مسئله از چهار روی بود ۱ از آلت قیاس چون اسطرلاب و غیر آن
۲ از آنکه پرسنده نیت است نتواند گو و بیان اندیشه نکوید کند یا سوال بامتحان باید
حاجت کند ۳ آنکه سوال بوقت زوال آفتاب باشد چه در ارتفاع و ظل اندری و ترغلطات

بسیار است

ضمیر کردن

بسیار افتد ۴ قوت سعدان و نحسان برابر باشد بشهادت و دلالت چنانکه فرق نتوان کرد
معرفت حقیقت ضمیر خداوند مسئله باید که یکبار در قمر که بیست و هشت روز است تو باختم کند
تا قمر از همه کواکب و فلک نور بر کرده بود و یا هفت شبانه روز که پادشاهی هر کوکبی است
سیر شود و یا سه شبانه روز که قمر اندران برج که باشد اتصال و انصراف افتد و دیگر کواکب
و کمتر یک شبانه روز است که یکدور فلک طلوع کند و غروب دوازده برج باشد تا تاثیر
فلکی در ضمیر سایل درست آید و هر چه کمتر ازین باشد واجب نکند بنگریستن آنکه اندر ضمیر سایل
خطا افتد و حکم راست نیاید مگر که کاری باشد سخت دهایل یا غمی بزرگ یا طمع قوی که همواره
سایل بران مشغول باشد آنگاه بیاید و سوال کند که آن آمدن و سوال و نشاید الا بتاثیر فلکی
چون آید طالع و بنگرد و حکم کند صواب آید و حذر کن از کسی که بیاید و سوال کند بامتحان یا
بعمدا که صواب نیاید و هیچ طالع اندر محابا و گمان نگیرد الا انچه اندیشیده باشد مثلا
ضمیر از تزویج آورده باشد و تو حکم کنی از کوید از سفر و نیز حکم کنی و ضمیر زده باشد حکم سو خطا افتد
مگر که ضمیر از طلاح ال کرده باشد آنگاه انچه حکم کنی صواب آید زیرا که تاثیر فلک بمقدار همت
سایل بود و بهترین ضمیر آن بود که سایل ضمیر کند بر انچه همت او بود و وهم و خاطر خود بران
منجم که خواهد راست کند و گوید آن منجم را بینم سوال کنم و این ضمیر را سهل و ضمیر زجری
گوید و این سخت درست آید **استخراج سایل و مسئول عنه** طالع بنهد او تا درست کن
اگر خداوند طالع اندر طالع بود یا بطالع ناظر وی دلیل است و اگر قمر بطالع ناظر باشد وی
دلیل است پس صاحب طالع بصاحب شرف طالع بنگر آنگاه بار بجنبد مثلثات آنگاه بصاحب
حد آنگاه بصاحب وجه آنگاه بر کوکب برج طالع حکم کن و اگر دلایل ساقط باشند نگاه کن
که قمر اگر باز گشته و بکه متصل است آن کوکب که قمر ازوی منصرف است دلیل سایل است و آنکه
در متصل است دلیل مسئول عنه بغیر آنکه سوال ازوی بود خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه
بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر در شرف دلیل نکند
صاحب ساعت دلیل سایل کن و خداوند برج صاحب ساعت را دلیل مسئول عنه

بیان ... [illegible] خداوند طالع

دلیل حاجت هر کوکب که در خانهٔ حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب
مثلثات یا صاحب حد یا صاحب وجه خانهٔ حاجت هر کرا شهادت بیشتر بود و غالب تر
وی دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت و کوکب دلیل بر طبع
حاجت مثلا چون شمس دلیل سلطان و مشتری دلیل قاضی و مال این همه دلیل
حاجت اند و اگر این دلایل که گفتیم یکی را دو شهادت بود یا بیشتر اعتماد بر آن کن
و دیگران را بهل **دلیل عاقبت** خانهٔ چهارم از طالع و صاحب وی دلیل عاقبت کارها
و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل عاقبت کارها است و خداوند خانهٔ قمر نیز اگر بهای
یک اتصال شود و خانهٔ چهارم از درجهٔ قمر دلیل عاقبت است و صاحب سهم السعادة نیز
دلیل ابتدای کارها طالع و صاحبش دلیل آغاز کارها است و قمر دلیل ابتدای کارها است و دلیل
طالع هم دلیل ابتدای کارها است و سهم السعاده نیز و خداوند ساعت چون به طالع ناظر باشد
هم دلیل ابتدای کارها است **دلیل مسئول عنه** اگر در برجی کواکب بسیار نه و نه طالع شهادت را اینجا
ناظر باشند هر کدام کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل سایل است و آنکه متصل است دلیل مسئول عنه
بود دلیل دیگر که اندر مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب از این کواکب مشرقی بود وی دلیل سایل
و هر کدام کوکب که مغربی بود دلیل مسئول عنه و همچنین شمالی دلیل سایل و جنوبی دلیل مسئول عنه
شمس دلیل سایل و خداوند برج شمس دلیل مسئول عنه ساعت اگر طاق آید دلیل سایل
و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه یعنی ساعت دیگر که مر آن طاق را جفت کند دلیل دیگر که ...
بازگشتن از آفتاب در حد کدام کوکب بود است و باز در طالع مسئله در حد کدام کوکب است
حد نشین دلیل مسئول عنه بود و حد دوم دلیل سایل **معرفت مقادیر شهادات**
این حال به شتر قمر را باشد زیرا که آفتاب وی را قبول کند از هر جهات چون اندر اسد باشد و با آفتاب
متصل بود اینجا دو قبول بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر در حمل باشد و با آفتاب اتصال کند
و باز برج متصل شود اینجا سه شهادت بود هر قبول را یک شهادت و اگر با این همه
آفتاب در سه باشد هم شهادت دیگر بیفزاید این سه شهادت را و اگر آفتاب اندر خانهٔ خویش

بنحو

و مقبول باشد چهار شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ خویش باشد و اندر وتد نبود نیمهٔ
شهادت است اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وتد بود و نه بپذیرد قمر را نیمهٔ شهادت است
و چون قبول کند یک و نیم شهادت است و با این همه اگر قمر را قبول نکند و آن کوکب اندر
خانهٔ خود بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد باشد اندر خانهٔ قمر بود یا اندر شرف
او یک شهادت بود و اگر آن سعد زایل باشد از وتد آن نیم شهادت بود و اتصال قمر اندر
بصاحب وتد یک شهادت است و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت است بودن
اندر طالع یا اندر وتد نیم شهادت است بودن ماه در خانهٔ حاجت نیم شهادت است صاحب خانه
قمر اندر وتد نیم شهادت است اتصال قمر بکوکبی مقبول نیم شهادت بود بهتر آن بود
که سعد بود و نیکو حال و نیکو جایگاه **قبول صاحب طالع** یک شهادت است
قبول صاحب حاجت نیم شهادت است و اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک
شهادت است و اگر در خانهٔ یکدیگر باشند سه شهادت است اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد
از وتد که نه بپذیرد نیم شهادت بود اتصال سعدی از وتد به صاحب طالع غیر مقبول نیم شهادت
و چون مقبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانهٔ
صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب اندر وتد نبود نیم شهادت باشد اتصال صاحب طالع
بسعدی اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت
بود اتصال صاحب طالع بسعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
بسعدی که وی اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا شرف وی نیم شهادت بود اتصال صاحب حاجت بکوکبی اندر
طالع یک شهادت بود اتصال سعدی بصاحب طالع از خانهٔ صاحب طالع یا از شرف او یک شهادت بود
صاحب طالع اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود اندر طالع اسم اگر صاحب حاجت در تحت الشعاع
بود دلیل کند بر قضای حاجت **استخراج مسئول** دلیل آن کوکب باشد که متولی بود اندر
فلک بوقت مسئله یا اندر ابتدای کاری و دانستن وی را دو وجه است اول از طالع بنگرند
و از برج بیرتیح و سهم السعادة و از خداوند شرو از خداوند عشر و از جزء اجتماع و

ابو صاحب خانه خداوند طالع
تبر شش سهادت بود

د استقبال مقدم بر مسئله واز صاحب فردار عالم وارتبهاء آن عالم وار مستولی بر طالع کل وار مستولی
بر صاحب اجتماع یا استقبال یا از مستولی بر صاحبان ارباع وفصل از این دلایل که گفته شد هر کدام را
اندر طالع وقت تولیت باشد بیشتر یا کمتر بنهایا ۱ دلیل دیگر وبرا شهادت بود اندر طالع
وی دلیل شد دیگر بنگر بصاحب برج وبصاحب شرف وبصاحب حد وبصاحب مثلثه وبصاحب وجه و
بصاحب ساعت هر کدام از این دلایل را که اندر طالع بود یا شهادت حق دارد وی دلیل باشد مثلاً
طالع سنبله وعطارد اندر طالع بود وی دلیل باشد واگر طالع حد عطارد بود شهادت عالیتر بود
دلیل بود با ابتدا زینت لا اندر برج طالع وبرج نیز خداوند برج را نیز دلالت هست
وخداوند شرف را چهار وخداوند حد سه وخداوند مثلثه را دو وخداوند وجه را یکی
وخداوند ساعت هم یکی لا اندر برج سهم السعادة وبرج اجتماع یا مثلاً خداوند برج را
سه دلالت هست وخداوند شرف را دو وخداوند حد را یکی وخداوند مثلثه ووجه شهادت نبود
واگر خداوند خانه را نیز اندر طالع حد بود یا خداوند عرض بود شهادت عالیتر بود وی دلیل است
وهمچنین هر چند شهادت عالیتر بود دلالت قوی‌تر باشد واگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه
وسط السماء واز حظهای برج بهره نداشته باشد وی دلیل بود ودیگر نباید مگر کوکبی که وی را دلالت
شرف بود یا حد یا مثلثه ونیز اندر وتد بود آنگاه روا بود که شریک خداوند طالع باشد بدلالت
اگر خداوند طالع در نیمه اول برج باشد لا اگر در نیمه آخر بود اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب
ساعت یا صاحب وجه اندر وتد باشد دلالت وی را باشد وخداوند وجه ضعیف است مگر که
صاحب برج آفتاب بود یا صاحب برج قمر یا مثلثه شبی یا خداوند سهم السعادة یا خداوند
عرض باشد آنگاه دلالت قوی‌تر گردد وچون اندر وتد بود یا جایگاه نیک دارد دلیل بود واگر
خداوند برج آفتاب یا قمر خداوند عرض بود وی دلیل شد ولیکن که دو دلیل برابر شهادت تقوة آنگاه بنگر
اگر قمر یکی نگرد ازیشان یا قمر اندر طالع بود بخانه خویش یا [illegible] آن نیز بود که نوبت وی راست
با صاحب سهم السعادة بود قوة وی را باشد وقوی‌تر آنگاه بود که قمر از طالع وی متصل باشد داین دلیل را
نیک تفحص کن وتمیز کن تا بر تو معلوم شود وغافل مباش از مستولی سال کرپا دارد هر دو دلالت و ولایت

وی قوی‌تر

وی قوی‌تر بود بر همه دلیلها وهم صاحب ارباع نگاه دارد وجایگاه نحس ووجه هنگام وقت تحویل
عالم که آن جایگاه دلالت نیز باشد از مسئلها وحاجتها اگر این دلایل طالع انجا بود همچنین
مواضع سعدان اند وتحویلها دلیل سعادت بود وچون دلیل انجا بود یا انجا آید ونگاه کن بخداوند طالع
حد که دلیل کدام جایگاه است از طالع وجای وی اندر ذات خویش وطبع برج خویش حکم کن
بر دلالت خیر وشر انچه واجب کند چون دلیل را استی بنگر که کجا است وبکه متصل است ضمیر سایل
از انجا بود اندر یافتن ضمیر مسئله آنست که بصورت وسیرت سایل نیک نگاه کنی که
بکدام کوکب وکدام برج ماننده‌تر است حکم سایل بر آن کوکب وبرج کن ودیگر دلیل
یار کن از اتصال وانصراف واین دلیل که یاد کردیم اندر ضمیر خطا نیفتد وهیچ
گونه غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود واز درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل از وی بود و
هر جای که سهم السعادة افتد ضمیر از انجا بود بقول والیس ودیگر ضمیر را از سهم الغیب باید
گرفت بنگر که صاحب سهم السعادة در کدام برج است از خداوند برج بگیر تا بصاحب ساعت ودرجه
طالع بر افزای وجمع کن واز طالع بر طرح کن هر جا که افتد سهم الغیب انجا بود ضمیر از ان
برج واز صاحب وی بود واین مجرب است واگر خداوند ساعت با خداوند بود ساعت از مستقبل
کن تا درست آید دیگر دلیل بجهت ضمیر بگیر از درجه طالع تا خداوند حد ودرجه طالع بر وی افزای
واز طالع بیفکن هر جای که رسد ضمیر سایل از آن برج وخداوند وی باشد دلیل جامع در باب
ضمیر که مجربست آن باشد که بنگری بدلیل که بکدام کوکب متصل است یا منصرف ضمیر از اتصال
وانصراف باشد واگر این هر دو نبود اگر دلیل در طالع بود مسئله از تن وجان وار جان زاد
ولد خویش گوید است وهمچنین دیگر خانها واگر دلیل با قمر بود از نحس وخصومت برسد واگر
قمر اندر طالع باشد از خیر یا خصومت یا سفر رسد واگر دلیل با ذنب بود از نحو وجاه دولی... ۲ یا از سفر پرسد
رسد وچون عطارد شاهد بود ورست بود تحقیق واگر دلیل با زحل بود وعطارد در برج نظر یا با عطارد
بود وزحل بور ناظر از نحو بود وجاه دین وهمچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده بود
ومتصل شود بنحسی یا اندر حد عطارد بود یا در حد زحل از جاه دین رسد واگر دلیل در تحت

الشعاع بود از دیوانه و مصروع و از هوشیار رفته برسد و اگر دلیل با زهره بود و مریخ ناظر یا مریخ
بود و زهره ناظر بود از تهمت برسد از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی
بود از کیمیا برسد و اگر برج صورت آدمی بود از ضرب برسد و اگر طالع برج های آتشی بود از کار
برسد اگر زحل یا مریخ یا آفتاب یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از جوانی آتشی برسد و اگر این کواکب
دو یا سه اندر طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام قوی تر باشد و به درجه طالع نزدیک تر دلیل تر و اگر طالع
مثلثه خاکی بود از نبات زمینی برسد و اگر از این ماه قمر یا مشتری یا زهره اندر دلیل بود یا ناظر
از نبات آبی برسد و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد در او دلیل بود یا ناظر از نبات بیابانی
برسد و اگر طالع از مثلثه های آبی باشد از حیوانات برسد از مرغان آبی یا ماهی خاصه که
مشتری در وی باشد یا زهره یا بطالع ناظر باشد و چون زحل یا مریخ بنگرنده باشد یا اندر وی باشد
از حیوانات وحشی برسد یا از حیواناتی که در میان سنگها یا کوهها باشد یا از مرغان از دو بابه
اگر راس باشد از چهارپایان برسد و اگر زحل بود از هوام زمینی بماند و اگر مشتری بود از چهارپایان
بماند و اگر عطارد بود از مرغان برسد و اگر قمر بود از آدمی برسد و اگر شمس بود از اشراف
و ملوک یا از بهایم زمینی برسد از سلطانیت کواکب سیاره و دلیل که مشتری را پادشاهی است و سلطان
و مریخ را خوکان و عطارد را خران قمر را کاوان آفتاب را بر اشتران و همچنین
از یک دا حکم کن نسخهٔ دیگر در معرفت ضمیر هر که اول ساعت از زحل برسد از کشته و دزد و زره
برسد هر که در میان ساعت برسد از زنی که از عمر دا دزده برسد و با آخر ساعت از جشن و مرغ و چنین
انواع برسد اما چون اول ساعت مشتری برسد از اندیشهٔ که از در بالا بود برسد
و میان ساعت از سود و زیان برسد و آخر ساعت از غایب برسد اما چون اول ساعت
مریخ برسد از اندیشهٔ دزد و دو زنیه برسد و آخر ساعت از جنگ و خصومت برسد هر که اول
ساعت آفتاب برسد از سلطان برسد یا از مردی بزرگ و میان ساعت از بیم و بیماری برسد
و آخر ساعت از کسی برسد که میان ایشان سخن رفته بود هر که اول ساعت از زهره برسد
از محبوسی برسد یا محبوسی خواهد شد و میان ساعت از زنی برسد که بدست نیست یا از عشق برسد

بیم و دام در آخر ساعت

اول ساعت

آخر ساعت از زنی نزدیک وی آید هر که اول ساعت عطارد برسد از نامه برسد یا از علم یا از صناعتی
و میان ساعت از بیع و شرا برسد و آخر ساعت از کاری برسد که از کار خواهد نیست و در اول ساعت از
غایب برسد که رفته بود و میان ساعت از کسی برسد که بیاید و آخر ساعت از کسی برسد که بیاید و دیرا
سختیها رسیده باشد فصل که اتفاق اهل این علم بر آنست که ضمیر خداوند مسئله از دلیل طالع
پدید آید و دلیل طالع آن کوکب بود که وی را شهادت بیشتر بود در طالع و شهادت از دوازده جای
گیرند اول از خداوند طالع اگر در طالع بود یا دیگر دید تا دلیل بود و اگر خداوند طالع ساقط بود از
اوتاد از خداوند شرف بنگر و خداوند مثلثه طالع پس خداوند حد پس خداوند وجه دیگر خداوند سهم السعادة
و باه بنهر طالع بود و تن عشر بهر کدام که او را دو یا سه شهادت بود و آن کوکب که اندر طالع بود یا در
اوتاد او دلیل باشد مثال اگر کوکب خداوند شرف در طالع باشد این را یک شهادت بود و اگر این
کوکب نیز خداوند طالع بود یا ساعت او دو شهادت بود نیز این کوکب خداوند خانه آفتاب بود
و اگر این کوکب که او را سه شهادت بود در طالع باشد یا در اوتاد وی دلیل باشد پس اگر خداوند طالع شرف
ساقط بود از طالع بنگر خداوند حد طالع اگر کوکب خداوند حد طالع بود و او خداوند سهم السعادة
بود او را دو شهادت بود و اگر خداوند وجه باشد او را سه شهادت بود و اگر خداوند نهر جا باشد
چهار شهادت بود و اگر خداوند با این چهار شهادت در طالع بود یا در اوتاد یا ناظر باشد
بطالع وی دلیل بود و اگر خداوند طالع نیز ساقط باشد بنگر بمثلثه طالع اگر خداوند مثلثه
طالع خداوند وجه طالع بود او را دو شهادت بود و اگر خداوند ساعت باشد او را سه شهادت
بود و اگر آن کوکب خداوند خانه آفتاب بود وی را چهار شهادت بود و اگر خداوند سهم السعادة بود
او را پنج شهادت بود و اگر این کوکب در وتد بود او را شش شهادت وی دلیل باشد اگر اینها که
اگر رفت از طالع ساقط باشند بنگر به ده خداوند طالع هر کدام که بطالع ناظر باشند وی دلیل
بود پس اگر در اوتاد ستارگان بسیار باشند بنگر تا شهادت کدام یک بیشتر است وی دلیل بود پس اگر
دو کوکب را شهادت برابر بود بنگر تا کدام کوکب را درجه به درجه طالع نزدیکتر است وی دلیل باشد
پس اگر همه ستارگان ساقط باشند بنگر تا ماه بکدام کوکب متصل است که وی دلیل باشد و اگر ماه تیره متصل

دو و اول بالا زمین و دو دوا
دو بجایی در یعنی ۲

نباشد بنگر که از کدام کوکب منصرف است و در دلیل شده باب اتصالات بر دلایل کواکب
چون دانستی که دلیل طالع کدام کوکب است بنگر که بکدام کوکب متصلست اگر آن کوکب که دلیل
بوی پیوسته است یا بوی خواهد پیوست اندر طالع باشد خبر از تن و جان باشد یا از زندگانی یا
لذتهای دنیائی یا از مسکن یا از ناحیه او و اگر کوکبی که دلیل بوی خواهد پیوست در برج دوم بود
خبر بود از زیان کردن یا از مال باشد و اگر دلیل بدان کوکب پیوندد که بسیوم بود خبر از دل
از برادران بود یا از کار کردانیدن یا از سفر نزدیک و اگر در برج چهارم باشد خبر از پدر
یا مادر یا از ضیاع و عاقبت کارها و زمینها باشد و اگر در پنجم بود خبر از فرزندان
بود یا از عشق و اگر در ششم باشد خبر از ستور یا بیماری و اگر در هفتم باشد خبر از زنان یا کالا
اگر آن کوکب که دلیل بدو پیوسته در هشتم غایب بود خبر از خصومت بود و اگر در هشتم باشد
خبر از میراث یا بیم یا خوف بود و اگر در نهم باشد خبر از علم و دوستی باشد یا از سفر دور و اگر در دهم
باشد خبر از عمل و پیشه و سلطان بود یا از بیع و شرای و اگر در یازدهم بود خبر از امید باشد و
و اگر در دوازدهم باشد خبر از دشمن بود یا از زندان و غم و شده و بیماری از حیوان و ستور
و اگر دلیل طالع آن باشد که راجع بود خبر از غایبی باشد یا از گذشته و اگر دلیل با کوکبی متصل است
اندر هبوط باشد خبر از گذشته باشد یا از تنگی کارها یا از بازداشته و اگر دلیل با آفتاب متصل باشد
و با دلیل آفتاب باشد خبر از سلطان بود و اگر دلیل مقیم بود بر جهت خبر از مقیم بود و اگر مقیم
در استقامت بود خبر از استقامت کارها باشد و اگر دلیل طالع نحس بود از جنگ و داوری باشد
و اگر بزحل پیوندد و بتربیع خبر از بستگی کار بود و اگر بمریخ پیوندد از تثلیث خبر از سود باشد
اگر بزهره پیوندد از تثلیث خبر از زنان و خوشی بود و اگر بمشتری پیوندد خبر از بار بود و اگر
بعطارد پیوندد و خبر از نامه و خبر یا از علم و کودک بود و اگر خداوند ساعت بمریخ باشد
دلیل سوی او رونده باشد خبر از دزد باشد و اگر خداوند ساعت زهره باشد دلیل با او طرار
تثلیث و تسدیس خبر از دوستی و تزویج باشد و اگر کوکب نحس باشد و زهره بدان متصل ...

از عداوت

از عداوت و خصومت زنان باشد و اگر زحل خداوند ساعت باشد و دلیل نیز بزحل پیوندد خبر از
از رنج و غم یا از وام باشد نسخهٔ دیگر در باب خبر اگر خداوند طالع در طالع بود سؤال از حال
و تن و جان باشد و اگر در بیت المال بود سؤال از نان و معاش بود و اگر در سیم بود از
از خویشان و برادران و خواهران بود و سفر نزدیک و اگر در چهارم بود از ملک و
اسباب پدر و عاقبت کارها گوید و اگر در پنجم بود از فرزند و معشوق بود و اگر
از سلطان بود و اگر در ششم بود از فرمایندگان و ستوران و بیماری بود و اگر در هفتم بود از خصومت
و لشکر و تزویج و انبار زن و شرکت بود و اگر در هشتم بود از میراث و مرگ و دشمن و ... بود
اگر در نهم بود از علم دین و خواب و سفر بود و اگر در دهم بود از مملکت یا سلطان یا
یا عمل بود و اگر در یازدهم بود از امید و دوستان و چیزی بود که مستقبل را فرا گیرد و اگر در دوازدهم بود
از بیم محنت و دشمنان و فتنهها و چهارپایان بود اوتاد طالع و چهارم و هفتم و دهم باشد چون طالع
نهاری اگر صاحب طالع را در طالع یا بطبقت روا شود و جمله را برین قیاس باید کرد و اگر قمر یا خداوند
خانه که قمر در آنجا بود در طالع یا پنجم یا هفتم یا دهم یا یازدهم بود و در اگر دو و اگر جزین باشد روا نگردد
و طالع دلیل سائل بود و دهم دلیل سؤال و هفتم دلیل آن بود که از وی پرسند و چهارم دلیل آخر کار
بود چون سؤال کند طالع بنگر اگر صاحب طالع زحل بود سؤال از زمین بود یا زراعت یا بیماری
یا خصومت یا میراث و اگر مشتری بود از خواسته یا سلطان یا از فرزند بود و اگر مریخ بود از حرب یا
خونریختن یا از زر و کارهای سخت بود و اگر عطارد بود از حکمت یا عقل یا از کتابت یا از کار
آن باشد و اگر زهره بود از خوردن طعام و شراب و ... زنان یا چیزی عجیب بود و اگر آفتاب بود
از ملکی بزرگ یا از نسبت بود و اگر این کواکب در اوتاد طالع باشند سؤال از کاری باشد که او را
و اگر در سیم اوتاد باشد از کاری بود که گذشته بر آنکه از اول ماه هفت روز خرنده را نیک بود چیزی که
بخرد سود کند ... علت ... و از پنج تا بیست و دوم خرنده را نیک بود
و از بیست و سوم تا آخر فروشنده را به بود اما سوختگی چنان باید که قمر در برج منقلب باشد
چند بین بود و بکوکبی نحس پیوسته نبود و از نظرهای نحس دور بود چون تربیع و مقابله اما سفر

آن چنان بود باید که ماه از شمس منصرف بود و متصل بمشتری یا زهره یا عطارد و در برج آبی باید جز عقرب و اگر
میزان خیر خواهد بود چون سایل بیاید و بپرسد چیزی چنین ماه از آفتاب منصرف باید و بتربیع یا مقابله
عطارد و این سؤال امتحانیست ظاهراً نه جواب باید داد زیرا که جهت بر دو مقصودست نظر
کواکب دیگر آنکه طالع و سؤال را جواب شاید داد یکی طالع بود و دوم رابع باید بیکی بیت سیم اگر طالع نباشد
ترکیب چون یکی بیاید و سؤال کند طالع ببین و بنگر که خداوند طالع در او دیگر کدام کوکب اند چه
از آن خانه بود مثلاً طالع حمل بود و آفتاب در میزان خیر از برادران بود و اگر در اوتاد کوکبی
بود حکم آن کوکب را بود که بدرجه طالع نزدیکتر باشد مثلاً طالع حمل بود ده درجه و زهره در ثور به
یک درجه و عطارد در جوزا به ده درجه دلیل عطارد باشد و خیر از خانه امید بود یا از خانه خدمت سلطان
و شغل و عمل و ریاست اگر طالع عقرب بود و زهره و مریخ در ثور باشند دلیل زهره بود به ازانکه
مریخ وبال است و زهره را خانه و اگر این دلیلها هیچ نیاید بباید نگریستن تا قمر بخداوند
کدام خانه خواهد پیوستن خیر از آن خانه باشد اگر زحل در طالع بود خیر از زنده کاهنه دراز بود
بتازی مثلاً طالع در سنبله بود و ماه بزهره متصل و زهره بمیزان بود بدانکه خیر از سفر باشد
و قیاس را اینجا از پسندیده بود اگر قمر در طالع یا بیت السفر باشد هر آینه خیر از حرکت و سفر
بود و اگر مریخ در طالع بود خیر از سفر یا گریخته یا از دزدی بود و اگر در رابع بود خیر از خصومت بود
اگر مشتری در طالع بود در راس یا ذنب خیر از خداوند حشمت باشد و از آن عجایب اگر زهره در طالع بود
از نکاح بود و اگر در رابع بود از طلاق اگر عطارد در طالع بود خیر از پیغام و نامه و صنایع
و رسالت باشد اگر آفتاب در سلطانست بود خیر از سلطان بود و اگر در طالع بود خیر از زدالک
بعد بود از آنکه کار بر آمده بود و اگر کار بر نیامده باشد خیر دراز نا نقد بود و اگر در حد مریخ بود
خیر از شماده بود اگر در حد مشتری بود از زر بود اگر در حد زهره بود از نقره بود اگر سؤال
کننده زن باشد و صاحب طالع در زایل الوتد خیر او از خواستن شوهر بود و اگر صاحب طالع
یا صاحب دوم در دوم بود خیر از فرزند باشد باب در شناختن احوال سایل اگر دلیل کوکب
سعد باشد و در طالع بود محظوظ دلیل کند که این سایل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و اگر نحسی

ناظر باشد

ناظر باشد نکاهدار سعادت و نرد و اگر نحس دلیل باشد سایل بدکردار و بدطبع بود و اگر سعد ناظر بود
نکاهدار نحوست و نرد و اگر دلیل در برج منقلب بود سایل بر یک حال نماند و آهسته نبود و کارها
و نیز اگر راجع باشد کار بخلاف مراد در شود و اگر دلیل در برج ثابت بود این مرد جد کار باشد
و درست کار و در خشم بود و اگر در برج ذو جسدین بود سایل میانه حال باشد در شتاب
و عجلت و اگر زحل بر آن ناظر بود سایل سودا مزاج و دور اندیش و سفله بود و اگر
مشتری در حبوط بود یا منحوس که مرائی باشد و اگر مریخ ناظر باشد مردی بدکار بود و اگر
شمس ناظر بود مردی پادشاه وش بود و اگر زهره ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و اگر عطارد
ناظر بود دوست دارنده سخن و دبیر باشد و اگر قمر ناظر بود سبک دار و سبک اندام
و بیقرار باشد اندر کارها اگر ماه دلیل شده اندر طالع یا طالع بود یا بدلیل پیوسته یا دلیل
بسر در طالع بوده و ماه بوی پیوسته این مرد سبک و چاپلوس بود اگر در برج منقلب یا ذو
جسدین باشد و عطارد بوی ناظر این کس صاحب تا مهاد و حرفها و دقایقها بود و تحجر
نسخه دیگر چون ظاهر کردانی که خداوند مسئله را حال چیکونه است بنگر
بدلیل طالع اگر دلیل طالع یا در خانه خویش باشد و راجع نباشد و محترق نکرده و
خداوند ساعت سعد باشد دلیل باشد که خداوند مسئله نیکو حالست و با مال و فراخ دست
و از آن غم که دارد فرح خواهد یافت و اگر از سعدی منصرف کردد و بنحسی متصل شود
دلیل کند که خداوند مسئله را حال نیکوست لیکن غمی پیش خواهد آمد و اگر نحسی که دلیل
بدو متصل است اندر ششم باشد دلیل بود که سایل را غمی پیش خواهد آمد از سبب بیماری
یا حیوانی خورد و اگر نحس که دلیل بدو متصل خواهد شد در دوم باشد دلیل کند
که این غم از سبب مال و زیان باشد و اگر در دهم باشد غم از سبب تنگی کار باشد از سبب سلطان
و اگر دلیل با آفتاب خواهد رسیدن از مقابله و مقارنه غم بسبب سلطان بود و اگر آن دلیل که
نحس بوی پیوندد اندر ثالث بود دلیل کند که این غم از سبب برادران باشد یا دوستان
یا نزدیکان و بر این قیاس با همه خانها را حکم باید کرد و اگر دلیل را در برج شرف باشد

خداوند سلطان بود، خداوند جاه و شرف و اگر دلیل در برج شرف بود و با رجع یا محترق
یا ساقط باشد از طالع دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بود معزول شده و مال از دست رفته
و اگر دلیل در برج شرف باشد اما بکوکبی پیوندد که آن کوکب در شرف باشد دلیل کند که سایل
بجاه و حرمت خواهد رسید و اگر دلیل در برج عزیز باشد و ساقط از طالع دلیل کند که سایل اندر دل
شهر عزیز بود لیکن در رفته دلیل کند که در آن شهر عزیز بود اما نزدیک مردمان باقدر و جاه و معروف
باشد و اگر دلیل در رفته باشد و خداوند خانه را این دلیل نور ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله
معروف و ستوده باشد و اگر دلیل اندر رفته باشد و خداوند خانه را این دلیل نور ناظر نبود
دلیل کند که خداوند مسئله معروف بود لیکن بر مردمان ستوده نبود و اگر دلیل در رفته باشد
و لیکن وتد او را هبوط باشد دلیل کند که خداوند مسئله خسیس باشد اما معروف بود و اگر دلیل
در هبوط بود ساقط بود و ساقط و صاحب خانه این دلیل ناظر باشد دلالت کند که سایل خسیس
و بی‌نصیب باشد و اگر در هبوط در برج ششم باشد سایل بنده بود یا بنده زاده و اگر دلیل
در زوال دهم بود اندر هبوط دلیل کند که سایل از حبس خروج کند و اندر برج چهارم ...
و اگر دلیل در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بد دلیل ناظر نباشد دلیل کند که
سایل بی‌حرمت و نسب باشد و معروف نباشد و بد حال بود و اگر با این همه حال که یاد کردیم سعد
ناظر بود دلیل کند که سایل دارو زر روز بروز بدست آید از دست برنج خویش و اگر نحس ناظر
بود دلیل کند که سایل بد حال بود بدشواری روز بروز بدست آید و درویش بود و اگر دلیل
بکوکبی متصل باشد که آن کوکب در احتراق بود اندر هشتم باشد یا خداوند هشتم دلیل کند که
فرزند سایل بیمار بود و اگر آن کوکب در احتراق نبود و دلیل بوی متصل باشد و اندر برج هشتم
باشد یا صاحب هشتم دلیل کند که این بیمار زن سایل باشد و اگر آن کوکب که بوی پیوندد اندر
اندر احتراق بود و اندر دوم یا خداوند برج دوم باشد دلیل کند که چیز از زیان ...
در احکام چیزی که در دست گیرند اگر کسی پرسد که در دست من چیست طالع بنه و بنگر که
نباتیست یا حیوانی یا جمادی برج منقلب دلیل حیوانی بود و خدای بنات و شتابی

جمادی

و اگر دلیل در برج ثابت بود [illegible]

جمادی اگر طالع برج آتشی بود دلیل خواهد بود که بر آتش گذر دارد و اگر برج خاکی بود چیزی باشد که از
برآمده باشد و اگر برج بادی باشد آن چیز حیوانی بود و اگر برج آبی بود چیزی باشد از آن بر آمده باشد
چون مروارید و مانند آن بطلیموس گوید بنگر بخداوند طالع و بر گونه آن حکم کن اگر زهره بود
چیزهای روشن بود چون مروارید و بلور و نقره و مانند آن اگر زحل بود چیزهای سیاه بود چون
آهن و چند مانند گوید بنگر با این کوکب که خداوند طالع است در صد کدام کوکب است انجزلون
آن کوکب بود که خداوند آن بود بطلیموس گوید بنگر تا درجه طالع در کدام کوکب است انجزلون
او کوکب داد هرمس حکیم گوید بنگر تا شهادت کدام کوکب بیشتر است انجزلون او داد و ابوریحان گوید
بنگر بخداوند طالع تا بکدام کوکب متصل است انجزلون آن کوکب را داد و در این چهار قول بسیار است
باید که اختصار شد تا بتعب را نه بینند و هر را در عمل آورد هر کدام تجربه افتد بدان حکم کند سوال
اگر پرسند که طاق است یا جفت بشمار از درجه طالع تا جزو خداوند طالع اگر طاق بود طاق گو اگر
جفت بود جفت سوال بقول ابوریحان بنگر تا میان ماه و عطارد در چند برج است اگر طاق بود طاق
و اگر جفت بود جفت سوال اگر پرسند که گران بها است یا سبک بها بنگر تا خداوند طالع کجا است
اگر در اوتاد بود و آن ۱ و ۱۰ و ۴ و ۷ گران بها بود و اگر در مایل الاوتاد بود میانه بها بود و آن
۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ است و اگر در زایل الاوتاد بود و آن ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ است آن چیز کم بها بود
و اگر در اوتاد و در خانه خود بود قیمتی بود و اگر در خانه شرف خود مایل الاوتاد قیمتی بود باشد اما کم بها ابوریحان
گوید اگر عطارد و ماه در برجهای آبی باشند آن چیز بسیار بود و اگر در برجهای منقلب باشند کرد بود و اگر در
برجهای ثابت بوند دراز بود و اگر در برجهای دو جسدین باشند آن چیز از اشکال بود در یکدیگر بافته
اگر در برج آتشی باشد آن چیز برنگ زرد بود و بمزه تلخ و اگر در برج خاکی بود آن چیز سیاه بود و بمزه ترش
و اگر در برج هوایی باشند برنگ سرخ بود و بنفش و اگر در برج آبی باشند سفید بود و خوش مزه اگر پرسند
که آن چیز کهنه است یا نو بنگر اگر ماه از اول ماه تا هفت روز بود چیز نو است و اگر هفت تا چهارده بود
هنوز نو و نزدیک است و اگر از چهارده تا بیست و یک بود نیم کهنه بود و اگر از بیست و دو تا آخر ماه بود
آن چیز کهنه است و اگر از سال پرسند همان حکم باید کرد لباس کواکب قمر سفید است که بزرد زنند

زهره زرد است که بسفیدی و سرخی پاره آمیخته بود عطارد در روی سفیدی و سیاهی است زحل سیاه است
هیئت مشتری سرخی تلخی مریخ ارد و حرف سفید است گاه گاه سیاهی آفتاب زرد است گاه گاه در روی
سفیدی و سرخی است **الوان بروج** حمل سرخ است و سبک ثور سفید است سخت سفید
جوزا سرخ است و در روی تاریکی است سرطان سفید است و سخت سفید اسد سفید است با تیرگی
سنبله سفید است و سبز میزان سفید است با زردی عقرب سبز و زرد است قوس سفید تابان
است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاه و سخت سیاه حوت سفید تابان است **لون ارباع فلک**
از طالع تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاه و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سفید
الوان خانها طالع اغبر است ۲ و ۱۲ سبز است ۳ و ۱۱ زرد است ۴ و ۱۰ سرخ است ۵ و ۹
سفید است ۶ و ۸ سیاه است **هفتم** تاریک است بر لون اهل عقل که انسان فرد شود شرف **بر شبودرا**
گویند که این الوان در استخراج نیک بکار آید **الطالع و مافیه من الدلیل النجومیه** اگر از ابتدای کار
پرسند بطالع و خداوندش و قمر و سهم السعادة نظر کن که اینهمه دلیل اند بر ابتدای کارها هر کدام سو
که شهادت بیشتر بود او دلیل باشد و چهارم خداوند وی و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعادة
هر کدام که از این دلایل گفته شد شهادت بیشتر دارد دلیل عاقبت کار باشد و اگر وقت آغاز کردن
دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت در زایل آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر عاقبت
در وتد باشد و دلیل ابتدا زایل باشد عاقبت کار نیک بود و اول بد و اگر قمر در ابتدا در برج
منقلب بود گاه کند و گاه نکند و اگر در برج ثابت بود آغاز کار قوی باشد و اگر در برج ذوجسدین
بود آن کار را دو سه بار آغاز کرده باشد و از آن کار بکار دیگر در آید و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدی
پیوسته باشد آغاز کار بشارت باشد **اگر از عمر پرسند** اگر قمر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد
عمر بگذشته بود و بسختی و محنت و باقی عمر بسعادت و اقبال بود و اگر حال قمر بر عکس باشد حکم نیز بر
عکس باید کرد و اگر قمر از سعدی بسعدی پیوندد تمامت عمر در دولت بود و اگر از نحسی بنحسی
پیوندد همه عمر در رنج و محنت بود اگر خداوند طالع زیر شعاع بود و دونده با حراق
و قمر منحوس بود یا ساقط یا در هشتم یا بعد از آن ... طالع یا در ... دلیل مرگ بود این فرمان

طلبد گویند بنگر به بزرگتر یا بطالع یا بسهم السعادة یا جزء اجتماع یا استقبال که پیش از ولادت بود سوال آنست
تا کدام سبب است به هیلاج نیز از شمس وان لم یوجد الشمس فالقمر وان لم ... الولادت ... فالجزء الکل
القمر الکلی بیر از درجه هیلاج تا درجه سعد و نحس بجسد یا شعاع هر درجه از مطالع یا بعد هر درجه سالی
یا شعاع و جسد سعدی شعاع نیفکند هیلاج کشته شود و اگر سعدی شعاع افکند عیب باشد و بگذرد و اگر
بجسد یا شعاع نحسی رسد دولت و سعادت باشد و اگر سعدی شعاع افکند سعادت سعادت باشد و اگر نحسی شعاع
افکند از سعادت کم کند باندازه سعد و نحس و قوة ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر از اول و میانه و آخر
عمر خویش پرسد بقیاس مثلثة طالع حکم کن از اول مثلثة اول و همچنین تا آخر و اگر از چهار بخش عمر
پرسد طالع دلیل بود بر ربع اول و وسط السماء بر ربع دوم و سابع بر ربع سیم و رابع بر ربع چهارم **حال**
خط و نامه و کتابت عطارد دلیل خط و کتابت است و قمر دلیل پیک و رسول نامه و از آن کس که از
وی نامه بر وی آمده است دلیل و در انصراف قمر است و از آنکس که بوی رسید دلیل در اتصال قمر اگر آن کوکب
که قمر از وی منصرف است سعد بود یا در شرف بود یا در وتد آن نامه از نزد سلطان باشد و دیگر بزرگی ...
و اگر پرسد که نامه یا خشم و دشنام و جواب چگونه باشد بنگر باتصال قمر مردم کوکب که اتصال دوم دلیل
جواب نامه است و از این درجات قمر تا اتصال دوم و نیز اکثر ایام و شهور و سال آمدن جواب نامه
و اتصال صعود و مخالفت و سعادة و نحوست و جایگاه فلک بر ربع حکم کن تا بحقیقت کیفیت حال نامه
به نیکی و بدی بدانی لا بدان که خبر استقامت دلیل سعادت او و اتصال بکوکب سعد و برج ثابت و برج
مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حقیقت و راست و کوکب نحس و راجع و برج منقلب و
ساقط اینهمه دلیل خبر دروغ **حال کشتیها** اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر و عطارد با زحل
یا مریخ بود هر که بکشتی بود یا بباد اندر آید بیم هلاک بود و این باب بنگر بطالع و خداوند طالع
قمر نظر سعدان و نحسان و نوری که ... خداوند طالع و حال عطارد اگر خداوند طالع یا خداوند بیت قمر اندر
وسط السماء یا حادی عشر یا نهم بود دلیل کند بر سبکی کشتی و رفتن رفتن و اگر قمر زاید النور و اندر
دلیل بود رفتن و سبکی و اگر ناقص النور باشد دلیل است بر گرانی و دیری **مسئلة** اگر کسی سوال کند
که مرا چند سال عمر مانده است بنگر بخداوند طالع و ماه هر کدام در وتد بود شهر آن کوکب را دلیل گیرد
اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست کن بر آن مثال که یاد کردیم و بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع

اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن وتد نبود یا مایل الوتد هر درجه سالی حکم کن و اگر در برج جسدین باشد
هر درجه ماهی و اگر در برج منقلب باشد هر درجه روزی حکم کن و در این میان چنین سعادة بدرجه نحس رسد
صاحب مسئله بیمار شود و اگر سعد بر آن درجه ناظر باشد هم جهت بود و اگر سعد ناظر باشد بر آن درجه
باز بکوه از بیماری و اگر کوکب در وتد بود یا در مایل الوتد پس بود و ماه مسعود باشد دلیل کن بر دراز عمر
سایل و اگر ضعیف خواهی جست یا تحت الشعاع بود یا در هبوط و ماه منحوس بود دلیل کن که سایل را عمر
اندک مانده باشد انگاه از درجه دلیل حساب کن تا درجه نحس هر درجه سالی حکم کن پس اگر ضعیف باشد
یا در برج [illegible] هر درجه ماهی حساب کن و اگر سخت ضعیف باشد یا در برج منقلب و ماه منحوس باشد
یا ساقط از طالع هر درجه روزی حساب کن مسئله اگر سایل سوال کنند که مرا چند سال عمر گذشته
است بنگر که کوکب کدام دلیل منصرف حساب کن از درجه کوکب منصرف تا به درجه دلیل هر درجه سالی حکم کن
و اگر بدین درست نگردد بنگر بدان کوکب منصرف که اندر کدام برج است اگر در وتد طالع باشد سالها
وسطی حکم کن و اگر در زایل بود [illegible] سفری و اگر بدین درست نیاید بنگر تا دلیل اندر [illegible]
که است چند درجه رفته است هر درجه سالی حکم کن مسئله اگر پرسند که این غایت
چند سال است بنگر اگر صاحب طالع اندر طالع است تا به درجه وسط السما کودک بود
و اگر از وسط السما تا حد مغرب بود آنکس جوان بود و اگر از حد مغرب تا تحت الارض است
آنکس کهل بود و اگر از تحت الارض است تا طالع آنکس پیر بود مسئله اگر کسی پرسد
که مرا عمر چند خواهد بود بنگر اگر دلیل را ضعیف یابد و منحوس و ماه که زایل دلیل باشد بر کوتاهی عمر
سایل و بتوان بود که صاحب هشتم بدلیل ناظر بود مثال آنکه طالع سنبله یافتیم و مریخ در [illegible]
و صاحب طالع عطارد منصرف از تربیع مریخ روزنده با احتراق و قمر ساقط و مریخ که خداوند خانه
مرگ است اندر طالع و خداوند طالع نزدیک بدرجه احتراق پس خداوند طالع را عمر اندک مانده
بود چون مشتری بطالع ناظر است و بخداوند طالع پس گوییم در راه احتراق بیمار گردد و بمیرد
و از آنکه درجه طالع تا درجه احتراق شش درجه است گوییم شش ماه از عمر مانده است
خداوند مسئله را از آنکه احتراق در برج ذو جسدین است و اگر احتراق در برج ثابت
بود گفتی که شش سال دیگر بزید و اگر در برج منقلب بودی گفتی شش روز بزید مسئله

اگر پرسند که باقی عمر چند است بنگر تا صاحب طالع در کدام برج است اگر از طالع تا وسط السما بود یک
بهره از عمرش گذشته باشد و اگر از وسط السما تا حد مغرب بود نیمه عمرش گذشته باشد و اگر
از مغرب تا وتد الارض بود سه بهره از عمرش گذشته باشد و اگر از وتد الارض تا طالع بود
عمرش با خر رسیده باشد مسئله اگر پرسند که کدام نوبت دولت یابم بنگر با رباب
سعادة طالع اش اگر انکوکب که ارباب ساعات طالع اش مسعود باشد پیوسته در دولت
بود و اگر سعود باز گشته بود دولت رفته بود و اگر سعود بود دولت خواهد یافت
و اگر منحوس باشد همین حکم کن اما بر خلاف البرج الثانی من الطالع و ما فیه
من المسائل النجومیه صاحب طالع و قمر هر دو دلیل اند و خانه دوم و صاحب وی و سهم
السعاده دلیل اند اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر بطالع مال یابد [illegible]
و فضلت و رفعت منزلت و اگر آن سعد منحوس باشد نیابد از مال الا قوة روز بروز
و اگر انکوکب که دلیل مال باشد در طالع بود بجهد خویش مال یابد و اگر در دوم بود از تربیع
یابد و اگر در سیم باشد از اقربا و برادران و سفر نزدیک و اگر در چهارم بود از قبل پدر و جد
و همچنین تا دوازده خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل گیری شاید چنانکه بنگری که بکدام
جایگاه است سعادة و نحوست مال از آنجا یابد و از آنجا یافته شود و گویند قمر و سهم السعاده
را شرف [illegible] بزرگ است در توانگری از یکدیگر یاری خواه و غافل مباشی بهیچ حال و
اصل سهم السعادة است که ریاست و فایده ها و بخت و دولت از وی است که کارها
بود از نیز [illegible] و اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان
ساقط باشند و یا بوفر از [illegible] در شرف باشند و سعود سهم السعاده در اوتاد و قمر بر آن سعد متصل
دلیل است بر بقای دولت و جاه و مال بی نهایت و میراث رسد و توانگر شود [illegible]
کمی نبود و اگر مالی رسد کاید داد و بدانا شد از صاحب هشتم دلیل گیر یا دلیل طالع و اگر
از مال یا در رسد از چهارم جوابگو و اگر از مال پدر برسد از نهم و بر این قیاس ابو معشر
گوید اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشند اندر [illegible] کسب کند از

از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر شود از مال و اگر صاعد باشند با وج مال بسیار گرد کند
از رئیسان و ملوک ماشاء الله مصری گوید اگر خداوند بیت المال بخداوند طالع اتصال کند
خواسته از جهد و رنج گرد کند با رنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند بیت المال اتصال کند برنج
و تعب مال کسب کند اگر برسد بجای مهر یا اتسی دوم نفقه کردم انرا صاحب کیرد و باز بنگر د صاحب ثانی
یا صاحب ثانی اگر بمزاج نیکو باشند و مقبول بوند یکی ازین دو مقبول بود و قوی باشد بکیر و شمار نفقات
و زیاده از آن که رفته باشد و اگر در زایل الوتد باشد همان نفقات را حساب کند بعینه و اگر
ساقط باشد بنگر که ساقط سقط بقدر از وی شمار کند پس اگر ساقط نیز نحوس باشد اندر یابد شمار کند
و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نکرد و انت در اوضاع طبیعت آن نحس و آن حال بود
چنین نحس اقرار کنند بر نظر باید دلالت از نحوست تا آن زمان که ز آن ایشان نیک رسد و اندر خانه یازدهم
سهم السعادة و صاحبش نیز نیز نگاه دلیل سخاوت بر چهار که دلالت کند بر جوانمردی
و سخاوت و جود اگر سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت اند چون این برجها طالع باشند یا صاحب
طالع در این برجها با قمر یا مشتری نیز از این برجها باشند دلیل بود که مولود با سیل مال را اسراف کننده
بود و بسیار نفقه کند و بدر و پیش بخشد و اگر این برجها که توانگری دهد ثور و بیت و مثلثات
و در برجهاء که در سنبله و ما لیستانند فارغ دست کنند جواد است و مثلثات بعد از اگر این برجها
در جایگاه بد باشند از دو فلک و نحوس اندر وی باشند دلیل کند بر بسیار نفقات و تباهی معیشت
و تنگدستی در وقتی مال انچه بدست آید بود دیگر مال با سعادت روزی فراخ اش و اگر نیکو حال باشند از
دور فلک و نحوس از وی دور دلیل کند چنانکه حال وی در دو توانگری و فراخ روزی باشد با بزرگواری و
اگر نیکو حال باشند و سعدان اندر وی دلیل کند بر بسیاری دست سعادت از آن برجها که یاد کرده شد
و بازستانند بنظر اصحاب مثلثات وی اگر نیکو حال باشند و سعدان در وی دلیل کند بر بخشش
و توانگری و سعادت و اگر جایگاه بد باشند از فلک دلیل بود بر درویشی و تنگدستی و تباهی حال
و اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی‌تر باشند حکم بر وی کن مسئله اگر پرسند که علامت کی حاصل آید باشد
بنگر بهابط بیت المال و عطارد و سهم المال و صاحبش هر کدام قوی‌تر باشند و بجایگاه نیکوتر
و بسیار یک شهادت دلیل بود بر علو مال اگر عطارد باشد در امور حساب و کتابت و ... دلیل بود و اگر

انچه ازو بدو رسد بیست درم باشد و اگر در مثلثه باشد دو هزار درم باشد و اگر در شرف باشد بیست
هزار درم و همچنین هر کوکبی که دلیل باشد باندازه و جایگاهش بود برانداز سال صغری
در ده ضرب کن و اگر در خانه خود باشد در صد ضرب کن و اگر در شرف باشد در هزار ضرب کن انچه برون
آید دلیل باشد و همچنین هر کوکبی که دلیل باشد و اگر دلیل راجع باشد انچه بدو رسد نیمه از وی کم کن
و اگر محترق باشد یا در حضیض براین ربع جز نیاید و اگر بعد چهار درجه بود ثلث مال کم کن و
اگر از شمس شش درجه دور بود نیمه مال کم کن و چون سعدان بعطارد ناظر باشند زیاده شود در عطیت
و نظر نحسان کم کنند از مقدار مال حال وامداران بنگر سیل دار از طالع و مشغول عشر را از رحم و عطارد
و قمر دلیل دال است اگر خواهی بدانی که این مال از چه سبب فراز آید بنگر اگر آن سعد در طالع بود یا در دهم
آن مال او بدست رنج خویش فراز آید و اگر آن برج آتشی بود و آن سعد در وی باشد سیل را مال
از کار آتش بود و اگر آن برج سعد اندر دست باد است دلیل کند که سیل را مال از تجارت و اگر آن
سعد در برج سیم باشد دلیل کند که سیل را مال از سبب برادران و خواهران و اقربا یا سفر نزدیک
حاصل آید و باقی بروج برین قیاس کن و اگر در برج دوم سعدی نباشد و سعدی نیز ناظر نباشد بنگر بخداوند طالع
و ماه اگر ناظر بود سهم السعادة یا ماه یا بخداوند سهم السعادة یا مشتری دلیل کند که مال یابد و آن مال بدان
وجه یابد که سهم یا مشتری را اندران بود و حکم بر آن مثال که یاد کردیم و چون خواهی که بدانی که زیان از چه سبب
و از چه جای باشد بنگر بر آن سعد که دلیل گرفتی مال است که نحسی بر وی بند زیان مال سیل از آن بیند است
که نحس اندر وی باشد پس اگر آن نحس در طالع بود یا آن نحس خداوند طالع باشد و نظر کند بطالع دلیل کند
که زیان مال سیل از کار خود بود و اگر آن نحس در دوم باشد یا خداوند دوم بود دلیل کند که سیل مال
بدست خود تلف کند و اگر آن نحس در سیم باشد یا خداوند سیم بود سیل مال بجهت از طرف برادران
و خواهران و سفر نزدیک هلاک کند و اگر آن نحس در چهارم باشد یا خداوند چهارم زیان مال
سیل از سبب مادر و پدر شود و اگر آن نحس در دوازدهم بود یا صاحب دوازدهم زیان مال از سبب
دشمنان و ستوران بود و هم برین قیاس حکم کن در باقی خانها نوع دیگر اگر خواهی بدانی که مال از چه
بر شوار بدست آید یا آسان بنگر بدلیل طالع و بدلیل ماه اگر اتصال ایشان بر دستی بود سیل را مال باشد

فرا زاید و اگر باتصال بد دشمنی بود دلیل دشوار بر بود و اگر دلیل طالع متصل بود به دلیل
ماه مال باشد فرا زاید و اگر خواهی بدانی که سائل را مال چند بدست آید اگر دلیل ماه
اندر وتد باشد و مشرق و صاعد بود اندر مراعات خویش دلیل بود که سائل را مال بسیار
فرا زاید و اگر خواهی بدانی که سائل را کی مال فرا زاید بنگر بدلیل مال اگر میان طالع
و عاشر باشد در اول عمر و باشد بر این قیاس و اگر دلیل مال در زایل الوتد باشد یا منزوی یا
با غروب دلیل کند بر آنکه مال دیرگاه باشد که دلیل مال مقبول نباشد و چون بر برج
حال باشد دلیل کند که سائل روزی بحیله حاصل کند و بتر آن باشد که نحسی بر دلیل مال
ناظر باشد بنظر عداوت که آن دلیل باشد بر تنگی معاش سائل و بر زیان و تندی
نوع آخر اگر کسی سؤال کند که مرا از سلطان روزی بود یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند
وسط السماء اگر بیکدیگر اتصال داشته باشند باتصال مقبول سائل از سلطان یا از نسب
سلطان مال یابد و اگر دلیل طالع با خداوند وسط السماء اتصال داشته باشد بنگر بکوکبی که
نور ایشان را نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یابد از سلطان پس اگر دلیل را با طالع
کدخداوند وسط السماء اتصال نباشد و نقل نور و جمع نور نیز نباشد بنگر اگر ~~دلیل طالع~~
اگر در وسط السماء کوکبی سعد باشد و دلیل طالع بوی متصل باشد دلیل کند که مال یابد از سلطان
و اگر از این نشانها چیزی موجود نباشد بنگر اگر دلیل طالع با نحس اتصال دارد بر دستی مال
یابد از سلطان و اگر خلاف باشد نیابد مسئله اگر پرسنده که از برادر یا خواهر امید که دارم
بر آید یا نه بنگر بدلیل طالع و صاحب برج ~~[illegible]~~ سیم اگر اتصال داشته باشند
یا جمع نور یا نقل نور باشد دلیل کند که امیدش بر آید و اگر خرابی باشد بر نیاید و اگر
امیدش با در و پدر باشد بخداوند چهارم و اگر بفرزند بود بخداوند پنجم و علی هذا القیاس
مسئله اگر پرسنده که خواسته ام چه وقت گرد آید بنگر بخداوند خانه دوم اگر در اوتاد
باشد و قوی است و در برج شرف تو اگر گردد و اگر در زایل الوتد باشد امید باشد که کارش قوی گردد
و اگر در زایل الوتد باشد یا برج هبوط [illegible] کارش نیکو نگردد حاضر ماه [illegible] السیر باشد

مسئله اگر پرسنده

مسئله اگر پرسند که مال من از چه سبب فرا زاید بنگر تا صاحب بیت المال در کدام برج است و در کدام
و در کدام خانه مال بر آن وجه جمع شود مثلا اگر در طالع بود بجهد خود فرا زاید و اگر در برج سیوم بود بکتب
سوا [illegible] از برادران و خواهران بود بدین طریق حکم کن تا دوازدهم که از دشمنان و خصمان فرا زاید
مسئله اگر پرسند که مال جمع کردن از چه جنس بهتر بنگر تا برج دوم طالع و قسمت کدام است اگر آتشی بود
از جنسی باید که بر آتش کنند و اگر خاکی بود املاک باید و اگر بادی بود برده بهتر و اگر آبی بود ستور بهتر و
بنگر که آن برج دوم از برج کدام [illegible] است از آن جنس باید داشتن از جواهر و غلات بر حکم قسمت
مسئله اگر پرسند که مال من از چه تلف گردد بنگر بخداوند دوم که در کدام خانه نحس [illegible] بود
از آن خانه زیان بود اگر پرسند که مال مرا از چه زر در آفت رسیده است بنگر بصاحب دوم اگر محترق باشد
یا در برج آتشی بود و آن برج اوتاد باشد آن آفت از جهت سلطان رسیده بود و اگر در برج آبی بود
و منحوس غرق شده باشد و اگر در برج هوایی بود یا دزد برده بود یا کسی غرض برده بود و اگر در برج
خاکی بود بنفس خود تباه شده باشد یا کم کرده بود و اگر در برج آتشی بود یا زایل الوتد آن مال بتوقف
باشد در سلطان و اگر در برج هوایی بود بجز آفات کفتهای تباه شده باشد و اگر در برج آبی بود بدست
[illegible] تباه شده باشد و اگر در برج خاکی بود بمیراث تباه شده باشد و اگر در برج هوایی بود زایل الوتد
طرار برده باشد و اگر خاکی بود کم کرده باشد و اگر آبی بود در آب انداخته بود مسئله اگر پرسند که مال
کم شده از کجا طلبم چون طالع نهادی بنگر که صاحب بیت المال کدام است میمنه است یا میسره طالع یا در
زمین [illegible] این موضع را بر چهار قسمت کن و بنگر در کدام برج است و همچنین می کن تا بنگری [illegible] یا دو
[illegible] تا مال باز یابد مثلا طالع سنبله بود و صاحب بیت المال زهره و در سرطان مال در جانب
مشرق بود و جنوبی باشد و در جایی است که آن جا را شوران گردانیدن [illegible] سرطان منقلب است
و آن جای آب خانه و آن جا حمام بود و اگر در برج ذو جسدین بود جایی بود که [illegible] یا صندوق بود و اگر در
برج ثابت بود جای بلند و ویران بود خانه که از آنجا توان کرد آن قول دیگر است که او صاحب بیت المال
[illegible] آن مال جایی است که نشستگاه و مسند مهتران بود و از آن شهریاران خانه
بخانه ماه بود در گرمابه بود در گرمابه یا در شرابخانه یا در دکان فقاعی یا جوی خانه پنهان کرده بود

اگر در خانهٔ زهره بود در مهمانخانه یا در گنجینه یا جامه خوابی پنهان کرده بود و اگر در خانهٔ مریخ
بود در تنور یا آتش خانه یا سلاح یا جای سیاست پنهان کرده بود و اگر در خانهٔ مشتری
بود در مسجد یا مدرسه یا در سرای پنهان کرده بود و اگر در خانهٔ عطارد بود در کتابخانه یا در طاق
یا در پرستان بود و اگر در خانهٔ زحل بود در گورستان یا خانه یا مستراح یا ستورگاه یا در پس خانه
یا در چاه یا در حوض یا در کاریز یا در ظلمتی پنهان کرده بود باید طلب کنید تا بیابید البرج
الثالث و ثمانیه عن المسایل النجومیه چون از حال برادران پرسند اگر کوکب
سعد در سیم طالع بود دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت کردن با یکدیگر
و اگر در سیم کوکب نحس بود دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشدلی ایشان و بتر آن بود
که خداوند سیم منحوس باشد یا محترق و اگر برج سیم ذوجسدین باشد و در دیگر کوکبها دو باشد
با یسر بود دلیل کند که برادران از یک پدر و مادر نباشند هر کوکبی که با ول برج باشد
دلیل برادر بزرگ تر بود و از آن مثلثات خانه سیم را دلیل برادران گیرند و اگر ربع یا نیم
طالع تا درجه وسط السما بود دلیل را بر در باشد چلد دشت بسته و اگر در وسط السما سعدی
یابد از وی خبری و منفعتی پدید آید و ناصح بود اما بگوید چنان کند و اگر نحسی در وسط السما بود
دروغ گوید و با مصلحت که باشد و قصد جفا کند و اگر سعد اندر طالع بود دیر از وی نصیحت
بود حال خبر اگر قمر در طالع بود و همچنین صاحب طالع از نحس دور و یکی از این دو
بکوکب ساقط متصل نباشد آن خبر حق است و اگر قمر یا صاحب طالع از دو بکوکبی ساقط متصل
باشد غیر مقبول از آن خبر یاری دو گریه بود ولیکن باطل باشد و اگر بکوکبی ساقط نا راجع متصل
شود خاصه که منحوس باشد دلیل کند که خبر دروغ و باطل باشد ابو معشر گوید دلیل خبرها چهار
است قمر و درجه طالع و صاحب طالع و صاحب الاضافه هر کدام از این چهار قوی تر باشد بر خبر
دلالت کند اگر سعد قوی باشند از کوکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع باشد یا برج منقلب
یا ساقط یا زایل و قمر هم برین صفت باشد خبر دروغ بود مسئله اگر پرسند که برادرم را حال چیست
و چگونه است بنگر در برج سیم سعد بود حال برادرش نیکو بود و سلامت باشد و اگر نحسی بود بد بود

وزیان زده

و زیان زده و اگر از سیم کوکبی منصرف گردد صاحب سیم در وتدی بود مستقیم السیر و محترق باشد
و راجع نبود و در هبوط نباشد و تحت الشعاع نبود حال برادران نیکو بود و اگر صاحب
سیم در اوتاد مشرقی بود و مقبول برادرش خداوند دولت بود و ستوده در میان مردم
و اگر بر این حال سعدی بخداوند سیم ناظر بود برادرش را سعادتی رسیده بود و شادی
دیده و اگر خداوند سیم هم در برج باشد و مشرقی برادر سایل را جاه و منزلت زیاده شود
و اگر صاحب سیم در پنجم باشد یا نهم مراد برادرش سفر باشد پس اگر در آن برج راجع باشد
یا محترق یا بنحس متصل است برادر سایل را سفر بد باشد و اگر آن نحس که صاحب سیم
بوی متصل است از برج ششم یا خداوند ششم بود برادر سایل بیمار بود و اگر آن نحس در
دوازدهم بود برادر سایل از محنت دشمنان زیان زده بود مسئله اگر پرسند که
مرا با برادر دوستی است یا نه بخداوند طالع و قمر اگر یکی از این دو بصاحب سیم متصل باشد
از دوستی میان سایل و برادرش دوستی بود و موافقت و اگر بدشمنی متصل باشند دوستی
نباشد اگر صاحب طالع را با صاحب سیم اتصال باشد بنگر اگر صاحب سیم بطالع نگرنده بود از نظر دوستی
دلیل کند که برادرش مر سایل را دوست دارد و اگر بطالع بتربیع یا بمقابله نگرد برادر سایل را
دشمن دارد و نیز بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد و در طالع بود یا در برج دوم طالع سایل را
از برادر مضرت رسد و زن برادرش عیال در گردد و اگر خداوند سیم کوکب سعد باشد و در طالع
بود یا دوم و راجع و محترق نباشد سایل را از برادر منفعتها رسد و اگر صاحب سیم کوکب سعد باشد
و بصاحب طالع نگرد یا بطالع بدوستی سایل را از برادر منفعت رسد باشد و اگر نظر تربیع بود
بدشواری و اگر بمقابله بود لکن قبول شود بیان این ختم فایده بود از برادر اما بدشواری
و برادر بسیار مسئله اگر پرسند که بجایی خواهم رفت آنجا بهتر باشد یا اینجا خداوند طالع
و ماه بنگر و بصاحب عتبه هر کدام را که از وتد بیابی او دلیل گیر اگر آنکه او دلیل اگر
از نحسی بازگشته و بسعدی متصل است سایل را جای گردانیدن بهتر باشد و اگر از سعد
بازگشته و بنحسی پیوسته همین جای بهتر باشد و اگر دلیل را اتصال و انصراف نبود بخداوند برج

نگر اگر از برج بود و ببرج دیگر نقل خواهد کرد دلیل با خداوند طالع بدین برج که هست
قوی حال تر است خداوند مسئله را حال نکو باید داشتن که بهتر بود و اگر با دل برج باشد و برین
که نوآمده است قوی تر باشد سایل را نقل کردن بهتر است و اگر در برج او ضعیف بود و در آن
برج که می برد مراعات و شهادت داشته باشد سایل را حال نیکو داشتن بهتر بود مسئله
اگر کسی پرسد که مرا از برادر و خواهر روزی بود یا نه بنگر اگر صاحب برج سیم بطالع ناظر بود
روزی مند بود والا نه و دروتیوس گوید اگر صاحب بیت از جانب الاخوان
ناظر بود به دوستی سایل مرا روزی بود والا نه و بنگر بصاحب بیت الاخوان و صاحب
بیت الرجاء اگر در برج ماده بود متصل بکوکب مونث از خواهر نیکویی بیند و اگر در برج
نر باشد متصل بکوکب مذکر از برادر نیکویی بیند مسئله اگر پرسند که حال برادر
و خواهر چون باشد بخداوند سیم بنگر اگر در برج سیم یا چهارم باشد حال ایشان نیکو باشد و
اگر در طالع باشد دراز زندگانی باشد و اگر در برج دهم یا یازدهم باشد حال ایشان به از حال
پرسنده بود و اگر در هشتم بود بیم مرگ باشد و اگر در ششم یا دوازدهم باشد از ایشان جز دشمنی نبیند
و اگر در پنجم و نهم باشد سایل را دوست دارند و اگر در دهم باشد از مال ایشان روزی مند بود
و اگر صاحب سیم در شرف بود و صاحب طالع در هبوط خواهر و برادر شریفتر از سایل باشد و اگر
و اگر در وسط السماء باشد خویش ایشان پادشاهان مانند و نزدیک باشند مسئله
اگر پرسند که کارش چگونه بود و چگونه خواهد بگردد یا با مثلثات طالع تا بکدام برج اند
و حال ایشان چگونه است خداوند مثلثه نخستین را از حال گذشته حکم کن و خداوند
مثلثه دوم را از وقت و حال حکم کن و خداوند مثلثه را از حال مستقبل حکم کن
مسئله اگر پرسند که عاقبت این کار چگونه خواهد بود بنگر تا در طالع کدام کوکب باشد
اگر سعد بود حکم بسعادت کن و اگر نحس بود بنحوست دروتیوس گوید که کار را ز پیش بنگر
بنگر ماه و خداوند خانه ماه اگر بد بود به آنکه اول کار نیکو بود و اگر تباه گردد و اگر ماه

ضعیف است

ضعیف است و خداوند خانه وی اول کار را اول تباه باشد و اگر نیکو و اگر ماه قوی حال بود
و صاحب الخانه که ماه آنجاست آن را اول و آخر نیک بود مسئله اگر پرسند که
اصل مال هست یا نه طالع بنه بنگر بصاحب طالع اگر در اوتاد بود حکم کن که
هست و اگر در زایل الاوتاد بود و ضعیف حال بر آنکه مال نیست و اگر صاحب دوم
در برج آتشی بود آن چیز زر بود خاصه آن وقت که خداوند دوم در حدود سعد بود
و با آفتاب ناظر مال سیم و زر و جواهر بود و اگر عطارد ناظر بود کتب و جامه بافته بود
و اگر مریخ ناظر بود انواع سلاح بود و این آنگاه بود که قابل دوم قوی بود و اگر بد حال بود
آن چیز با قیمت و تباه گشته بود هرمس حکیم گوید طالع بنه و بنگر تا دوم کوکب سعد است
یا نحس اگر سعد بود آن چیز بها بود و اگر نحس بود کم بها بود اگر پرسند که این متاع چگونه
است بنگر اگر دلیل مشتری بود زر بود و اگر مریخ بود مس و مرجان بود و سلاح و اگر
آفتاب بود زر و یاقوت و گوهر و تاج بود و اگر زهره بود مروارید و پیرایه و جامه زنان
بود و اگر عطارد بود حقها و صندوقها و چیزهای منقش بود یا فیروزه و لاجورد و نرد
و مینا و جزع یا جامه بافته و اگر با آفتاب ناظر بود در برج آتشی زیادت بود و اگر مشتری ناظر
بود یا مریخ کمر یا سلاح بود و اگر زهره ناظر بود پاره و ختنی بود و اگر عطارد ناظر بود کیمیا
و دارو ... بود و اگر زحل ناظر بود از برج خاکی آهن و مس بود و اگر آبی بود سرب بود و اگر هوایی
بوی و پوست بود و اگر قمر خالی السیر بود و زاید النور آن چیز بد حال بود و کم بها و اگر ناقص
النور بود آن چیز در حال تباه گشتی بود و اگر بذنب پیوسته بود آن چیز را از خارهای ساخته باشند
و اگر براس نگرد طلسم نهاده باشد مسئله اگر پرسند که آن چیز بیرون توان آوردن
یا نه بنگر اگر خداوند طالع در اوتاد بود یا مایل الاوتاد بیرون توان آوردن طالع
و اگر وتد و زیر آن بود نتوان و اگر نه طالع بنهد و بنگر تا باد دلیل کرده و آن هم
که کمان ... را اینجا در چهار قسمت کنند جنوب و شمال و مشرق و مغرب و باز بنگر تا صاحب
دوم در کدام خانه است از درجه طالع تا نود درجه در مشرق بود و شمال و از نود درجه

تا صد و بیست درجه در شمال سبز بود و از آنجا تا صد و شصت درجه در جنوب
و مشرق باشد و باز بنگر تا آن خانه کوکب هست اگر بخانه زحل بود و زحل قوی حال و در برج
آبی بود آن در نهاد خانه بود یا در بستر آب یا دریاچه و اگر در خانه مشتری بود یا مسجد و
کنشتها و صومعها نهاده بود و اگر بد حال بود در دیر نهاده بود و اگر در خانه مریخ بود در
سلاح خانها یا تا بخانها نهاده بود و اگر بد حال بود در تنور یا مطبخ یا در آتش زار آن بود
و اگر بخانه عطارد بود در کتب خانها یا شراب خانها یا سرای زنان یا کلزار بود و اگر بخانه
آفتاب بود در مواضع شریف بود از بارگاه یا در میان خانها یا تخت یا منظرها
در زیر نقش و نگار آن بود و اگر بخانه ماه بود در جویها و حوضها و چاهها و مجراها و سبزهزار
بود و اگر با راس بود در پیش فراز نهاده بود و اگر با ذنب بود در جایها و تاریک چون خندقها
یا زندان یا گورستان نهاده بود **البرج الرابع من الطالع و ما فیه من
المسائل النجومیة** طالع و صاحبش دلیل سایل بود و هفتم و صاحبش دلیل مسئول
عنه چهارم و خداوندش یا زحل و قمر دلیل سرای و عقار و مستغلات و وسط السماء
و خداوندش دلیل بها و اگر خداوند طالع در هفتم بود یا بخداوند هفتم متصل دلیل کند
بر آنکه آنخانه و سرای خریده شود و آن بیع با تمام رسد بطلب و حرص سایل و اگر صاحب هفتم
در طالع بود یا بصاحب طالع متصل آن بیع برآید و مسئول عنه بر آن حریص تر باشد و
اگر نحسی بر چهارم باشد بگوی آن سرای ویران است و اگر سعدی بود بگو آبادان است
و اگر نحسی بر طالع است بگو که در آن خیانت و دزد باشند و اگر آن نحس راجع باشد
از آنجا برخیزند و بگریزند و اگر سعدی در طالع باشد که بر آن ناصح و امین باشند و
و اگر سعدی در وسط السماء بود مستقیم درختان او قوی باشد و بسیار و اگر راجع باشد
بسیار بود ولیکن کم مانده باشد و جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل
کوه باشد و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و مثلثات جوزا دلیل بر مزارها و
کشتها و هامون و کوهها و مثلثات سرطان مرغزار و حوضها و بارکها و ایکرها

دیگر و از نهر

و کیاه خوارستان و لبهای آب **صفت خانه چهارم** با انلوکبی که در وی است
دلیل سری خانه و نوی و کهنی و مبارکی و نا مبارکی باشد و طالع رهگذر خانه است
و موضع قمر دلیل در خانه و هیچ شمس دلیل ساحت و کشت و کا یا سرای و صحرای خانه
است و جایگاه زهره دلیل حرمی خانه و عشرت و شادی و زیبایی و طرب است
و جایگاه عطارد دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتابخانه و جایگاه زحل دلیل آبخانه
و کثیف خانه و جایگاه تاریک و کنده و جایگاه مشتری دلیل مجلسگاه و جایگاه علما
و بزرگ و بستان و جایگاه خیر و عبادت و جایگاه مریخ دلیل مطبخ و خون
ریختن و جایگاه راس دلیل دربان است و موضع ذنب موضع خس و خاشاک

و در دوم خانه

صفت خریدن اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه یا میان دلیل ضیاع و
سرای اتصال مودت باشد و قبول منفعتها باید و سعادت از آن ضیاع و
اگر اتصال عداوت بود قبول منفعتها باید اما برنج و مشقت و اگر نظر مودت بود و قبول
نبود کار با آسانی و خوشی دست دهد لکن منفعت پراکنده بود و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود
هیچ خود منفعت نبود و بنگر بسهم السعادة و زحل اگر مسعود بود و مقبول الطالع باشد
منفعتها بود و اگر جز این بود هیچ منفعت نبود **اجارة کرفتن** طالع و صاحبش
دلیل سایل و صاحب سابع و تاسع دلیل مسئول عنه است اگر سایل اجارة دهنده
باشد طالع دیرا و سابع اجاره گیرنده را و مزد و بها را که جز و غله از وسط السماء و صاحبش
نگرند و عاقبت کار از چهارم **حال پدر** برج چهارم و خداوندش و آفتاب و زحل دلیل
پدر و مشتری و خداوند سهم الاب و خداوند برج آفتاب و ارباب مثلثات چهارم
و شمس دلیل پدر است و کدام از این دلایل که قوی تر باشد دلیل پدر المکوکب بود و سخن از وی
باید گفت **مسئلة** اگر سؤال از ضیاع و عقار بود بنگر این حال را از برج چهارم
یعنی زمین را و حال درختان را از وسط السماء و حال نبات را از هفتم و حال کی دکمان بر درختان

و اهل بکار نزار طالع پس اگر سعدی در طالع باشد اهل یکان آن زمین و ضیاع مردمان
باشند بصلاح و اهل دین و اگر در طالع نحسی باشد اهل یکان دزد و خاین باشند
و اگر در طالع سعدی باشد و مستقیم اهل یکان پایدار باشند و اگر سعدی راجع باشد
ناپایدار باشند و اگر در طالع سعدی بود و مستقیم دزد و خاین و پایدار و اگر آن نحس
راجع بود ناپایدار باشند و از آن زمین بروند و اگر در وسط السماء باشد سعد آن ضیاع
درخت بسیار بود و اگر آن سعد مستقیم بود درختان پایدار بود و اگر آن سعد نحس بود درختان
بی بر و اندک باشند و اگر آن سعد راجع باشد آن درختان ناپایدار و برکنده شوند و اگر
در وسط السماء نحسی بود در آن ضیعت درخت اندک بود و اگر آن نحس راجع باشد آن
درختان ناپایدار باشند و اگر در وسط السماء کوکبی نبود بنگر اگر خداوند وسط السماء ناظر
بود وسط السماء در آن ضیعت درخت بسیار باشد و اگر خداوند وسط السماء قریه بود یا
صاعد آن درختان بسیار برومند باشند و اگر منحوس بود یا هابط اندک باشند و اگر خداوند
وسط السماء هابط السابقه و ناظر نباشد اندران ضیاع درخت نبود البته بنگر
حال نبات و از هفتم اگر در هفتم کوکب سعد باشد اندران ضیاع نبات بسیار باشد و اگر آن سعد مشرقی
بود یا صاعد آن نبات را منفعت بسیار باشد و اگر آن سعد منحوس بود یا راجع یا هابط آن زمین
بی غله بود و اگر نحسی بدان سعد نگرد از تربیع یا مقابله یا مقارنه آن نبات را آفت رسد
و اگر آن نحس زحل باشد آن آفت از ابر باشد یا از سرما یا از ملخ یا از کرم و اگر آن نحس مریخ
باشد آن آفت از باد باشد یا از گرما و اگر در برج هفتم سعد باشد و نحسی در وی باشد در ضیاع نبات
اندک بود و علف اندک بود و اگر در هفتم کوکبی نبود بنگر بخداوند برج هفتم اگر هفتم بنگرد در آن ضیاع
و اگر ننگرد اندران زمین نبات نبود البته بنگر ببرج چهارم اگر در چهارم سعدی باشد
آن ضیاع آبادان باشد و اگر در وی نحسی بود ویران باشد و اگر در رابع کوکبی نباشد بنگر بخداوند
صاحب رابع اگر برابع نظر دارد آن ضیعت آبادان و الا آن زمین ویران بود و اگر برج چهارم

التی بود

آتشی بود ضیعت بکوه نزدیک بود یا سنگناک و فراز و نشیب دارد و اگر خاکی بود ضیعت
هموار باشد و زمین نرم و اگر بادی بود میان سهل و جبل بود و برد و نوع بود و نیک نباشد و اگر آبی بود
آن جز و آب نزدیک بود **مسئله** اگر خواهد که ضیاع بر آید یا نه بنگر اگر صاحب طالع
بصاحب هفتم ناظر بود خریدار حریص باشد بخریدن و اگر صاحب هفتم بصاحب طالع بود فروشنده حریص
و اگر صاحب طالع در هفتم بود خریدار حریص تر باشد و اگر صاحب هفتم را با صاحب طالع اتصال باشد این برآید اگر
اتصال از نظر دوستی بود آن بیع باسانی بر آید و اگر اتصال از نظر عداوت بود بسختی بر آید پس اگر
میان ایشان نظر نباشد بنگر بکوکبی اگر نقل کند نور ایشان را جمع کنندگان بیع بر آید و الا آن
بیع فاسد شود و بر نیاید **مسئله** اگر خواهد که این ضیعت رهانت یا کم بهات بنگر
بدان کوکبی که در وسط السماست اگر آن در خانه خود بود عدد سالهای کبری وی را که ضد بود
بگیر هر سالی صد درم بهای ضیاع بود و اگر آن کوکب در شرف بود بعدد سالهای صغری وی بگیر
هر سالی دویست درم و جمله جمع کن چند انکه باشد آن بود و اگر آن کوکب که در وسط السما
ست در مثلثه باشد بعدد سالهای صغری بیست درم و جمله جمع کن چند انکه باشد
آن بود و اگر آن کوکب که وسط السما ست هابط بود یا راجع باشد بنگر بخداوند وسط السما و
حکم کن همچنانکه گفتیم و اگر خداوند وسط السما ناظر نبود ببرج وسط السما سال صغری
آن کوکب را حکم کن هر سالی دوازده درم **مسئله** اگر پرسند از زمینی که چون بود بنگر بخداوند
طالع که با خداوند هفتم اتصال دارد یا نه اگر دارد بنگر اگر سعد بود در رابع و ماه با صاحب
طالع بدان سعد اتصال دارد آن بیع بر آید و آن ضیاع بدست خداوند مسئله
افتد و بهتر آن باشد که میان ایشان قبول باشد و اگر در چهارم کوکبی باشد اگر صاحب رابع
بجای باشد که نظر برابع باشد و قبول آن بیع بر آید **مسئله** اگر پرسند که عاقبت این کار
چگونه باشد بنگر برابع اگر سعدی در وی بود و راجع و محترق نباشد و در هبوط نبود عاقبت آن کار
بخیر و خوبی گذرد و با سعادت بود و اگر در رابع سعدی باشد و نحسی بود و در وی حبک بود و اگر
در رابع هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب رابع برابع نظر دارد و منحوس نبود عاقبت

کارش نیکو بود و اگر صاحب رابع بد بود و ناظر باشد بنگر بصاحب آن برج که صاحب طالع اندر
وی است اگر آن کوکب قوی حال باشد و ناظر بصاحب طالع عاقبت کار خیر باشد و بهتر از اول کار بود
و اگر خداوند طالع قوی حال بود و خداوند خانه اش ضعیف اول کار بهتر بود و عاقبت
بیاید و اگر صاحب طالع ساقط باشد و یا صاحب برج نحو نکرد و یا خداوند طالع اتصال نزاد
پس بنگر بماه و صاحب خانه ماه اگر ماه مسعود بود و صاحب خانه ماه منحوس اول کار بهتر بود
و اگر ماه منحوس باشد و خداوند خانه ماه قوی حال عاقبت کار بخیر بود مسئله اگر پرسند
که اندرین کار که هستم پیدا باشد یا نه بنگر بصاحب طالع و بماه و خداوند خانه حاجت
اگر این زاور بر جهار ثابت باشد یا دلیل باشد بر پایداری الکار و اگر دلیل در برج منقلب
بود دلیل ناپایداری باشد و زود گشتن از حال بحال و دشتارنده که آن کار و اگر دلیل
در برج دو جسدین بود دلیل است بر میانه بودن آنکار مسئله اگر پرسند که زمین بخرم
نیکو بود یا نه بنگر تا برج چهارم خانه کیست و خداوند نشین در کدام برج اگر سعد رسیده
بود حکم کن که فرستنده خریدن و با جاده کرفتن و اگر در چهارم طالع سعد بود هم نیک بود
و اگر صاحب چهارم مسعود بود عظیم نیکو بود و اگر در چهارم سعد بود و صاحب چهارم منحوس
بود در ان آخر کار لجاج بسیار بود و اگر صاحب چهارم در دلیل الوتد بود ان بیع و
اجارها باز مانند و هرچه ازین انواع خرید و فروخت بتمامی حکم دارد مسئله اگر پرسند
که این املاک و اسباب نیک بود یا نه اگر چهارم برج ابی بود آن زمین آبناک بود و اگر
عقرب بود زهای بسیار کی بود و اگر حوت بود چشمه یا حوض بود و اگر سرطان بود انهار
روان بود و اگر حمل بود سوزه ناک بود و اگر جدی بود خارستان بود و اگر زحل بود سنگناک
و ویران و اگر مشتری بود در برج هوایی نعمت بود و اگر زهره یا عطارد بود پر درخت
و اگر آفتاب بود صحرا و کم درخت باشد و اگر در چهارم سعد باشد زمین کیاه ناک بود و اگر سعد
در عاشر باشد بایکاه علم خند بود و اگر در چهارم کواکب مسعود باشند خداوندان انو ضع
بامانت و صلاح باشند و اگر کواکب نحس باشند کدخدا آن با خیانت باشند و اگر سعد

دعی باشد

و نحس باشد مردان بیانه باشند آشکارا ایمن و نهان دزد مسئله اگر از
بنای نو پرسند باید که طالع برج ثابت بود و کواکب سعد در او باشند یا در پایل
الاوتاد و ماه و مشتری یا آفتاب یا زهره ناظر و مسعود و آن کواکب مسعود صفو حال
مستقیم بود و از نحوس خالی بنا مستقیم بود و معروف چنانکه مان (?) مسئله اگر کسی پرسد
که پدرم چگونه است طالع بنه و بنگر که صاحب خانه چهارم و صاحب آنخانه چون است اگر
مسعود بود حکم بصحت نفس و خوشدلی کن و اگر منحوس بود بر خلاف این مسئله اگر پرسند
که مرا از مال پدر روزی بود یا نه طالع بنه و صاحب برج پنجم را نگاه کن اگر مسعود بود یا در خانه پنجم
کوکب سعد بود ان فرزند از مال پدر بهره مند شود و اگر بصاحب چهارم یا صاحب یازدهم یا طالع
یا صاحب طالع بنظر سعد نگرند دهم مرزوق بود و اگر نه بر خلاف اینها بود و اگر پرسند که مرا
با پدر من بهتر است یا نه بنگر اگر صاحب طالع بصاحب چهارم بنظر دوستی نگرد با پدر بهتر
بهتر و اگر بنظر دشمنی نگرد بر خلاف این بود البرج الخامس من الطالع وما
فیه من المسایل النجومیه اگر از حال فرزند پرسد بنگر بصاحب طالع اگر در پنجم بود یا
بصاحب پنجم متصل یا کواکب از نحس ان و احتراق دلیل کند که فرزند روزکار بود و اگر اتصال
صاحب پنجم را بود یا در طالع باشد و مسعود فرزند برو زن بود و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر
بجایگاه نیکو باشد از طالع و منحوس باشد و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع
ناظر باشد و اگر منحوس بود فرزند نبود و اگر قمر بنحسی متصل شود هر که نابر بخیزد فرزند نبود و اگر سعد
در پنجم بود فرزند باشد و اگر نحسی بود یا ناظر بود فرزند نبود و آبستنی نشود و اگر بطالع سعد بود یا صاحب
طالع در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در پنجم یا مشتری در جایگاه نیکو یا ارباب مثلثات خوش
ناظر و پاک از نحسها بود دلیل کند که سایل را فرزندان بود با همه و اگر نحسی در طالع یا پنجم
یا ناظر از تربیع و مقابله و صاحب طالع در جایگاه بد باشد و مشتری ساقط یا در بیت الموت
یا تحت الشعاع بود دلیل کند بر کمی فرزند و انچه کم زیند و اگر سعد در پنجم بود فرزند بزرگ و اگر
نحسی در وی بود علامت خیر نباشد و فرزند بود لکن مرگ فرزند بیند مسئله پسر بود یا دختر
چون معلوم شد که زن را بار است بنگر بصاحب پنجم اگر راجع و محترق و منحوس در استار بحقیقت

ولیکن بود که آن بار تمام بود و بزاید بسلامت و اگر صاحب پنجم منحوس باشد و نظر یا جد یا محترق
یا راجع یا ساقط یا در هبوط بود دلیل کند بر اسقاط حمل و وفات فرزند و قمر و خداوند وقت
را نیز شرکت داده اند درین باب و وارث آن حکم کن چنانچه از صاحب پنجم گفتیم
و اتصال قمر یا صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فوت حمل و اگر این سعد ی
باشد دلیل کند بر تمامی حمل فرزند و گفته اند اگر قمر ممتلی نور باشد و مقارن مریخ یا متصل دلیل باشد
بر افتادن فرزند و تباه آن و زن نیز بمیرد و همچنین اگر زهره بمریخ ناظر باشد و زهره در جایگاه بد
حاضر [illegible] دلیل کند که فرزند از شکم بیفتد و کوکب سهم العاده با جای شش از تربیع یا مقابله
مریخ یا نظر دلیل کند بر تباهی فرزند در شکم اگر طالع برج ذو جسدین بود و در او دو کوکب سعد یا پنجم
ذو جسدین بود و در او کوکب سعد دلیل کند که فرزند در شکم دو بود و اگر جزاین بود یکی باشد و اگر
نیز در ربع از جسدین بود هم دو باشد و اگر صاحب پنجم در برج ذو جسدین باشد هم دو بود و اگر
جزاین بود یکی باشد **چند باشد** صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت هر یک که با انصراف کوکبی
نزدیکتر است و دلیل باشد اگر انصراف از مقابله [illegible] بود و اگر از مقارنه بود یکی بود و از
تسدیس سه باشد و از تربیع چهار باشد و از تثلیث شش باشد دیگر از درجه پنجم تا درجه خداوند پنجم
و جمله جمع کن و هر سی درجه را [illegible] **مذکر و مؤنث** پنجم و صاحبش
و صاحب ساعت و قمر هر یک که [illegible] اگر در برج مذکر باشد نر بود و اگر در برج مؤنث
بود ماده و اگر مختلف باشند بعضی مذکر و یکی در مؤنث بنگر تا کدام دلیل قوی تر است
حکم از وی کن و همچنین از برج قمر و قابل تدبیر قمر نیز حکم کن **فرزند بروز آید یا بشب**
بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب حاضر اندر طالع و صاحب پنجم اگر همه یا بعضی یا یکی قوی
تر در برج های روزی باشند ولادت بروز بود و اگر در برج شبی افتند ولادت بشب بود و اگر
در برج روزی بود و بعضی در برج شبی افتند هر یک قوی تر و شهادت بیشتر دارد حکم بر آن کن
اگر پرسند که چند گاه بزاید هر وقت که مریخ با آفتاب یا صاحب پنجم مقارن شود یا قمر با صاحب
ساعت هر یک که قوی تر باشند و مقارن شوند آن وقت زادن باشد و هر وقت که [illegible] التولد

انتقال کند

انتقال کند با سهم [illegible] بیت الولد [illegible] وقت باشد **حال حمل از خبر** قمر و پنجم و صاحب
دو برج [illegible] رسول اگر قمر یا صاحب پنجم از صاحب طالع منصرف و بصاحب برج متصل گردد
یا در برج باشد دلیل کند که این رسول را ابتدا فرستاده اند برسید و اگر [illegible] رسول
و [illegible] اگر قمر یا صاحب پنجم از پنجم منصرف و بصاحب طالع متصل یا بطالع آید دلیل کند که رسول
از [illegible] آید و [illegible] **مسئله** اگر پرسند که مرا فرزند
[illegible] صاحب طالع [illegible] اگر این دو یکی اتصال یا در [illegible] صاحب پنجم یا صاحب پنجم
در طالع [illegible] خداوند طالع در پنجم بود دلیل کند که فرزند [illegible] باشد یا بخواهد [illegible] پس
بنگر [illegible] صاحب [illegible] باشد اگر [illegible] تمام شود اگر منحوس باشد
[illegible] **مسئله** اگر زن و شوهر سوال کنند که ما را فرزند باشد
یا نه بنگر اگر سعدی باشد در طالع یا در پنجم یا ماه یا صاحب طالع بدان سعد متصل باشد بگوی
که فرزندان باشند و اگر صاحب طالع در طالع باشد یا در دوم یا در وسط السماء یا در پنجم و
با مشتری متصل و مشتری در جایگاه نیکو باشد دلیل بود فرزند بود بزودی و اگر صاحب طالع در چهارم
یا هفتم و مشتری در جایگاه نیکو فرزند بود لکن بتاخیر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه منحوس
و در طالع نیز نحسی باشد یا در پنجم دلیل کند که فرزند نباشد و اگر طالع برج [illegible] بود [illegible]
یا در خانه پنجم و صاحب طالع منحوس نباشد دلیل کند که فرزند بسیار باشد **مسئله** اگر پرسند که ما را فرزند
نیاید عیب از مرد است یا زن بنگر اگر خداوند طالع منحوس باشد میل زن بود و صاحب طالع و ماه
منحوس و آفتاب و صاحب هفتم مسعود عیب از زن بود و همچنین در مسئله زن و شوهر ماه و
زهره را دلیل زن دارند و آفتاب [illegible] دلیل مرد اگر پرسنده زن باشد خداوند طالع دلیل زن
باشد و خداوند هفتم دلیل مرد و اگر پرسنده مرد باشد صاحب طالع با آفتاب دلیل مرد بود و صاحب
هفتم با ماه و زهره دلیل زن آنگاه بنگر اگر دلیل مرد ضعیف تر باشد عیب از مرد بود و
و اگر دلیل زن ضعیف تر بود عیب از زن باشد **مسئله** اگر پرسند که فرزند نر است
یا ماده بنگر بخداوند طالع و بخداوند پنجم اگر در برج ماده بود ماده و اگر عطارد در

مشتری باشد فرزند نر باشد و اگر مؤنث بود ماده و نیز بگیر از درجه صاحب خانه ماه تا به درجه
درجه طالع بر وی افزای و از طالع بیفکن هر کجا نشان رسد سهم آنجا بود اگر در برج
نر بود فرزند نر بود و اگر در برج ماده بود ماده و شب از درجه ماه بگیر تا درجه خداوند
خانه ماه و درجه طالع را بر وی افزای و از طالع بیفکن **مسئله** اگر پرسند که پیغام
فرستند چگونه بود بنگر اگر در خانه پنجم سعد بود یا صاحب پنجم سعد ناظر یا سعدی بطالع ناظر
باشد صواب بود و اگر بر خلاف این بود نشاید و اگر ماه در مکان خویش باشد و سعدی
خواهد پیوست پیغام برنده زود باز گردد **مسئله** اگر پرسند که به نزدیک معشوق فرستم
چون باشد بنگر اگر صاحب طالع با صاحب پنجم ناظر بود به درستی آن پیغام را جواب خوب آید
اگر نه بر خلاف این بود و اگر گوید فرستاده ام احوال او چگونه بود بنگر با انصراف قمر
اگر از نظر سعود است منصرف بود و انکواکب تدبیر قبول کرده حکم کن که با شادی باز
گشته و اگر نه بر خلاف این بود **مسئله** اگر گوید که معشوق مرا دل با من هست یا نه بنگر
اگر خداوند پنجم در اوتاد بود یا مایل الاوتاد دیگری دلشی یابت و الا بر خلاف
این بود و اگر در وتد بود و راجع شود میان ایشان شفقت پیدا شود و دوستی بجای آید
و اگر در زوایل الاوتاد بود هرگز با صلح نیاید و پیرامن نشیند **مسئله** اگر فرزند غایب
بود طالع نیز چون میان طالع و صاحب پنجم اتصال بود بعد آن فرزند بیاید و اگر صاحب پنجم
منحوس بود حکم کن که فرزند وی بیمار است و اگر صاحب پنجم در هشتم بود یا محترق بود الله اعلم
ابوریحان گوید اگر میل از خانه فرزند رسد اگر صاحب پنجم راجع یا محترق یا مقارن
نحس یا در وبال بود حال فرزند در تنزل باشد و اگر بر خلاف این بود حال فرزند
نیکو بود و اگر خداوند پنجم در شرف بود یا در اوتاد یا مایل الاوتاد فرزند عز و شرف گردد
و اگر در وسط السماء بود یا در شرف یا سعدی ناظر بکار فاضل بود اهتمام و خداوند ضیاع
گردد و اگر مشتری بود قاضی یا فقیه یا وزیر گردد و اگر مریخ بود امیر یا سپهسالار گردد و
اگر شمس بود سلطان گردد یا گنج یابد و اگر زهره بود خوشه ذخائر گردد و اگر

و اگر عطارد بود منجم و وزیر و عمید گردد و اگر قمر بود رسول و شتربان گردد و اگر زحل و مشتری میانه حال
بود بازرگان گردد و اگر مریخ بود میانه حال لشکری و قصاب گردد و اگر شمس میانه حال بود
آتش کار گردد و اگر زهره میانه حال بود مطرب یا ابریشم کار گردد و اگر عطارد میانه حال
بود صباغ و نقاش گردد و اگر قمر میانه حال بود فقاع فروش گردد و اگر زحل بد حال بود
چرم گر گردد و اگر مشتری بد حال بود مرده شوی و گورکن گردد و اگر مریخ بد حال بود دزد
و جلاد و آتش کار گرمابه گردد و اگر شمس بد حال بود بنا و چوب کار گردد و اگر زهره
بد حال بود فالگوی و مخنث و دباغ یا خادم گردد و اگر قمر بد حال بود سقا گردد و اگر پرسند که فلان
زن را در شکم فرزند هست یا نه اگر صاحب دوم در اوتاد یا زایل الاوتاد بود
یا صاحب پنجم در برج ذوجسدین یا اوتاد یا ماه در برج پنجم بود زاید النور حکم
کن که آن زن حامله است و اگر بر خلاف این بود حامله نباشد و اگر صاحب برج اول یا برج
پنجم در برج ثابت بود یا جوزا او را هرگز فرزند نباشد و اگر سهم السعادة بطالع ناظر
یا در پنجم بود فرزند خوش بود **البرج السادس من الطالع وما فيه من المسائل
النجومية** طالع و صاحبش و قمر دلیل بیمار است و ششم و صاحبش و آنکوکب که قمر از وی
منصرف است دلیل بیماری است و هشتم و صاحبش دلیل مرگ و چهارم و صاحبش و اتصال عشر
و قمر و صاحب خانه او و قابل تدبیر او دلیل عاقبت اند بطلمیوس گوید طالع و صاحبش
دلیل است بر طبیب و وسط السماء بر بیمار و برج هفتم بر بیماری و چهارم بر دارو و عاقبت کار بیمار اگر
از ابتدای بیماری تا وقت سوال نحسی در طالع باشد دلیل بود که دست طبیب زیان رساند
و هر چه علاج کند زیاده شود و منفعت کمتر بود و اگر سعدی بود در طالع طبیب نیکو کار
باشد و آنچه کند برفق و مدارا کند و امید منفعت و صحت باشد و اگر نحسی در وسط السماء بود دلیل
کند بر تباه حالی بیمار و سختی بیماری و آن بیمار خویشتن دار نباشد هم آن کند که بیماری
زیاده کند و اگر سعدی باشد بیمار پرهیز کند که سبب راحت باشد و اگر نحس در هفتم باشد از آن
بیماری بیماری دیگر تولد کند و اگر سعدی بود بیمار علاج صحت یابد و اگر نحسی در وتد چهارم

هیچ دارو نافع نبود و دارو نشاید دادن و اگر سعد بود هم به از دارو و غذا نافع
بود **بیماری بر تن است یا بر جان** بدانکه طالع و قمر دلیل تن است و صاحب طالع
و آفتاب و صاحب برج قمر دلیل روح پس اگر طالع یا قمر منحوس باشند یا نحسی
با ایشان ناظر علت بر تن بود و اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس باشند
علت بر جان بود و اگر هر دو منحوس باشند یا ناظر نحسان علت بر تن و جان باشد و اگر سعد نظر
نکند بیمار بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس بیمار بمیرد **بیماری در کدام**
اندام است سر و حلق را است و ثور گردن [illegible] اگر دلیل بیماری در اول برج باشد
علت در اول اندام بود و اگر میانه برج علت میانه اندام و اگر آخر برج علت آخر
اندام باشد و هر کوکب که در هبوط بود در ابتدای مرض یا وقت سؤال دلیل کنند ضعف
معده و [illegible] ضعف آن اندام که آن کوکب را آن دلیل باشد اگر آن کوکب
را در باب بیماری شهادت باشد **بیماری بهتر شود یا نه** بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام
[illegible] باشند یا بطالع ناظر و دلیل بود اگر از نحسان پاکیزه باشند و بصاحب هشتم ناظر
و تحت الشعاع نباشند دلیل کنند که از آن بیماری بهتر شود و همچنین اگر بسعود متصل شوند
و اگر سعد راجع بود بیماری دراز کشد لیکن بهتر شود و اگر آن کوکب دلیل در احتراق بود
دلیل هلاکت باشد و همچنین اگر فوق الارض باشد و متصل بکوکب تحت الارض
و منحوس و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زاید النور و العدد دلیل بهتر شدن باشد و
سلامت و صلاح تن و اگر صاحب طالع [illegible] متصل شود و قمر [illegible]
طالع [illegible] ناظر و قمر منحوس دلیل کند که در باب بیمار [illegible]
صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر دلیل کند بر زود بهتر شدن و تن درستی و [illegible]
داروها **حال بحران نگر** بقمر هر وقت که بنحسی رسد بد باشد
بیمار را رنج و سختی و بیماری زیاده شود و هر وقت که بشعاع سعد رسد راحت
و عافیت پدید آید و دیگر بوضع قمر روز ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۱ و
۲۴ و ۲۸ چون در این روزها بشعاع یا بجسد سعدان رسد بحران مبارک پدید آید

و تن آسانی

و تن آسانی و سبکی و چون بشعاع یا بجسد نحسان رسد بحران نا مبارک باشد و دشواری
و سختی زیاده شود بر بیمار دیگر از ابتدای علت تا وقت [illegible] ده درجه بر موضع قمر
زیادت کن و بانزده درجه تا روز سیم رسد و چون [illegible] درجه زیادت کنی بروز پنجم
رسد در تسدیس ایسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم رسد در تربیع ایسر باشد
و چون صد و بیست درجه زیاده کنی بروز نهم رسد در تثلیث ایسر باشد و چون صد و
هشتاد درجه زیاده کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله بجای خویش که بد اول علت بود
یا وقت سؤال و چون دویست و چهل درجه زیاده کنی بروز نوزدهم رسد در تثلیث
ایمن و چون دویست و هفتاد درجه زیاده کنی بروز بیست و یکم رسد در تربیع ایمن و چون
سیصد درجه زیاده کنی بروز بیست و چهارم در تسدیس ایمن بود و چون سیصد و شصت
درجه زیاده کنی بروز بیست و هشتم رسد بجایگاه ابتدای علت یا ابتدای سؤال این موضع را
یاد دار و هر گاه قمر در این ایام بکوکب نحس یا بدرجه احتراق رسد بیمار را خطر و رنج
رسد خاصه که در این مواضع بعقده یا کسوف رسد که نکبت و خطر زیاده شود و چون جدی
نور افکند و بهتر باشد و چون قمر بدین مواضع رسد بسعدی متصل شود راحت و سلامت
و تندرستی [illegible] بحران نیک باشد **حال بیمار که مسحور است یا نه** اگر نیرین در خانه ۲
و ۳ و ۶ و ۸ و ۱۲ باشد یا یکی از ایشان بنحسی متصل شود خاصه بعطارد در حمل
و ذنب [illegible] مسحور باشد و اگر نیرین [illegible] نباشند بنگر بصاحب ساعت اگر بدین مواضع باشد
و بنحسی متصل یا با ذنب یا در آخر عقرب دلیل کند که مسحور است یا بیم کرده
[illegible] باشد و اگر صاحب ساعت چنین باشد بنگر بصاحب سهم السعادة [illegible]
[illegible] **مسئله** اگر پرسند از بیماری که به شود یا نه بنگر بصاحب طالع و ماه و درجه طالع
اگر [illegible] دلیل منحوس باشند و صاحب طالع [illegible] بصاحب هشتم [illegible] دلیل کنند
که بیمار بهتر نشود بلکه بمیرد و اگر [illegible] دلیل سعود باشند [illegible] منحوس و صاحب هشتم
متصل [illegible] بصاحب طالع یا ناظر بود بطالع یا در طالع باشد یا ماه دلیل کند بر مرگ و

و نیز بنگر صاحب طالع و ماه هر کدام که در وتد باشد یا در مایل اوتاد دلیل کند اگر بنگرد که دلیل در حمل
منحوس باشد و زیر زمین بود بیمار را از درد شکم بود و اگر دلیل تحت الشعاع باشد علت بیمار از سر
و سر فرو و اگر در خلا در برج خاکی باشد علت بیمار از شکم رفتن باشد پس اگر دلیل نحس و زیر زمین
آن بیمار در اندام باطن باشد و اگر دلیل منحوس باشد از مریخ یا برج بود بیمار را از گرمی بود و اگر برج
در برج آتشی بود و زیر زمین علت بیمار از غلبه خون بود و اگر از نحس زحل باشد از غلبه صفرا بود
و چون زیر زمین بود در برج خاکی از سودا بود و اگر در برج آبی بود و زیر زمین از رطوبت باشد
مسئله اگر پرسند که بیماری در کدام اندام است بنگر بیرون کوکب ماه از درج منحوس گشته و
صاحب ساعت اگر هر دو دلیل با اول برج باشد بیمار را از درد سر بود و اگر میانه برج باشد بیمار را در تمام تن
باشد و اگر آخر برج باشد بیمار را در پایها بود و اگر این دلیل در حمل باشد بیمار را درد سر بود و اگر در ثور باشد
در گردن بود و کلوا الی آخره چون خواهی که بدانی که بیمار درد او برسد یا نزدیک بنگر بمراد
طالع و بیرون کوکب ماه از درج منحوس گشته اگر بتر باشد نی بیمار شده و اگر نیکو باشد زیر نه باشد
و چون خواهی بدانی که بیمار زود به شود یا دیر بنگر با نقال ماه اگر کوکب سعد متصل باشد بیمار
زودتر بهتر شود و خاصه که در برج منقلب باشد و اگر بکوکب منحوسه متصل باشد این بیمار دیر
بهتر شود خاصه که در برج ثابت بود **مثال** طالع یافتیم ثور و صاحب طالع زهره و
از آن سبب که زهره در برج ماه است گوئیم که این بیمار زنست و از آن سبب که زهره
در برج آبی است و با مریخ است دلیل کند که بیمار از گرمی و تری باشد زیرا که مریخ
دلیل گرمی است و برج آبی دلیل تری و چون گرم و تر باشد گوئیم که بیمار از غلبه خون باشد
و از آن سبب که صاحب ساعت در اول برج است که زحل است دلیل کند که بیمار از درد سر
بود و چون زهره که صاحب طالع است منحوس است گوئیم که بیمار گذشته است پس خواستیم که بدانیم عاقبت
این بیمار را نگاه کردیم به برج عاقبت ماه را یافتیم متصل بعطارد و مقابله دلیل کند که
این بیمار بمیرد زیرا که عطارد با قران است و ضد طالع منحوس از مریخ و ماه بر کوکب
ارتفاع و عطارد رود و آفتاب و این دلیل هلاکت باشد پس خواستیم بدانیم که بیمار کی بمیرد

نگاه کردیم

نگاه کردیم بماه که دلیل بیمار است که با عطارد که قران کند آن وقت هلاک شود
مسئله اگر پرسند که علت بیمار چیست اگر صاحب طالع را در دوم یابی از بسیار خوردن
بود و اگر در سیم یابی از جای بلند افتادن بود و اگر در چهارم بود از جایگاه نا سزا در خفتن
رنجور شده و اگر در پنجم یابی از بسیار شراب خوردن و جماع حادث شده باشد یا از شادی
و اگر در ششم یابی از دردسیاه خطر بود و اگر در هفتم یابی گزنده او را گزیده بود و اگر در هشتم یابی
جهت میراث یا خونی بود و اگر در نهم بود از سفر کردن یا از دزد داشتن یا از گرما یا از سرما یا از جای
بلند افتادن بود و اگر در دهم بود از سموم شده که بود و اگر در یازدهم بود سبب عشق بود یا کسی
و اگر در دوازدهم بود از گزیدن در زندان یا افتادن از جای بلند بود **حکم بحران** اگر خواهی
بدانی که بحران و بحر کدام وقت باشد بنگر طالع بیماری فلک را بهشت قسمت کن هر قسمی چهل و پنج درجه بود
بنگر که صاحب ششم در کدام قسمست در آن وقت خطر بود و هر قسمت سه روز و شش ساعت
گیرد پس بنگر بروز که بیمار شده است چون ماه بیک قسم از آن هشت قسم رسید بنگر
با کدام کوکب است اگر سعد بود حال بیمار بهتر گردد و اگر نحس است حال بدتر بود اگر
قمر در زیر زمین بود و صاحب طالع از نحس پاک بود بر آنکه بیمار به شود و اگر زیر زمین بود
و صاحب طالع منحوس باشد در زایل اوتاد بود بمیرد **حال محبوس** بنگر بقمر و عطارد که سعادت
ایشان در برج منقلب دلیل کند بر خلاص و راحت اسیران خاصه که [illegible] اسیری یا ستواره
گران مشتری یا زهره در طالع باشد یا قمر ناظر یا هر دو با قمر باشد دلیل کند بر زودی خلاص و نجات محبوسی
اگر سعدان بنگرد از برج قمر ناظر باشد خلاص را سبب [illegible] کس بود که هموار کرده و هر دو قمر بکی
از سعدان متصل باشد دلیل کند بر زودی خلاص و اگر نحس باشد و عطارد نیز با وی [illegible]
ببرد و اگر نحسی با قمر و زهره نحس نجات یابد بعد از آنکه [illegible] رنج و عذاب رسیده باشد و اگر قمر
منصرف باشد از سعدی و متصل بنحسی دلیل بود بر ضعیفی دل و دشوار خلاص و نجات و اگر
منصرف بود از نحسی و متصل بسعدی [illegible] کرده و [illegible] باشد خلاص یابد و دیگر برد **احوال
بندگان** اگر پرسند که این بنده چه زود شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در سیارگی بود یا صاحب ساعی

متصل یا صاحب ساعت در طالع بود تمام شود و اگر اتصال به نحوست باشد باز ستانند و اگر علامت
بود به دشواری **ازادی یابد یا نه** طالع و صاحبش و قمر دلیل سایل است چون بنده و خود و
وسط السماء و صاحبش و هفتم دلیل خداوند است اگر دلیل طالع منصرف باشد از صاحب وسط السماء
یا از شمس یا از کواکب منحوس و دیگر بهیچ کوکب متصل نشود این بنده آزاد شود و آزادی یابد و اگر جزای باشد
آزادی نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السماء یا آفتاب منصرف شود و بکوکبی دیگر متصل شود
این بنده از دست خداوند خویش بیرون آید و بدست دیگری افتد **مسئله** اگر پرسند که بنده مرا خواجه
آزاد کند یا نه بنگر بخداوند طالع یا ماه اگر بخداوند وسط السماء ناظر بود یا نقل نور یا جمع نور از
تربیع و مقابله بود و میان ایشان قبول نبود دلیل کند که خداوند خویش رحم کند و آزاد نکند و رنج آن
ضایع شود و امیدش بر نیاید و اگر میان ایشان قبول و اتصال از مقابله و تربیع بود آزاد نگردد و درخشی
از خداوند بر آید لا به دشواری و اگر اتصال از نظر دوستی بود دلیل کند که آن بنده آزاد شود و اگر
میان ایشان قبول بود بهتر بود و اگر خداوند گوید که بنده من آزاد شود یا نه صاحب طالع دلیل سایل دار
و صاحب ششم یا ماه دلیل بنده انگاه بنگر باتصال ایشان و حکم کن چنانکه گفتیم **مسئله** اگر
مردی پرسد که این بنده من فروخته شود یا نه بنگر بماه و خداوند ششم که هر دو دلیل بنده بود اگر
بیابی ایشان را بصاحب دوم یا هفتم متصل شده بنده زود فروخته شود دیگر انکه اگر ماه یا صاحب ششم بخداوند
نهم یا کوکبی پیوندد که از او در بیم باشد یا هفتم یا نهم بشهر دیگر شد زود فروخته شود و اگر ماه یا صاحب
ششم بخداوند طالع پیوندد فروخته نشود و اگر فروخته شود بعیبی رد شود اگر بنده پرسد که از
دست این خواجه فروخته شوم یا نه بنگر اگر خداوند طالع یا ماه بستاره پیوندد که خداوند وسط السماء
بود فروخته شود و اگر ماه یا خداوند طالع بخداوند دهم پیوندد یا بستاره که در وسط السماء بود فروخته
نشود و اگر ماه یا خداوند طالع خالی السیر باشد روزگار دراز بماند و فروخته نشود و اگر بستاره دیگر
یا ستاره دیگر اتصال بخداوند وسط السماء فروخته شود از پس روزگار دراز **مسئله** اگر
سوال شود از دزد منزل طالع بنده بنگر اگر در خانه ششم کوکبی سعد بود نیکو بود و اگر نحس بود
این بود دزد باشد و حیله ور و اگر بنده پرسد که آزاد کردم یا خود اگر برج ششم ... صاحب ششم

در برج زاید بود

در برج زاید خود یا سعد ناظر یا آفتاب یا در شرف بود حکم کن که آزاد کرده **احکام گریخته** چون کسی از بنده گریخته
پرسد که بدست آید یا نه بدانکه آفتاب یا خداوند خانه ماه و صاحب وسط السماء دلیل سایل بود و صاحب طالع یا ماه
دلیل گریخته اگر ماه یا آفتاب پیوندد در آن برج که هست گریخته بگیرند و اگر ماه بخداوند خانه آتشی بگردد
گریخته باز آید و اگر بخداوند وسط السماء پیوندد همین حکم دارد و اگر ماه منصرف بود از سعدی و متصل بنحسی
گریخته را بگیرند و خداوند او را رنج رسد و نیاز ارد و اگر ماه یا خداوند طالع بستاره راجع پیوندد
خود باز آید و اگر در طالع ستاره سعد بود و در هفتم نحس گریخته را بگیرند و اگر ماه یا خداوند طالع از
نحسی منصرف بود و بسعدی ناظر گریخته را بیارند و اگر از نحسی منصرف باشد و بنحسی متصل گریخته در
سفر بمیرد و اگر ماه یا خداوند طالع در برج ذو جسدین باشد گریخته دو تن باشند و اگر در تحت الشعاع
بود و بزحل پیوندد گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد همچنین و اگر بمشتری پیوندد و مشتری راجع بود باز آید بطبع
خویش و اگر در طالع نحسی بود و در هفتم سعدی گریخته را نتوانند یافت و اگر ماه منصرف بود از
از سعدی و بهیچ کوکب متصل نشود نتوانندش گرفت مگر که در هفتم نحسی بود و اگر ماه منصرف بود از
از نحسی و اتصال ... بکوکبی گریخته را بگیرند و اگر ~~وسط السما~~ ماه منصرف شود از کوکبی و
متصل بود بنحسی هم بگیرند و اگر وسط السماء منحوس بود یا خداوند وسط السماء یا آفتاب یا خداوند خانه ماه
مر خداوند بنده را مضرت رسد و اگر ماه یا خداوند طالع منحوس بود مضرت بنده را رسد و اگر آفتاب
یا خداوند خانه ماه در هفتم بود و نحسی در هفتم خداوند بنده بمیرد در جستن بنده و بنده حاصل نشود
و اگر ماه در هفتم بود و نحسی بنده بمیرد در سفر و اگر خداوند خانه ماه تحت الشعاع بود و خداوند خانه
آفتاب یا دیگر خداوند بنده در جستن بنده بمیرد و اگر ماه در برج منقلب بود و خداوند خانه ماه
در برج منقلب و طالع برج منقلب گریخته باز آید و اگر ماه باول برج بود آن بنده نخستین بار
گریخته بود و اگر بآخر برج بود دوم بار گریخته بود و اگر ماه در وتد بود و خداوند ساعت گریخته
هنوز در شهر باشد و اگر زایل بود گریخته از شهر رفته بود و اگر ماه در ربع شرقی بود از طالع گریخته
بسوی شرق رفته بود و در ربع جنوبی بسوی جنوب و در ربع شمالی بسوی شمال و در ربع غربی بسوی
مغرب **مثال** طالع قوس با نیم و خداوندش ... و ماه منصرف از مشتری و متصل

باخبار از آن سبب که ماه اول برج است مینماید که این گفتیم باید که گریخته است از آن جهت که طالع
برج ذوجسدین است گوییم ز دو تن گریخته‌اند و بدان سبب که ماه خداوند ساعت است و اندر وتد دلیل کنند
که این گریخته در شهر است و هنوز بیرون نرفته است و از آن سبب که ماه از مشتری منصرف است و با عطارد متصل دلیل کند
که رفته باز آید بطوع و بدان سبب که خداوند طالع مشتری است و ماه از آن منصرف و مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند
گریخته خوشنود شود از وی **مسئله** خواستیم بدانیم که باز آید یا نه نگاه کردیم ماه که منحوس گردد از عطارد باز آید بعد
زینب را در برج دوم یافتیم از برج ماه دلیل کنند که برسیم باز آید **مثال** طالع حوت یافتیم و خداوندش
مشتری و در برج دوم بدان سبب که ماه در ربع زایل است و خداوند طالع نیز و اتصال ماه به تسدیس عطارد
دلیل کند که گریخته از شهر رفته است و بدان سبب که خداوند طالع و ماه ساقط‌اند از طالع دلیل کند که گریخته باز آید
مسئله خواستیم بدانیم که بکدام طرف رفته است چون خداوند طالع را در برج آتشی یافتیم و عطارد که با ماه
می‌پیوندد در برج آتشی دلیل کند که بسوی مشرق رفته است و بدان سبب که برج آتشی دلیل کند بر کوه‌ها
گریخته بر زمینی رفته است که کوه نزدیک بود پس نگاه کردیم که خداوند شش از برج وسط السما آفتاب
و عطارد را در وسط السما یافتیم مقبول مشتری دلیل کند که خداوند بنده پیوسته سلطان بود و توانگر و مرد
ستوده و نیکوحال پس نگاه کردیم بعاقبت […] اتصالات ماه را از برج چهارم و از خداوند خانه ماه
و اتصال ماه بعطارد و عطارد در […] بمقابله در […] برج رابع و خداوند خانه ماه راجع دلیل
کند که چون زهره در فلک مستقیم بهم پیوندد گریخته باز آید بطوع **مثال** طالع سرطان یافتیم و خداوندش
ماه و در برج ششم منصرف از کوکبی و متصل بعطارد از مقابله و عطارد ساقط از طالع دلیل کند که
این بنده است […] از آنکه در برج […] است و ماه متصل بعطارد و عطارد در […] از آفتاب دلیل کند که گریخته بسوی
مشرق رفته است و از آنکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند عاقبت است و ناظر بچهارم دلیل کند که گریخته
بدست نیاورند و نیاید زیرا که خداوند طالع نیز با ماه ناظر نیست و خداوند ساعت در برج نهم مستقیم اگر خداوند
طالع در وتد بودی و راجع دلیل باز آمدن بودی و از آنکه ماه متصل بمقابله است دلیل کند که در گریختن
و از آنکه عطارد در […] ماه […] دلیل کند که گریخته بسوی سلطان رود و از آنکه از اوتاد
زایل است و مریخ بتسویت البیوت در رابع دلیل کند که عاقبت این کار ضعیف […] و بدست نیاید

البرج السابع

البرج السابع من الطالع وما فيه من المسائل النجومية در زناشوهر صاحب طالع
و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل باشد و هفتم و صاحب وی و آن کوکب که قمر بوی
متصل است دلیل مسئول عنه آفتاب دلیل مرد است و زهره دلیل زن اگر دلیل سایل در
هفتم باشد یا بصاحب هفتم بدلیل مسئول عنه متصل شود آن تزویج برآید بطلب و حرص سایل و اگر
دلیل مسئول عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل آن تزویج برآید باسانی و بی‌رنج و طلب او
دلیلی که منحوس باشد یا غیر مقبول دلیل است بر تباهی و بیم خویشاوندان و اگر نحس با دلیلی که در
وتد باشد دلیل قوی‌تر باشد همچنین صاعد و مستعلی هر دلیلی که […] یا قطع یا بطالع ضعیف
و نابکارتر بود **زن که بخشم رفته باز آید یا نه** اگر آفتاب در وتد باشد و فوق الارض و زهره غرب
و راجع آن زن بشوی باز گردد و خویشاوندان خجل و اگر آفتاب تحت الارض بود و زهره فوق الارض
آن زن بشوهر دیر باز آید و اگر بوقت مسئله آفتاب و زهره هر دو ساقط باشند بگوی که زن طلاق
دهد که از […] در زناشویی و اگر زهره مستقیم بود این زن بر شوهر قاهر بود و از یکدیگر جدا گردند
و مرد پشیمان شود و خجالت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع باشد زن بتوبه باز گردد و بشوی […]
مسئله اگر سؤال از زن خواستی بود زن سؤال از شوهر کردن کند طالع و صاحبش دلیل سایل باشد
و هفتم و صاحبش دلیل مسئول عنه اگر صاحب طالع بصاحب هفتم متصل […] و حرص
از طرف او بود و اگر صاحب هفتم در طالع باشد حرص از جانب مسئول عنه بود اگر خواهی بدانی که این زن زشت است
یا مقبول بنگر بصاحب برج هفتم اگر کوکب سعد باشد یا پیوسته بسعد آن زن خوب باشد و اگر نحس باشد
یا متصل بنحسی زشت بود **مسئله** اگر خواهی بدانی که این زن خوش‌خوی است یا بدخوی بنگر اگر صاحب
هفتم در خانه خویش بود و سعد اندر وی […] زن نیک خوی باشد و اگر صاحب هفتم در برجهای
دیگر باشد و بخداوند خانه خویش ناظر از دوستی نیک خوی باشد و اگر از مقابله بنگرد زشت
خوی باشد و از تربیع میانه خوی **مسئله** اگر خواهی که بدانی این زن و شوهر که برآید یکدیگر را
دوست دارند یا نه بنگر بدلیل مرد و زن اگر از تثلیث و تسدیس بنگرند یکدیگر را
دوست دارند و اگر از مقابله بنگرند دشمنی و از تربیع میانه حال باشند **مسئله** اگر خواهی

براند هم الیاث که آید یا نه بنکر برج دوم که دلیل مال باشد و انجم که دلالت بر خصم باشد
اگر سعدی از این برجها باشد یا بکوکب سعدی ناظر باشند یا خداوند این برجها سعد باشد و مستقیم دلیل کند
بر توفر مال الیاث و اگر در این برجها نحسی بود یا خداوند این نحس باشد یا راجع دلیل کند بر درنگی
الیاث مسئله اگر خواهد که بداند هم الیاث دو تن که زن و شوهر اند کدام قوی تر اند بنکر بصاحب طالع اگر در وتد
باشد و صاحب هفتم در زوایل اوتاد دلیل کند که سایل قوی تر است و حکم آن زمان تر بود و آن دیگر زیر دست
[illegible] بود و اگر خداوند طالع در زوایل بود و خداوند هفتم در وتد آن یک حکم روان تر و قوی تر بود و سایل
زیر دست مسئله اگر سوال کند که زن زودتر میرد یا مرد بنکر اگر صاحب طالع زودتر نحس شود
یا محترق کردد زن زودتر میرد و اگر سعدی بر ایشان ناظر بود بیمار کردد و نمیرد مسئله اگر خواهد که
براند که این زن بیوه است یا بکر بنکر بصاحب هفتم اگر در برج ذوجسدین باشد یا منقلب دلیل کند
که شوهر کرده بود و اگر خداوند هفتم در برجهای ثابت بود دلیل بود بر آنکه بکر باشد مسئله اگر
پرسند که این زن بجز من کسی را دوست دارد یا نه بنکر اگر صاحب طالع در وتد بود یا در زایل اوتاد
دلش با خود بود و اگر [illegible] بنکر بصاحب هفتم تا بکدام کوکب پیوسته است اگر بزحل بود
معشوق وی مردی بود کلان عمر ریش بلند و دهقان شکل یا زاهد پیشه و اگر بمشتری بود دانشمند
یا علوی یا وزیر و اگر بمریخ بود ترک لشکری و اگر آفتاب بود زرگر یا کسی که صنعت وی آتشی باشد
و اگر زهره باشد مطرب بود و اگر عطارد بود بازرگان و اگر قمر بود یا دبیر کسی سر و کار داده بود
احکام سرقه دلیل خداوند کالا در زدیده طالع و صاحب طالع و کوکبی بود که قمر از وی منصرف است
اگر قمر بطالع ناظر باشد و انقطاع انصراف باشد و دلیل دزد کوکبی است که قمر بوی متصل است
یا صاحب [illegible] کوکب غریب بطالع یا وسط السما یا هفتم یا چهارم دلیل دزد باشد و اگر این دلیل
نباشد هر کوکبی که در دوم باشد یا در دوازدهم یا در نهم وی دلیل دزد بود دزد آشناست یا بیگانه
اگر هر دو نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع یا بصاحب طالع ناظر دزد از اهل بیت صاحب کالا بود
یا خویش وی و اگر یکی از دو نیر در طالع یا ناظر باشد یا سایل و دزد خویش باشد اما [illegible]
بود و آنکه دشمن دارد و اگر هر دو ناظر نباشند و ساقط از نظر طالع دزد غریب باشد

دار اوصاحب

و اگر صاحب هفتم در طالع بود یا با دلیل دزد متصل یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر باشند
یا یکی بصاحب برج خویش متصل بود دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان [illegible] و موافق ایشان
باشد و اگر قمر در خانه خویش بود و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر دلیل دزد در طالع باشد
یا صاحب طالع آن کوکب بود که خود دلیل دزد است آن دزد سایل است یا با سایل بیکجا آمده باشد
دزد مرد است یا زن اگر دلیل دزد در برج نر باشد یا شرقی یا در ربع نر کند دزد مرد بود
و اگر در برج مونث بود یا مغربی یا در ربع مونث دزد زن بود و همچنین [illegible] چون
از کوکب دلیل که مونث است یا مذکر و از انقطاع و انصراف قیاسی کیرد و اگر دلیل دزد سعد بود
یا در برج معتدل دزد آزاد است و اگر نحسی بود یا کوکب نحس دزد بنده است و همچنین اگر دلیل
دزد در ششم بود از برج خویش بنده بود دزد کجاست اگر دلیل دزد بصاحب [illegible] متصل بود
یا کوکبی که اندر برج جایگاه باشد یا دلیل [illegible] در این موافق بود دزد از [illegible] کرده و
اگر دلیل دزد در برج آتشی باشد یا در ربع شرقی دزد بناحیت شرق رفته باشد و بر این قیاس و
اگر دلیل در وتد بود دزد جایی نرفته باشد و اگر آن وتد برج ثابت بود دزد بجای قرار کرفته
است و اگر در برج ذوجسدین باشد خواهد که از شهر بیرون رود و اگر در برج منقلب بود [illegible]
دزد آشکارا شود یا نه اتصال قمر یا صاحب طالع بکوکبی که در طالع باشد یا در وسط السما دلیل کند
بر آشکارا شدن دزد و اتصال قمر بنحسی از وتد دلیل بود بر آشکارا شدن دزد و آشنا شدن و
[illegible] مراد و [illegible] و اگر اتصال بسعدی بود ساقط از وتد دلیل است بر پوشیدن
کار دزد و اگر در وتد بود آشکارا شود و اگر قمر در طالع بود کار دزد آشکارا شود و اگر نیرین بیکدیکر
ناظر باشند یا هر دو بدلیل دزد ناظر باشند آن کار دزد پوشیده بماند و آشکارا نشود مال
یابد یا نه دوم و صاحب دوم و صاحب [illegible] و سهم السعادة و صاحب [illegible] و صاحب برج قمر و صاحب
[illegible] در این دلالت هر کدام شهادت بیشتر و قوی تر باشد دلیل مسروق و [illegible] اگر دلیل
مسروق در طالع بود یا قمر بوی متصل مال باز یابد و اگر صاحب برج قمر یا صاحب [illegible] قمر صاحب
برج شمس متصل شود بشمس مال باز یابد [illegible] که اتصال [illegible] وتد یا مایل اوتاد بود و اگر دلیل

مال از نظر صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا از نظر قمر یا در رابع باشد یا صاحب رابع متصل باکبیه
دزد برده باشد و از دزد شود و اگر السعدین متصل باشد و آن سعد در تحت الشعاع بود یا ساقط یا منحوس
آن مال برده باشد و باز نیاید و اگر قمر بصاحب طالع یا بکوکبی که در طالع بود یا بصاحب وسط السما یا
بکوکبی که در وسط السما بود متصل شود آن مال باز آید اگرچه روزگار دراز بر آمده باشد
اتصال صاحب دوم بکوکبی که در دوم باشد مال باز نیاید و اگر صاحب هشتم یا صاحب دوم در هفتم یا
صاحب دوم بصاحب هفتم متصل بود مال برده باز نیاید **جنس مسروق** اگر برج مال آتشی
و ماه در برج آتشی بود دلیل کند که دزدیده چیزی باشد که از آتش برون آمده باشد و اگر زهره بود
بکوکبی پیوندد که در خانه مال است دلیل کند که پیرایه زنان باشد و اگر خداوند ساعت در حمل باشد
و حمل دلیل سر است پایه پیرایه باشد که بر سر دارند یا حلقه گوش و اگر خداوند خانه مال یا خداوند
وسط السما که دلیل اند از طالع ساقط بوند دلیل کند که بی قیمت بود اگر در وسط السما کوکب
سعد بود آن مال با قیمت بود اگر نحسی بود بی قیمت و با این اگر قمر خالی السیر باشد سخت
بی قیمت بود و یا خفیف کم شده باشد و اگر سهم السعاده در هفتم باشد و زهره ضعیف از کوکبی
که در خانه مال است و ساقط و زیر شعاع آفتاب دلیل کند که مال را دزد دیده از خود نهاده
و اگر از طالع تا وتد الارض کوکبی باشد کالا بدست دیگری داده است و اگر کوکبی نباشد
کالا در دست دزد باشد **صفت دزد** اگر سعد در طالع باشد یا در هفتم و سعد را در آن خانه
بهره باشد دزد مرد معروف باشد و مشهور و اگر نحسی بود مرد با اصل بود یا بنده باشد و اگر
دلیل دزد با اول برج باشد و مشرقی دزد جوان و اگر در میان برج باشد و مغربی تر بود
دزد میانه باشد و اگر با آخر برج باشد و مغربی پیر باشد و کوکب مشرقی آن بود که از آفتاب زیاد
از نود درجه باشد و همچنین مغربی و اگر دلیل دزد در حمل باشد تیز نگاه بود و گندم گون و کوچک
چشم و گران کار و اگر در ثور بود مرد آیه گون و نیکو چشم و باریک ابرو بود و اگر در جوزا بود سرخ
و سفید و چون راه رود پشت راست رود و تیز چشم باشد و اگر زهره بود سفید پوست و چشم سیاه
و بسیار خنده باشد و اگر عطارد بود و مشرقی کوتاه یا علم بود و اگر منحوس بود کوسپیچ

بود و اگر منحوس بود تنک ریش و خوش سر و میانه بالا و سبز رنگ و زبان آور باشد و اگر آفتاب
بود بنگر بکدام کوکب پیوسته بصورت آن کوکب بود و اگر اماش متصل نبود دزد سرخ
موی و ازرق چشم و ستمکار بود و اگر ماه بود بنگر بکدام کوکب پیوسته دزد بران صورت
بود و اگر ماه را اتصال نبود گرد روی و سفید و سفلو دست باشد و بنگر که ماه در کدام برج
بصورت آن برج باشد **دزد مال را در کجا پنهان کرده** بنگر بوتد برج که صاحب
ساعت در دست و آن برج که ماه در دست و برج چهارم اگر این برجها آبی
باشند دزدیده جائی پنهان باشد که آب نزدیک باشد و اگر برجها بادی باشند جائی
که ستون آن باشند و اگر برجها خاکی باشند بزیر زمین پنهان کرده باشد و اگر برجها بادی باشد
بصحرا پنهان کرده باشند و اگر صاحب ساعت بوسط السما بود بر بلندی پنهان کرده باشند
یا بحجره یا ببام و اگر برجها ذوجسدین بود دزدیده بعضی و رق پنهان باشد
جائی در دیوار و اگر برج سنبله باشد جائی پنهان باشد که آنجا گندم و طعام باشد اگر صاحب
ساعت مریخ باشد یا در خانه مریخ جائی بود که آنجا آتش کنند و اگر در خانه زحل باشد یا زحل
ناظر بود جای تاریک پنهان باشد و اگر در خانه مشتری بود یا مشتری ناظر جای پاکیزه پنهان
کرده شده که بزرگان نشینند و اگر در خانه آفتاب بود یا آفتاب ناظر جائی باشد که سراپرده
یا جای سلطان باشد و اگر در خانه زهره باشد و زهره ناظر جائی باشد که جای زنان باشد
و جای بزم باشد و شراب و رود بود و اگر صاحب ساعت در خانه عطارد و عطارد
ناظر بود جائی بود که آنجا کتاب یا غله نهان باشد **صید کردن** اگر صاحب هفتم بصاحب
طالع متصل باشد صید باسانی یابد و بر عکس و اگر صاحب طالع مسعود بود صید بسیار
یابد و بر عکس **شرکت کردن** طالع سایر او دهم دلیل انبار و وسط السما
دلیل مال تجارت و سود و زیان و برج چهارم عاقبت کار را باشد اگر طالع برج
منقلب بود و ماه در برج منقلب آن انبازی پایدار نبود و اگر خداوند خانه ماه با
ناظر باشد جدا شدن از یکدیگر بخشنودی بود و جنگ و داوری باشد و اگر ناظر باشد

جدا شدن ایشان بجنگ وی او در باشد و نیز اگر خداوند طالع بطالع بود دشمن بگردد جدا شدن
ایشان بخوشنودی بود و اگر بدشمنی نگرد جدا شدن بدشمنی باشد و اگر برج ماه یا برج طالع
ذو جسدین باشد در انباز ایشان سود بسیار باشد مگر اگر ماه منحوس باشد یا در وسط السما
کوکب نحس باشد که زیان باشد و اگر ماه در برج ثابت بود و خداوند خانه ماه بماه ناظر دلیل
پایدار ایشان باشد و امانت و اگر در طالع نحسی بود یا خداوند طالع راجع بود خیانت
و بدخوئی پدید آید و اگر نحسی در هفتم بود یا خداوند راجع جنگ و ناسازی و خیانت دید
خوی از انباز پدید آید و اگر در وسط السما سعد بود دلیل سود باشد و اگر برج وسط السما
منقلب باشد و در روی سعدی بود ناظر بسعد سود کنند ولکن پایدار نبود و اگر آن سعد شرقی
بود و صاعد سود بسیار باشد و جاه و منزلت نزد خلق و اگر آن سعد شرقی باشد و هابط
سود نبود لکن جاه و منزلت شود و از نام ایشان و کر را اجر و فایده نباشد و اگر در وسط
السما بود کوکبی نباشد بنگر بخداوند وسط السما اگر بوسط السما ناظر بود و سعود دلیل کند
که نکو بود ~~و ... وسط السما~~ تا ناظر نبود زیان انباز زوال نبود و اگر ماه منصرف
باشد از کوکبی و متصل بکوکبی دیگر کوکب منصرف دلیل سایل بود و کوکب متصل دلیل انباز
بود و ماه دلیل سود و زیان و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت ایشان اگر ماه در خانه
آفتاب باشد در وتد یا مایل الوتد یا زایل الوتد [illegible] سود ایشان در آن
انباز و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل نبود بکوکبی و خداوند طالع خداوند هفتم شود
ببینید انباز تمام بود و زاید النور آن بود که پانزده اول بود از ماه دلیل [illegible]
انباز چون شناختی بنگر آن انباز که دلیل او نحس باشد خیانت کننده بود
آنکه دلیل او سعد باشد یا امانت و آنکه دلیلش ساقط بود یا در هبوط آن انباز حقیر
و خوار باشد و آنکه او در وتد بود یا در شرف بزرگوارتر و آنکه دلیلش شرقی بود حال اکثر
و آنکه دلیلش مغرب بود سست حال تر باشد **احکام الخصومت** اگر خداوند طالع
در هفتم بود سایل مقهور و مسئول عنه بود و اگر خداوند هفتم در طالع بود مسئول عنه مقهور باشد

و اگر دلیل

و اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسئول عنه خصومت از سایل بود و اگر اتصال کننده دلیل
مسئول عنه باشد آغاز کننده مسئول عنه باشد و اگر سهم السعاده در طالع بود یا در [illegible] یا ناظر
بطالع دلیل بود بر ظفر یا فتح مسئول عنه بر سایل و منحوس بود [illegible] هفتم و بودن
کسی از ایشان در طالع دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه و ظفر یافتن بر وی **صلح**
شود یا نه اگر میان دو دلیل اتصال مودت بود قبول صلح افتد و اگر دلیل سایل و مسئول عنه
هر دو شرقی باشند صلح شود و اگر هر دو تحت الشعاع باشند و در چهارم خصومت باشد
و اگر هر دو دلیل مقارن شوند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد **مسئله** اگر کسی پرسد که
حال من با خصم چگونه باشد بنگر بخداوند طالع و بطالع که دلیل پرسنده بود و هفتم و خداوند
وی دلیل خصم و وسط السما دلیل قاضی و چهارم دلیل عاقبت اگر ماه در وتد باشد
یا در مایل الوتد آن کوکب که ماه از وی منصرف بود دلیل سایل است و آنکه ماه بوی متصل است
دلیل خصم و برج [illegible] از ماه دلیل قاضی و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت **احکام**
الحرب طالع دلیل آغاز کننده حرب یا سایل و هفتم دلیل دشمن و بناز حرب و
نکو حیله اگر نیرین بیکدیگر ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس و بطالع ناظر باشند حرب
سری شود و اگر آفتاب بتربیع طالع باشد یا بتربیع قمر سری شدن حرب بر بغات باشد
و اگر نظر مقابله باشد سری شدن حرب بمقابلت باشد و همچنین از تسدیس و تثلیث
و از قمر دشمن [illegible] حکم کن که از آفتاب و قمر گرفته شود و سهم الغیب یا برج
باشد منحوس حرب و قتال ثابت بود و کار سخت دشوار شود **مسئله** اگر کسی پرسد
که [illegible] با خصم چگونه بود و ظفر کرا باشد بنگر خداوند طالع اگر در وتد
بود و مقبول و در برج ثابت سایل قوی تر بود و هفتم دلیل خصم بود پس از آن در دلیل
ایشان راجع بود یا محترق یا زیر شعاع یا ساقط یا در هبوط در ضعیف حال
تر بود و اگر در میان هر دو دلیل اتصال از تسدیس و تثلیث بود یا [illegible]
صلح افتد و اگر اتصال از مقابله و تربیع بود میان ایشان جنگ بود **مسئله**

۱ اگر پرسند که حرب خواهم کرد حال من با دشمن چگونه باشد و ظفر کرا باشد طالع و خداوند شش و انکوکب
که ماه از وی منصرف است دلیل سایل بود و انکوکب که ماه بوی متصل است و هفتم و خداوند هفتم دلیل
خصم سایل تا کدام قوی تر است ظفر او را بود و انکه ضعیف تر است شکسته گردد مثال نگاه کردیم
بدین طالع جوزا بود از انکه صاحب طالع در برج زایل بود و ماه در برج مایل بانصراف و اتصال
ماه نظر کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن گرفتیم و انصراف ماه را دلیل خداوند مسئله از انکه
زحل در مایل الوتد است و مقبول و ماه در برج [illegible] دلیل است که خداوند مسئله را
بسیار قوت است و لشکر بسیار و از انکه زحل اسیر شهادت است یعنی که در برج مایل است و دوم که
صاحب [illegible] است و بیم که ماه را اول اتصال است و عطارد را [illegible] شهادت [illegible] که خداوند طالع است
دلیل پس از انکه زهره را در [illegible] یافتیم در برج شرف [illegible] ماه را اول انفصال است و زهره دلیل دشمن
و در برج دو جسدین دلیل کند که قوت و دلاوری دشمن [illegible] از انکه زهره با مریخ است
دلیل کند بر هیبت و فرخ دشمن و از انکه زهره و مریخ در برج دو جسدین است دلیل کند که
میان ایشان دو بار جنگ افتد و از انکه زهره بتثلیث زحل است دلیل کند که دشمن از اول
صلح جوید و از ان سبب که زحل راجع است خداوند مسئله صلح نخواهد زیرا که کوکب راجع
دلیل کند بر تدبیرهای خطا و از انکه زحل مقبول است اول قوت خداوند مسئله را بود و از انکه
زحل راجع است باز بر دی [illegible] هزیمت افتد پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان نظر از خداوند خانه
چهارم از ان جهت که اوتاد از بیوت [illegible] است و خانه چهارم و خداوند [illegible] زحل
[illegible] و زهره را لیکن افتاب ناظر است بمشتری و مشتری خداوند خانه عطارد و [illegible] خانه
زهره و [illegible] قمر اتصال [illegible] و ظفر دشمن [illegible] و از انکه خداوند زهره را [illegible] و خداوند
زحل را ظفر دشمن [illegible] و ملک بدست دشمن افتد الباب الثامن من الطالع و ما فيها
من المسايل النجوميه خداوند طالع و قمر هر یک قوی تر باشند و بطالع ناظر در دلیل میراث
بود اگر دلیل خداوند هشتم متصل باشد انمیراث بجهد و جد طلب باید و اگر صاحب هشتم [illegible]
متصل شود میراث [illegible] احوال الغایب اگر خداوند طالع هشتم یا چهارم [illegible]

زنده است اما ولیکن [illegible] بود اگر در این حالت منحوس و محترق بود یا در هبوط یا راجع هم مرگ باشد
و اگر قمر بصاحب بیت الموت متصل بود یا بدان کوکب که در بیت الموت بود بگوی مرده است
و اگر خداوند طالع در هشتم بود و خداوند هشتم در طالع و صاحب [illegible] در هشتم [illegible] بود و خداوند
هشتم در طالع و صاحب [illegible] در هشتم یا چهارم یا ماه بکوکب [illegible] الارضی متصل [illegible] انکس مرده است
سبب مردن اگر صاحب طالع و قمر و انکه دلیل بود اگر [illegible] در شعاع مرگ وی از [illegible] و دارو
و اگر دلیل منحوس بود از زحل و زحل در مثلثات آتشی بود از جای بلند افتاده باشد و در مثلثه خاکی
از سودا مرده بود و در مثلثه بادی در وسط السما از جای بلند افتاده بود و در مثلثه ابی غرق شده باشد
و اگر منحوس بمریخ بود و مریخ در برج آتشی در زیر پای ستوران مرده باشد [illegible] از علت حرارت
و صفرا و در مثلثه خاکی از بلندی افتاده بود و در بادی از صرع [illegible] با شمشیر کشته شده باشد
و در آبی [illegible] کشته شده باشد یا [illegible] خفه شده و اگر خداوند طالع محترق باشد و قمر با مریخ مرگ از
سوختن بود یا بریدن اندام و [illegible] و اگر خداوند هشتم اگر در برج غربی بود یا در برج نیم طالع یا در
نهم مرگ در غریبی بود و اگر خداوند [illegible] و خط [illegible] بود یا [illegible] و طالع مرگ [illegible]
خویش بود و اگر خداوند هشتم زحل باشد و در برج [illegible] مرگ از [illegible] بود و اگر در برج آبی بود مرگ
از رطوبت بود از علتهای بلغم و اگر در برج آتشی بود مرگ از صفرا بود و اگر در برج [illegible] مرگ
از خون سوختن بود و اگر خداوند طالع [illegible] بود از جای بلند افتاده بود و اگر خداوند هشتم
در هشتم بود مرگ بسبب زنان باشد و اگر برج هشتم عقرب بود زنان [illegible] دهند و اگر خداوند
هشتم در ششم بود مرگ از سبب بندگان بود و اگر برج ششم [illegible] بود مرگ [illegible] افتادن
بود و اگر برج ششم اسد بود [illegible] و اگر خداوند هشتم مریخ بود و مریخ در عقرب مرگ [illegible]
بود و اگر افتاب با مریخ باشد مرگ از خشم ملوک باشد و اگر مریخ در برج آتشی بود مرگ از سوختن
بود و اگر هشتم خانه زهره باشد و زهره [illegible] زنان [illegible] دهند و اگر خداوند هشتم عطارد بود مرگ
۲ از سبب مال بود [illegible] و اگر خداوند هشتم در [illegible] مرگ [illegible] و اگر [illegible] بود
[illegible] مسئله اگر پرسند که میراث یابم یا نه نگر بطالع و صاحب طالع و ماه که اینها

دلیل بیرانه و هشتم که دلیل میراث بود پس اگر خداوند هشتم کوکب سعد بود و خداوند
طالع یا ماه یا کوکبی که در طالع باشد متصل باشد میراث بیابد و اگر خداوند این باشد
نیابد و اگر خداوند هشتم کوکب نحس بود و با صاحب طالع یا ماه متصل بود بنظر عداوت
سایل را جنگ و خصومت افتد از سبب میراث و بدلت و رنج یابد و اگر در برج
دوم پیوند دلیل قسمتی میراث بود و اگر پیوستی از تثلیث و تسدیس بود بیچ از
میراث چیزی بیابد و اگر از تربیع و مقابله پیوند بدشواری یابد و اگر خداوند
هشتم در اوتاد بود همه را بیابد و اگر در مایل الاوتاد بود نیم بیابد و اگر در زایل
الاوتاد بود هیچ نیابد **مسئله** اگر پرسد که این شغل که میکنم صواب است یا نه
بنگر بخداوند هشتم اگر زایل بود معزول گردد و اگر در مایل بود نیک بود و اگر در وتد بود بخت آن
نگردد هیچ در بید بود و اگر سعدان نگاه شغل بسندیده آید و تمام کنند و بنگر بخداوند
هشتم سعدان نگرد هم نیک بود والا بر خلاف این بود **البرج التاسع من الطالع**
و ما فیه من المسایل النجومیة طالع و صاحب و نهم و صاحبش و مریخ و سهم السعادة
و صاحب ساعت و خانه ستم و صاحبش دلیل سفر است و جایگاه منزل و هفتم و صاحب
هفتم و آن کوکب که در هفتم بود دلیل آن زمین که مقصد است و سهم السعاده و خداوندش
نزد دلیل مقصود برج دوم و صاحبش دلیل اندر آمدن بود بدان زمین و دوم و صاحبش
و آن کوکب که در دوم باشد دلیل حاجات و برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار
سفر تمام شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در نهم باشد یا بصاحب نهم متصل یا بکوکبی که
در نهم باشد دلیل سفر باشد و یافتن مراد خواه زود و خواه دیر و اگر صاحب نهم در طالع بود
سفر باشد تا چاره نیست سایل را اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع
بود سفر نکند و همچنین اگر در چهارم کوکبی باشد و آن کوکب را در طالع نصیب باشد
سفر نکند تا دام که آن کوکب از آن برج تحویل نکند **خطر** اگر صاحب طالع یا صاحب
نهم منحوس باشد یا در طالع نحسی بود دلیل خوف و خطر باشد و اگر نحسی از درجه طالع

بود تا درجه چهارم مخاطره از نحستی منزل بود تا آنجا که روی نهاده است و اگر از چهارم
تا هفتم بود خطر نزدیک مقصد بود و از هفتم تا دهم بوقت بازگشتن بود نزدیک شهر
بازآمدن مسافر اگر بوقت مسئله یا ابتدای سفر سعدان بقمر ناظر باشند یا بجایگاه
ستوده و هم در سعد مستقیم باشند دلیل کنند بر سلامت سبب فرود رفتن و بازگشتن او
و همچنین از آفات ایمن سی که بر روی رود اگر مشتری بوی ناظر بود بهمان باشد و اگر مریخ
نحس ناظر باشند دلیل کراهت سفر بود را زی آن باشد و دیر بازآمدن و تنگ بهر دو
تربیع اشارت و مقابله وی اگر زهره یا مشتری در این مواضع باشد دلیل بازآمدن باشد
بصلاح و عاقبت و اگر نحسی در این مواضع باشد دیر بازآید و آمدنش آنگاه
بود که آن نحس از آن موضع برفته آید و سعدی بدان موضع رسد که با ابتدای سفر
یا بوقت مسئله نحس آنجا بوده باشد اگر قمر بتربیع یا مقابله آنجا رسد که بوقت سفر
یا بوقت مسئله آنجا بود بنظر سعدی دلیل بازگشتن کند **غایب زود آید یا**
دیر آید اگر خداوند طالع در برج منقلب بود غایب بازآید و اگر از محل سفر بگذشته
گشته و به رسیده بازآید اگر خداوند طالع یا قمر از کوکب مستقیم منصرف بود و بکوکب راجع
اتصال کند یا از راجع بمستقیم اتصال کنند بازآید زود و اگر خداوند طالع یا قمر در
سیم بود یا در نهم یا بخداوند این دو برج اتصال کنند غایب براه اندر باشد تا بدان
و اگر آن کوکب که در نهم بود صاحب چهارم یا هفتم دوم یا دهم بود غایب براه بماند و نیز
آمدن و اگر صاحب هفتم بود بسبب آن شهریار باشد که در وی بوده است و اگر صاحب دهم بود بسبب
سلطان بود یا شغل و کار و همچنین از دوازده خانه بیرون حاسی حکم کن **مسئله**
اگر پرسد که سفر کردن مرا آید یا نه بنگر بخداوند طالع و ماه اگر در برجهای زایل
بود دلیل کنند که آن سفر نباید و چهار زایل از درجه طالع است تا درجه وتد الارض
و از درجه مغرب تا درجه وتد السما اگر صاحب طالع در این خانها بود سفر ناکردن اگر
در این خانها مقبول بود و نظر سعد سفر با صلاح بود و حاجت روا شود و اگر مقبول

بود در بی جایها و منقلب بود نحسی سایل را در دین سفر نیکی باشد و انگر اگر طالع
جدی باشد یا دلو یا میزان و زحل در وتد سایل سفر تواند کرد و اگر طالع بر جهای
دیگر باشد و زحل در وتد سایل سفر کند لیکن نیک نبود اگر مریخ با زحل در طالع
بود خبر پرسش ایدر ان شهر که بود و اهل خانه او را زیان رسد و اگر نحسی در وسط
السما بود سایل را بنیمه راه زیان رسد و اگر نحسی در هفتم بود سایل را برنج
و شدة رسد در ان شهر که خواهد رفت و نحسی اگر در چهارم بود زیان بوقت
باز آمدن رسد مسئله چون خواهی که بدانی که سایل سفر تواند کرد یا نه بنگر
اگر خداوند طالع راجع بود سفر نتواند کردن و همچنین اگر ماه بستاره راجع
پیوندد یا صاحب طالع اتصال کند بکوکب راجع یا خداوند هفتم راجع بود یا ماه بکوکبی
پیوندد که در طالع بود زیر زمین یا وسط السما یا دوازدهم یا در پنجم یا در چهارم و اگر
دلیل طالع اتصال کند از تربیع و مقابله و آن کوکب در وتد باشد هم تواند سفر کردن
و اگر دلیل طالع یعنی خداوند طالع یا ماه بکوکبی پیوندد از تثلیث و تسدیس دلیل کند
که در این سفر کارهاشی برآید گردد و باب نه برآید و هموار که مسئله سفر را بنگر اگر ماه
را اتصال سعد بود آن سفر نیکو بود و اگر اتصال نحسی بود آن سفر بد باشد مگر از تثلیث
و تسدیس اتصال باشد و مقبول که دلیل نیکوئی سفر باشد و اگر نحسی در اوتاد باشد
در آن سفر زیان رسد و اگر نحسی در نهم باشد یا در سیم در راه مخاطره و زیان بود و اگر
خداوند طالع یا ماه بنحس متصل شوند از تثلیث و تسدیس دلیل کند که در زمان پدید
آید و او را بیازارند و زیان رسد مسئله بنگر طالع مسئله سفر با ماه اگر منصرف باشد
از زحل دلیل کند که اندکی سفر در غم و اندوه دایم دار بود و اگر منصرف از مریخ بود از بیم
خصومت بود و باشد که گریخته بود و اگر منصرف از آفتاب بود از بیم سلطان بود یا از
پدر و استاد و خشم رود و اگر از عطارد بود و عطارد دلیل کسی از فرزندان گریخته
رود و این دلیل آنگاه بود که ماه منصرف از مقارنه و تربیع یا مقابله بود و

اگر انصراف

و اگر انصراف از تسدیس و تثلیث بود دلیل کند که سفر برای کاری نیک بصلاح بود دیگر بنگر ماه
اگر منصرف از زحل بود سایل سوی پیران رود و اگر مشتری بود سوی بزرگان و طلب کار رود و اگر مریخ بود
بتثلیث سوی دوستان رود اما آن کوکب خداوند طالع پیوندد اگر خداوند دهم باشد
سایل بسبب بزرگانی رود و در زندان ... و اگر خداوند نهم باشد سایل نزدیک دوستان
رود و برادران و اگر خداوند چهارم بود نزدیک استادان رود و اگر صاحب پنجم بود نزد فرزندان
رود یا نزد کسی که بکار فرزند بود و اگر صاحب ششم بود نزد ستوران و بندگان رود یا بخریدن
اینها و هر خانه را همچنین قیاس کن و بنگر اگر آن کوکب که ماه پیوندد در خانه خود بود یا در خانه ماه
خداوند مسئله خود در سفر بود و بخانه خود باز گردد و اگر آن کوکب در هبوط بود یا در برج هبوط ماه
یا ماه در هبوط بود آن کوکب میل بخرابی کرده بود یا کسی از دزد گریخته و اگر مستقیم بود و اگر ماه
خانه اسیر باشد خداوند مسئله بطلب معاش رود و بنگر میان کوکب که ماه پیوندد یا صاحب
طالع پیوندد و اگر خداوند آن برج میان برج ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس
انگه که خداوند مسئله بوی آن میرود مردی باشد ستوده و خلق را دوست و اگر خداوند
آن برج و آن کوکب بعداوت نگرد آمد در آن و شمس روی بود و ناستوده و
اگر آن کوکب که ماه بوی می پیوندد در وتد باشد سفر روی بود معروف و اگر در شرف
بود مردی بود با جاه و حرمت یا رئیس یا سلطان و اگر در شرف بود و برج زایل منقلب
آمد نزد سلطان بود اما معزول شده و اگر آن کوکب که ماه بدان پیوندد در هفتم بود
یا در هفتم کوکب سعد بود حال مسافر نیک باشد بدان شهر که برود بهتر بود از آن شهر که
بود و اگر در طالع سعد باشد و در هفتم نحسی مسافر را همی شهر که هست بهتر بود
و سفر نیک نبود و اگر سعد در وسط السما باشد و در هفتم نحسی نبود مسافر را
کار تجارت نیکو بود و باشد که چیزی از آنکه بدان شهر رسد و در راه کار وی مسافر و
حاجتی برآید و باز گردد مسئله اگر کسی پرسد که غایب کی آید بنگر بخداوند طالع
و ماه این هر دو را دلیل گیر و اگر پرسد که فرزندم غایب است کی آید بنگر بخداوند

پنجم و ماه و اگر پرسد که شوهرم غایب است بنگر بخداوند هفتم و ماه و هم را برین حال کسی
کی الکاه نبکر بدین دلیل هر کدام ناظر است بطالع ادا دلیل کیر پس چون دلیل
شناختی اگر آن دلیل در طالع بود یا در وسط السما یا نزدیک است و اگر تا آخر
برج نهم شده یا آن برج دوازدهم و راجع نباشد دلیل آمدن غایب بود و اگر دلیل
راجع باشد و در برج دوم دلیل باشد بر نیامدن غایب و چون الکوکب بطالع آید
دلیل آمدن غایب بود پس این دلیلها که یاد کردیم اگر در این برجها باشند بنگر
اگر بکوکبی پیوندد که در طالع بود یا در وسط السما غایب بیاید و اگر دلیل بخداوند
خانه اشتی پیوندد و خداوند خانه اشتی در طالع بود یا در وسط السما یا در یازدهم
غایب زود بیاید لاهوت دلال شهر بود بردن نیامده باشد و اگر دلیل ستاره
پیوندد که در هفتم بود غایب در رفتن بود بشهر خویش یا شهری دیگر و اگر دلیل ستاره
پیوندد که در چهارم بود یا بکوکبی ساقط پیوندد دلیل دیر آمدن غایب باشد
و اگر هر دو و تند که یاد کردیم ساقط باشند از طالع یا بکوکب ساقط متصل شوند
دلیل نیامدن باشد و اگر دلیل راجع بود در برج دوم که بطالع خواهد آمد
غایب در راه آمدن بود و چون آن کوکب بطالع آید غایب بیاید و اگر دلیل در
یازدهم بود راجع که بوسط السما خواهد آمد دلیل کند که غایب در آمدن باشد و
چون بوسط السما آید غایب بیاید و بنگر بدلیل طالع یا بدان کوکب که خواهد پیوستن
که که خواهد پیوست آن وقت دلیل آمدن غایب باشد دیگر بنگر بخداوند طالع و ساعت
و ماه او نیز دو دلیل هر یک در ربع دایر باشند بشمر از آن تا در درجه طالع یا از اوتاد
هر دو کوکب که اتصال دارد که چند درجه باشد هر یک درجه ساعتی گیر و هفته و چهار درجه
شبانروز چون آمدن مدت کند در غایب بر بیمه ای آن وقت باشد که خداوند
دلیل باشد دیگر بنگر بدلیل که کدام است تا خداوند طالع آن وقت دلیل آمدن غایب
بود و اگر از دست دور بود بنگر که تا بوسط السما خواهد آمدن و به برج خاکی تا دلیل

بخداوند خانه کی آید

بخداوند خانه اشتی آید از وقت غایب آید بنگر تا خداوند طالع آن بود که دلیل با خداوند طالع
پیوند دار تربیع یا مقابله از او یا از خداوند طالع خواسته — چون پرسند که غایب بیمار است
یا تندرست بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط بود یا در هبوط یا زیر شعاع
آفتاب یا راجع نحوس غایب حال بد است و بیمار و همچنین اگر ماه منحوس باشد و اگر دلیل
مستقیم بود یا پیوسته بسعدی یا در مراعات خویش و این آن بود که کوکب در خانه یا در شرف
یا در حد یا در مثلثه یا درجه خویش باشد غایب تندرست باشد — چون پرسند که غایب زنده
است یا مرده بنگر بدلیل اگر در زیر زمین باشد و خداوند هشتم بوی ناظر و ماه منحوس بود
دلیل کند بر مرگ غایب و اگر دلیل تحت الارض باشد اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع
و نحسی بوی نگرد و ماه منحوس بود دلیل مرگ باشد و اگر خداوند هشتم بوی نگرد یا دلیل
بخداوند هشتم دلیل مرگ بود و اگر دلیل بزیر شعاع آفتاب باشد یا تحت الارض و سعدی
بوی ناظر و ماه منحوس دلیل کند که بیمار بود و اگر دلیل در هبوط بود یا در هشتم یا منحوس بخداوند
هشتم یا ماه بکوکبی پیوندد که زیر زمین باشد دلیل مرگ غایب بود و اگر ماه در هبوط باشد و
بنحسی پیوندد و دلیل غایب در هشتم منحوس بود یا زیر شعاع آفتاب یا نظر نحسی دلیل مرگ
غایب بود و اگر دلیل ساقط باشد و منحوس بخداوند هشتم و ماه بزیر زمین بکوکبی پیوندد که زیر
زمین بود دلیل کند که مرده است و اگر ماه بزیر زمین باشد و بکوکبی پیوندد که زیر زمین بود دلیل
در احتراق بود یا ماه در هشتم بنحوسی دلیل کند بیمار باشد — اگر پرسند که مرا سفر بکدام
جانب بهتر است بنگر بخداوند برج دوازدهم که در کدام ربع بود بدان جانب بهتر بود
اگر پرسد که خواب دیده ام و فراموش کرده ام طالع بنه و بنگر که در برج نهم کدام
کوکب است و خداوند نهم از کدام کوکب است اگر زحل بود دلیل دیوها و هندوان
و گورستان و زندانها و کرکیتی دیده بود و اگر مشتری بود مسجدها و دیران و بیراهها و ز
و سیم دیده بود و اگر مریخ بود خون و سنگها و آتشها دیده بود و اگر شمس بود کوشکها
و منظرها و دیوت و کوه و بازارها و بادشاهان و کرک دیشران دیده بود و اگر زهره بود

عیش و لذت و جامهای رنگین و بویهای خوش دیده بود و اگر عطارد در بود نزد یافتن و
دکتاب خواندن و نوشتن دیده بود و اگر قمر بود رهو و برف و باران و یخ و پشه
و کود و کان بود و اگر راس بود منارها و قندیلها و اگر ذنب بود جاهای ویران و ویران
و جادوان دیده بود **البرج العاشر من الطالع و ما فیه من المسایل النجومیة** اگر صاحب طالع
با قمر یا صاحب عاشر متصل بود اشتغال و عمل و حرفت و خلعت و کار سلطان که امید دارد بیابد
اما بحرص و طلب و رنج بسیار و اگر صاحب عاشر در طالع بود یا بصاحب طالع متصل یا شمس در طالع
بود یا ناظر بصاحب طالع سلطان ویرا طلب کند و شغل خویش بوی سپارد و اگر شمس در عاشر بود
در خانه یا شرف خویش و مشتری با وی بود و زهره در وتد و نحسان ازیشان دور و خالی از
از مقارنه و تربیع و مقابله سایل یا مولود عالم گیرد یا ملک بیابد لیکن و اگر آفتاب از شرف
یا در خانه خود باشد در دهم بود ملک بیکی از ادل کمتر بود که از اهل بیت مملکت
بود آنگاه ملک شهری یا بعضی از اقلیم کردد و اگر عطارد یا مشتری در خانه خود باشد و مشتری
در عاشر مقارن زهره و از نحسان دور وزیر یا دبیر ملوک کردد و اگر صاحب بعض از اوتاد
و صاحب طالع متصل کرده حاضر وسط السما لیکن باشد بر اتفاق ملک بنگر الطالع مولود
اهل بیت مملکت یا بطالع سوال اهل مملکت اگر آفتاب در خانه یا در شرف خود یا در
اوتاد بود و قوی و صاحب طالع بوی ناظر صاحب طالع ملک کردد و اگر آفتاب برین صفت نباشد
بنگر زحل اگر حالش مثل حال آفتاب بود ملک کردد و اگر در هر دو این شرطها است نباشد
بصاحب دهم بنگر که دلیل ملک و پادشاهی بود **وقت یافتن دولت** اگر صاحب طالع
متصل باشد بیکی ازین دلیل بغیر زحل و آفتاب در وسط السما با تصحیح تسدیس
وقت کودکی بملک رسد و از تثلیث بوقت کهولیت و از مقارنه بوقت طفولیت
و از تربیع بوقت جوانی و از مقابله بوقت پیری **عمر صاحب دولت** بنگر بوقت تاج بر سر
نهادن و بر تخت نشستن بطالع از آن و وسط السما و هیلاج و کدخدا بیرون آر
انگه تسییر درجه طالع را بر آن بیزان مر احوال تن و جان را و تسییر درجه وسط السما

لسنه ۱۲۱۱

مر دانستن احوال سلطانیت و پادشاهی را و انتهاات و تسییرات هر دو خانه بیزان
اگر این هر دو بتربیع یا مقابله یا مقارنه نحسی رسد دلیل قطع کند و اگر از یکی رسد
از انتهاها یا تسییر دلیل کند بر ضعف و اگر انتهای درجه طالع بنحسی رسد و تسییر
قوت یابد دلیل کند بر قطع و اگر بسیار قوت نحس دلیل کند بر ... و اگر درجه دهم الا تسییر
نباشد بر سلطانیت باشد و اگر هر دو باشند حکم کن بقطع و همچنین از انتها و تسییر
طالع ملت و قران دولت شهادت خواه هرگاه که بتربیع یا بمقابله نحسی رسد و انتهاها و
تسییرات طالع و وسط السما نیز نحوسی باشند دلیل قطع بود و اگر بسعدان بود نور
افکند و قوت و سعادت پیش از قوت نحسان بود نکبت باشد و بکند لا و بدانکه درجه طالع دلیل
حاجبان و دربانان است اگر صاحب درجه طالع مشرقی باشد یا در اوتاد دلیل قوت حاجبان سلطان است
و اگر در هبوط یا موضع ساقط یا برج منقلب باشد که هیبتی دلیل باشد صاحب طالع رجال
معیشت آل یا عامل یا ملک دلیل کند و باندازه صلح و فساد حکم کن **وقت
عزل حاکم یا سلطان** وقتی که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شود و در اوتاد دلیل عزل است بیکبر
از درجه دهم تا درجه نحسی و هر درجه را یکبر سالی و ماهی یا دوزی بر بحاجت فلک مستقیم ما علت
مستور از دور سالی باشد و هر دو علت را دکای یا ماه لوده یا دو دفعه باندازه برج ثابت
و ذو جسدین و منقلب و این از صحت دیگر بنگر برج یازدهم که در درجه کوکب
و حاجتی کیست از پس در او نشیند و بنگر ببرج نهم و حاجتی و اگر کوکب که از در است
پیش از در آن بهم است **حصار گشوده شود یا نه** بدانکه اوتاد چهار دیوار حصار است
وتد طالع دلیل دروازه و دیوار شرقی آن شهر وسط السما دروازه و دیوار جنوبی
وتد غربی دروازه و دیوار غربی وتد چهارم دروازه و دیوار جنوبی چون اوتاد
منحوس شوند یا نحسی در اوتاد در آید حصار گشاده شود و اگر نحسی در اوتاد بود
~~حصار گشوده~~ شود و صاحب اوتاد کشیدن حصار بدست اهل کفار و اگر سعدان
در اوتاد بوند حصار گشوده نشود بگر بصلح و هر گاه نحسی برسد طالع یا بدرجه

وتدبیر سپاه وقت کشیده شود امید از سلطان بر آید یا نه بنگر بخداوند طالع
و وسط السما اگر بهم اتصال دارند و ماه مسعود سایل از عمل کهی رسد بیابد
و اگر اتصال از تثلیث و تسدیس باشد بآسانی بیابد و اگر از تربیع و مقابله باشد
دشوار یابد و اگر خداوند وسط السما بصاحب طالع پیوندد حاجت بر آید و اگر دلیل
در برج منقلب باشد و طالع نیز منقلب این حاجت دشوار بر آید و چون بر آید پایدار
نبود و باز تباه شود و چون خداوند طالع را با خداوند وسط السما اتصال باشد لکن
هر دو از طالع ساقط باشند سایل را این حاجت بر نیاید پس اگر طالع ناظر باشد لکن
خداوند وسط السما را نه بیند یا خداوند طالع را با خداوند وسط السما اتصال باشد
اما برج طالع و وسط السما باشد و ماه منحوس این حاجت بر نیاید و اگر بر آید تباه شود
و اگر صاحب طالع در وسط السما بود و صاحب وسط السما ساقط هم حاجت بر نیاید مگر که ماه
بصاحب خانه ظفر پیوندد و ماه را اتصال سعد بود و آن سعد از طالع ساقط نبود و
صاحب طالع صاحب وسط السما را ببیند حاجت بر نیاید مگر که جمع نور باشد یا نقل نور
و نقل نور آن بود که دلیلها نقل کنند و جمع نور الجمع کند و در وتد باشد یا جائی دیگر
و اگر صاحب طالع را بصاحب وسط السما اتصال باشد لکن ماه منحوس یا خداوند برج غایب
بخانه خود ناظر بود منصف در آن حاجت بهر رسد بعضی بر آید و بعضی بر نیاید مسئله بنگر بخدا
وند وسط السما و خداوند طالع اگر هر دو قوی حال باشند و در وتد یا مایل الوتد دلیل کند
بر ثبات ملک و اگر سعدان در وسط السما بود و خداوند طالع و وسط السما نیکو کی سعد
ملک عادل بود و اگر بجای سعدان نحس بود لیکن ظالم بود مسئله اگر پرسند که چند
برادر ملکش هست از خداوند وسط السما اگر در وتد بود کبیر ... و اگر در مایل
الوتد بود وسطی و اگر در زایل الوتد بود صغیر و اگر در ... بود ...
و ... مسئله اگر پرسند که سپاه ... خواهم فرستاد ...
... طالع ... و بنگر که خداوند طالع ... یا مایل الاوتاد دو

از نحوسی

و از نحوس دور و خداوند هفتم را ایمن دیدن نحوسی هر آینه سایل را ظفر بود طالع دلیل
ابتدا حرب است و برج دوم خزینه و سلاح و سیم طلایه و جاسوس و چهارم لشکرگاه
و پنجم تعبیه گاه و سلاح پوشیدن و ششم دیدن و ششم اسیران و هفتم دشمن و هشتم کشتگان
و خستگان و نهم ... دهم سپهسالاران لشکر و یازدهم امید فتح و ظفر و شکسته
کشتن و حصار و دوازدهم ستوران و بنگر تا در کدام برجها ستارگان سعد اند و در کدام
نحس و خداوندان ایشان چگونه بحال اند پس بدان خانه نظر کن مسئله اگر پرسد که
عمل سیکیم وقت حساب خداوند کار با من چگونه بود بنگر اگر از نظر تربیع و مقابله
بود نحسی در خانه چهارم عاقبت نیکو نبود و اگر نظر چنان بود سعد در چهارم
خداوند کار عاملی از زیان رساند و دشمنی دارد و عاقبت کار نیکو بود مسئله
اگر پرسد که برادر کارگشاده شود طالع بنه و بنگر که خداوند وسط السما و طالع بچه نحسی گشته
و از آن نحس یکی دور خواهد شد هم بر آن مدت حکم کن البرج لحادی عشر من الطالع
و ما فیه من المسایل النجومیه اگر از امید پرسند بنگر بخداوند طالع و خداوند یازدهم و قمر
و مشتری اگر میان ایشان مواصلت بود از دولت و سعادت و امید و منزلت یابد آنچه دارد و اگر
مواصلت بود از تربیع و مقابله امید بود لکن برنج و اگر مشتری را صاحب یازدهم در طالع بود بر زهره
حد دوستی بنگر بصاحب سیم و پنجم و نهم و یازدهم که کدام بطالع ... تر قوی تر دلیل بود بر آن
دوستی اگر ناظر بود و اگر میان صاحب طالع یا تمام اتصال بود نیکو باشد و اما قبول میان ایشان دوستی
بود و اگر زهره را با مریخ شرکت باشد دوستی بی محبت باشد و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان
عداوت بود و اگر بعضی را نظر موافقت بود و بعضی را نظر مخالفت گاه میان ایشان دوستی بود و گاه دشمنی
بر آمدن امید اگر پرسند که امیدی دارم بر آید یا نه و نیکم کوشست بنگر بخداوند طالع و ماه اگر اتصال دارند
با خداوند یازدهم بخداوند طالع خواهد پرسند آن امید بر آید و همچنین اگر در برج یازدهم ستاره سعد بود
و خداوند طالع با ماه و با آن سعد اتصال بود و اگر اتصال ایشان از تثلیث و تسدیس بود امید زود بر آید
و اگر از تربیع و مقابله بود دشوار بر آید و اگر میان ایشان قبول بود آنکه او است تر یابد از کسی دشوار

دربرج ثابت بود وکوکبی که در وتد ناظر بود بماند در حبس واکر در زایل بود ومتصل بکوکبی بود در وتد
هم دیر بماند در حبس واکر در برج منقلب بود وبکوکبی متصل که در برج منقلب بود یا در زایل
الوتد چون ۳ و ۴ روز در راحت یابد و بیرون آید واکر ماه بکوکبی منصرف شود که در وتد بود
وبکوکبی که در زایل بیرون آید و راحت یابد واکر قمر در برج ذوجسدین بود از زندان بزندانی
برد اتند واکر ماه در سرطان بود یا میزان هرچند منقلب است دیر بماند که بکوکبی متصل شود که در زایل بود
الکاه دلیل کند بر زود راحت واکر قوس نیز دیر بماند در برج عطارد ار قمر بد ترست حال
رنج درزخم دلیل چوب و زخم رنجست وصاحب دوازدهم اکر صاحب طالع یا قمر را بمریخ یا
صاحب دوازدهم اتصال بود دلیل کند بر عذاب رنج اکر اتصال از تربیع و مقابله و تن رنج بود
سخت رنج بود و عقوبت باشد خاصه که در اوتاد باشند واکر اتصال از مودت بود سهل تر و عذاب
کمتر بود واکر دلیل طالع بمریخ منحوس باشد از حمل و عقرب دلیل کشتن و شمشیرست واکر نحوست
مریخ را از سنبله یا قوس بود دلیل بود بر تازیانه زدن واکر بجای مریخ زحل بود و در خانه خود بود دلیل بود
بر عذاب چوب و نهادن خشت و سنگ بر پشت و در کردن او چنین چیزهای کران واکر سعدی
بزحل یا بمریخ ناظر باشد آن شر باز دارد و کمتر کرداند باندازه قوت آن سعد حال رنج
ستور خریدن اکر قمر با صاحب طالع متصل بود بکوکبی که در برج چهارپایان باشد و مقبول
دلیل است بر یافتن ستور بمراد واکر مریخ در برج بهایم بود و بمشتری متصل و مقبول و مسعود باشد
سایل مرزوق باشد از ستور و حیوان و از جنس آن ستور که آن برج بر آن دلالت کند جنس ستور
اکر طالع از برج بهایم بود و آفتاب بود ناظر آن ستور چهارپایان بهی باشد واکر قمر ناظر بود چهار
پای شاخ بود قمر و زهره در برج بهایم بود و زهره ناظر از حیوان خوردنی باشد واکر شمس
ناظر بود از اسبان باشد واکر عطارد ناظر بود از خران باشد واکر مشتری ناظر بود از کاوان باشد
واکر زحل و مریخ بود از کوسفندان بود اسب جستن بنکر بخداوند ساعت اکر در طالع بود
آن اسب که در را مرادست از همه اسبان بیشتر رود واکر کوکبی دیکر باشد در بنکر که کدام است
بر لون آن کوکب یا بر لون صاحب ساعت سبقت مر آن اسب را بود شرف
برشهور کوید که جمله احکام مذکوره در حق یک سایل و یک سؤال است اکر سایلان

واکر این دلیلها یا هم متصل باشند یا راجع و محترق و تحت الشعاع باشند یا در یازدهم کوکب نحس بود
دلیل بر نیامدن باشد و بنکر که خداوند یازدهم کجاست اکر بطالع ناظر بود و مستقیم امید بر آید ولاد
بنکر بران کوکب که در طالع است اکر خداوند سیم بود از برادران واکر خداوند چهارم بود
از پدر یا کسی که همچون پدر باشد بر آید و بر این قیاس واکر شمس بود بدست بزرکان و شهریاران
بر آید واکر مشتری بود بدست فقها واکر خداوند یازدهم راجع کرد امید بر نیاید واکر در آن
برج مستقیم کردد از جای دیکر روی دیکر بر آید واکر خداوند یازدهم بنحسی منحوس کردد از بیایه
تباه کرداند مسئله اکر پرسند که مراد دوستی هست با او نزدیکی شود یا نه بنکر بخداوند طالع
و بخداوند برج یازدهم اکر با یکدیکر پیوستکی بود مراد کسی از دولت بر آید واکر
اتصال از تربیع و مقابله بود میان ایشان عداوت و جنک باشد و مراد بر نیاید
مسئله اکر پرسند که مرا مهمانی می برند بروم یا نه بنکر اکر نحسی در طالع بود یا در اوتاد یا در زایل
الوتد نشاید رفتن واکر سعدی بود شاید رفتن و بنکر بطالع که دلیل است بر کوکبی بزم ۲ بر طعامها ۳
بر نشستکاه ۴ بر جایکاه نشستن ۵ بر شراب ۶ بر خادمان ۷ بر عزیزی و خواری مهمان ۸
برف را ۹ بر چیزان و جایکاه ۱۰ خداوند خانه ۱۱ بر مغنیان و لهو و طرب ۱۲ بر ماجرایی که
در آن مجلس بود سعدان و نحسان در هر کدام خانه که یابی هم بران خانه حکم کن اکر او دشمنی
پرسند بنکر بهفتم و صاحبش واکر بسیار دشمنان پرسند بنکر بصاحب دوازدهم و خانه دوازدهم اکر
در ملایل باشند و منحوس بود و یا سایل را دشمنان بسیار باشند و همه زیر دست و مقهور باشند
و سایل را از غم چون چاره نبود بیم در ترس اکر صاحب طالع منحوس باشد و قمر نیز منحوس بود دلیل
کند بر بیم و ترس سخت بجویند و بر او بیایند و همچنین اکر بجایکاه بر باشد چون ۶ و ۸ بیم ترس باشد
منحوس ناظر باشند تباه شود نیفتند و از در دفع شود و بسلامت کذرد واکر سعود ناظر باشد سلامت تر بود و
اکر صاحب طالع پاکیزه بود از نحوس و بطالع ناظر هیچ نکردد هیچ بوی نرسد واکر خبر ایدا بیم و ترس و
دروغ بود واکر صاحب طالع در وتد بود و بنحسی در اوتاد و ناظر سخت خاطره بود و بیم و ترس قوی
الباب الثانی عشر من الطالع و هو فیه من المسایل النجومیه اکر پرسند از دشمن بنکر ببرج هفتم
و صاحبش اکر از بسیار دشمنان پرسند بنکر بصاحب دوازدهم و خانه دوازدهم حال محبوس اکر ماه

جدول معرفة احكام اختلاجات الاعضاء على كون القمر في البروج الاثنی عشر

الاعضاء المختلجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	الميزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
لب بالا جانب چپ	[illegible]	[illegible]	جه	بد	جه	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لب زیرین جانب راست	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لب زیرین جانب چپ	بد	بد	اندوه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	جه	[illegible]	[illegible]
زبان	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	بد	بد	[illegible]	[illegible]
جانب راست زنخ	عیش	[illegible]	[illegible]	بد	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب چپ زنخ	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گوش راست	اندوه	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]
گوش چپ	بد	بد	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب راست گردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب چپ گردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حلقوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قفاگاه	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شانه راست	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	بد
شانه چپ	[illegible]	[illegible]	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دوش راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]
دوش چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بازوی راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بد	[illegible]	بد	[illegible]
بازوی چپ	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آرنج راست	[illegible]	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آرنج چپ	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جه	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جمع شونه دار تفاع هنوز یکدرجه تف و تسعکم باشد و جزو از احکام نکذشته بود حکما چنین کفته اند
که حاجت سوال اول را از طالع نکرند و حاجت دوم را از بیت المال و سیم را از بیت
الاخوه و برین قیاس پس حاجت دوازدهم از بیت الاعدا باید کفت و ایضا حاجت
اول را از اتصال اول قمر و حاجت دوم از اتصال دوم قمر و حاجت سیم از اتصال سیم
واکر قمر دران برج که هست بعدد حاجتها اتصالی نداشته باشد در برج دوم قمر نکر و باتصال
برج حکم کن واکر دران برج نیز اتصال نکنند از صعدا و نحس ساعت کیر ساعت اول
حاجت اول را و ساعت دوم حاجت دوم و همچنین تا ختم بترتیب و نیز کفته اند
که طالع سال اول را باید و دهم سال دوم و یازدهم سال سیم را و بیت الولد سال
چهارم را و ختم سال پنجم را و بیت الاخوه سال ششم را و بیت الاباء سال
هفتم را و بیت القرض سال هشتم را و چهارم را و سقط را و لیکن نکرفته اند تا تمام شد
احکام دوازده خانه بدانکه زحل بهر خانه که رسد این دوازده برج اکر دیر اخانه بود
یا شرف یا مثلثه اکر در طالع بود اندیشهای دراز و عمر دراز بود و اکر در بیت المال بود
مال بسیار جمع کنند و اکر آن برج هبوط یا وبال و یا شرف بود هم عمر او دراز و نکبت بود آورد
و اکر مشتری بود یا مریخ هم برین حال بود و اکر خانه شمس و زهره بود هم سعادت کنند
و بدان مشغول نباید بود که زحل نحس بود و مشتری سعد و سعدان بهتر بود که از ...

بقیة جدول معرفت احکام اختلاجات الاعضاء علی کون القمر فی البروج الاثنی عشریة

اختلاجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
دست راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دست چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پشت دست راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پشت دست چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کف دست راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کف دست چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انگشتان دست راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انگشتان دست چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پشت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ناف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مطلق زهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب راست زهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب چپ زهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قضیب مطلق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب راست مقعد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جانب چپ مقعد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ران راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ران چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زانوی راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زانوی چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ جدول معرفت احکام اختلاجات الاعضاء علی کون القمر فی البروج الاثنی عشریة

اختلاجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ساق پای راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساق پای چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پشت پای راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پشت پای چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کف پای راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کف پای چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انگشتان پای راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انگشتان پای چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفت احکام زجر الفال علی کون القمر فی البروج الاثنی عشریه

حادثات زمان / البروج	بالحمل	بالثور	بالجوزا	بالسرطان	بالاسد	بالسنبله	بالمیزان	بالعقرب	بالقوس	بالجدی	بالدلو	بالحوت
بانگ رعد و برق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برق و صاعقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرفتن آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرفتن ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تیرگی آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تیرگی ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس قزح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خرمن بستن آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خرمن بستن ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وزیدن باد سخت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرخی در آسمان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جستن بادهای مختلف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شهب بهم آمدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن قلم از دست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آمدن خون از بینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن کلاه از سر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وقوع زلزله و خسف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ظهور ذو ذنابه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بستن گرد و غبار بر هوا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باریدن تگرگ و باران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول معرفه زجر الفال علی کون القمر فی البروج الاثنی عشریه

حادثات زمان / البروج	بالحمل	بالثور	بالجوزا	بالسرطان	بالاسد	بالسنبله	بالمیزان	بالعقرب	بالقوس	بالجدی	بالدلو	بالحوت
مردن چراغ بی علت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آتش گرفتن تیر و دیگ در	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خنده کردن در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گریه کردن در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترسیدن در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فرو دادن عنکبوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شیهه زدن اسب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیدن جامه ناگاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آواز گوش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن چیز از دست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بند گسستن جامه بیخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گشادن بند قبا سبب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گزیدن گردن سگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیش آمدن بهایم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لرزیدن اندام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریختن عرق در تنها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بریدن انگشت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آواز در گوش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوختن جامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آواز در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیه جدول معرفة احکام زجر الفال على کون القمر فی البروج الاثنی عشریه

حادثات / برج ماه	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
بانگ خروس بی‌وقت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کردن کبوتر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کردن دراز گوش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کردن [illegible] ناگاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کردن کلاغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دویدن گربه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آلوده شدن جامه بمداد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آلوده شدن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن تار یا بند [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن انگشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن کفش از پای	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ گوش راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریختن شراب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نشستن کرگس بر در	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دندان درد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نجاست کردن مرغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بریدن موش جامه را	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خطا کردن اسب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بریده شدن دوکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیش آمدن جنازه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول معرفة احکام زجر الفال على کون القمر فی البروج الاثنی عشریه

حادثات / برج ماه	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
بانگ گوش چپ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خاریدن روی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بدانکه ذوذوابه یعنی صاحب گیسو و ذوذنب یعنی صاحب دم هر علامت و کوکب خوانند و گویند که هرگاه در برج حمل ظاهر شوند دلالت کند بر هلاک ملوک و روسا و استیلای شرار و مردم سفله و حرب میان [illegible] و بپادشاه روم بلای عظیم رسد و در ممالکت اضطراب و نکبت شیوع یابد و در زمین ترک قحط شود و شدت عظیم در ولایت حجاز و یمن حادث گردد و کثرت درد چشم و سرما و قلت خیرات و افراط گرما در تابستان و مرگ گاو و گوسفند و فوز در روسیم و فتنه و حرب در زمین فارس و عراق پس اگر ظهور او در مشرق باشد شدت ذلت مردم بود و کثرت عداوت و میان اهل فارس و خراسان و اگر در جنوب بود مکروهات بپادشاهان و قتال در ولایت جنوب دست دهد و کثرت امطار و طغیان آبها و علماء هند گویند اگر در زمستان لشکر حربی دست دهد حکم بر حرب صبر باید کشته شود و اگر در برج ثور ظاهر شود دلالت کند بر سقوط میوه‌ها و شکوفه‌ها از درختها و جنگ پادشاهان سخن سرما و اوجاع و امراض یابسه از تب جرب و حکه و موت در حیوانات خاصه گاو و انقطاع منافع معادن و فساد زراعت در زمین نرم و چراگاه در کوه پایه‌ها و حوالی آن و قلت عمارات و اشجار و وقوع فتن و اراجیف در ولایت روم و جوانب در مملکت عراق و سایر بلاد که پادشاهی علیحده در او متمکن باشد پس اگر ظهور او در مشرق باشد محاصره قوم کوکب باشد از اعدا و طاعون در خلایق و دوام آن در سنین متتالیه و کثرت مرگ در گوسفند و اگر در جنوب باشد بسیاری باران

بابلاد بود و حدوث شر و قلت خیر و ظلم خوارج و اگر در برج جوزا ظاهر شود دلالت کند بر خشکی هوا و کثرت سموم
در بوادی و بیابانها و نقصان میوه‌ها و بسیاری مرگ و جرح و مرض و آفت طیور و وقوع بلا و مرگ در اطفال و کثرت اسقاط
حمل و بسیاری بادها و وفور انقضاض شهب و حدوث صداها از آسمان و کثرت رعد و برق و عروض آفات در حاکم
مصر و بادیه روم و اگر در مشرق ظاهر شود بعضی رؤسا از درجه اعتبار و مراتب خود ساقط گردند و حدوث طاعون بود
در بلاد مغرب و اگر در طرف مغرب ظاهر شود کثرت جلاء وطنی باشد در ولایت فارس و نواحی آن و وفور امطار و طغیان
آبها و مضرت از آن و اگر مقارن مریخ بود حدوث قتل و غارت بود و بادهای تند وزیدن گیرد و اگر در برج سرطان
ظاهر شود دلالت کند بر بسیاری باران و هدم و غرق و مرگ مردم از آن و کثرت حرب و اراقه دماء و قطع طرق در
جهت شمال مملکت روم و ممکن که یکی از فرزندان حاکم خوزستان هلاک شود و خود نیز اندک وقتی از عقب
رحلت نماید و حدوث خوف و بیم بود و نقصان زراعات و ظهور ملخ و افتادن کرم در حبوبات و اثمار و قلت ماهی و اگر
در طرف مشرق ظاهر شود رعیت اطاعت ملوک و حکام کمتر کنند و کثرت غم و هم باشد و ارزانی نرخها بود و اگر
در طرف مغرب ظاهر گردد فتنه و شر در میان پادشاهان قایم گردد و بعد از آن با صلاح آید و اگر در برج اسد ظاهر شود
دلالت کند بر قتال میانه ملوک و حدوث علامات عظیم در هوا و سنگ و آب در نواحی مشرق و مرگ پادشاهی و وفات
مردم شریف از اطراف و عروض درد چشم و اگر در مشرق ظاهر شود کثرت اضطراب و وقوع قحط در جنوب و اگر در جنوب ظاهر
شود بسیاری باران و وقوع بلا در نواحی شمالی و ضرر مردم از سباع و کلب و ضبط خراج این و اموال ملوک و افتادن کرم در گندم
و سایر حبوبات در اقلیم بابل ظهور شخصی و وقوع جنگ و اگر در برج سنبله ظاهر شود دلالت کند بر حدوث آفات در زرع و

گیاهها و اوجاع در مردم و تیغ در ارحام و بطون و اسقاط حبالی و جای ناقص و کثرت قروح و بثور و ظهور جور و زوال حرمت
و نکبت اهل بیوتات و نقل ایشان بالضروره از وطن بوطن اگر در مشرق ظاهر شود حروب باشد در نواحی فارس و کثرت
نزاع در املاک و اگر در مغرب ظاهر شود حدوث قتال باشد بنواحی عراق و کثرت میوه‌ها و اگر در برج میزان ظاهر گردد
دلالت کند بر برف و میوه‌ها و حدوث بادهای شدید و مرگ پادشاهی از ولایت مغرب و کمی نبیذها و خشکی هوا و نقصان باران
و کمی آب رودخانه‌ها و ظهور خوارج و لاحق شدن دردها و مفسدها با ایشان و حدوث حمیات مطوله عفنه و غضب پادشاه
و شدت جور فرمانها و حدوث مرگ در میان رؤسا و اشراف و ریختن خونها و انقطاع تجارتها و مخالفت علامان
با صاحبان و خداوندان و خشکی گیاهها و اگر در مشرق ظاهر شود وفات بعضی از ملوک عراق بود و اسقاط اسب و اشتر و فتنه
در بلاد روم و ولایت مصر و موصل و اگر در مغرب ظاهر شود حرب باشد در نواحی خوزستان و اهواز و عراق و موت
بعضی از ملوک و توسط میوه‌ها و اگر در برج عقرب ظاهر گردد دلالت کند بر ظهور و شدت برف و ظلمت
هوا و نزول تگرگ و تلف شدن میوه‌ها خاصه نخل و بسیاری باران و رطوبت مفرط با وجود این آبها نقصان کند
و کمی آب رودخانه‌ها باشد و کثرت وبا و موت در اطفال و زحمت زنان بسبب عسر وضع حمل و عروض وجع مثانه
و علت مذاکیر و ورد (؟) و نزاع میانه ملوک شمال و جنوب و غضب بعضی بر بعضی و کثرت فتنه و حرب و خروج اهل فتنه
از لشکریان بر سلاطین و حکام اگر در جانب مشرق ظاهر شود سلاطین اهل عراق و بابل را شدت و قلت موت و بیران (؟) اما
ضرر سباع و کلب بخلق رسد و اگر در جانب مغرب ظاهر شود ظهور ملخ بود لیکن کم ضرر باشد و اگر در برج قوس ظاهر شود
دلالت کند بر شدت حر و سخونت هوا و قوت در جریان آب و جوش و اختلاف آبها بر مردم و اشتداد ملوک بر عوام
و حرص ایشان و جمع نمودن اموال و ذلت رعایا و ارتکاب سلاطین بر ظلم و جور و عزل کتاب و اهل قلم و اخذ مصادرات
این طایفه و احوال و اختلاف ایشان و موت اشراف و فرو رفتن شخص عظیم الشأن در بلاد شام و هر کسی که از نهان ملوک و

نقصان جو آب ادراک شود و حدوث طاعون در اراضی بابل و بغداد و موت یکی از انجام انجا و قحط در ولایت فارس و قلت
حمل اشجار و اگر در جانب مشرق ظاهر شود موت یکی از ملوک باشد و ظهور قتال و خوف و کثرت دزدان تا مدت سه ماه
و صلاح غلات و ثمرات و اگر در جانب مغرب ظاهر شود سقوط وضع حمل بود و کثرت خوابهای پریشان و اگر در برج جدی
ظاهر گردد دلالت کند بر وقوع خوف و ترس و در کوه سر و جنون و صداع و علتها که بسبب فساد کیموسات شود و سرما در کوه
پایها و کثرت قحط و غلا و تنگی و شدت سرما و برف و نقصان فواکه و بقول و مرگ گوسفندان خاصه بز و بزغاله و قطع
سبل و کثرت دزدان و خرابی کارها و خواری اهل دیانت و ارباب تقوی و ورع و مرگ صالحان و فساد و در جانب مغرب
میان هر پادشاه و کثرت بلا و خوف بنواحی مغرب و جنوب و ولایت فارس و انتشار کذب و زنا و فتنه و اضطراب
در ولایت خوزستان و اهواز و اگر در جانب مشرق ظاهر شود غلبات بعضی از بعضی و بیماریها رسد بسبب اعادی
و شاید که بهلاک انجر شود و کثرت باران و برف بود اما ضرر کمتر باشجار رسد و اگر در جانب مغرب ظاهر شود
کثرت قتال و ارزانی نرخها بود و بسیار آبها و اگر در برج دلو ظاهر شود دلالت کند بر حدوث مرگ و طاعون
و علتهای سخت خاصه آنچه بجذام منجر شود و حدوث قتل بسیار در نواحی مغرب و جنوب و ارزانی نرخها و فنای
پادشاه عظیم الشأن در طرف مشرق و خروج دیگری بطلب ملک و گویند که شخص ضعیف و کم مؤنت بود و بقتل
باشد و بود آن فتنه و قتل بسیار شود و جمعی کثیر بمرض طاعون فرو روند و حدوث رعد و برق و ظلمت هوا بود
و قلت مرغ و ماهی و اگر در جانب مشرق ظاهر گردد کثرت ارزانی بود خاصه که شمس نیز دران برج باشد و اگر در جانب
مغرب ظاهر گردد اراجیف و خوف باشد در سواد عراق و خوزستان اما در بعضی مواضع ظهور ملخ باشد و اگر

در برج حوت ظاهر گردد دلالت کند بر هلاک بعضی از امم و وقوع شبهات در مسایل دینیه و اشتغال
مردم از ملتی بملتی و قتال میان اصحاب مذاهب و وقوع خلاف و فتنه و مکروه در بلاد و انقطاع منافع سپاه و خروج
اشرار بر اخیار و قتال عظیم در حوالی ممالک و بیرون آمدن جمعی از اطاعت پادشاه و ظهور عجایب و حرایق مواضع
و اسیر شدن عیال و اطفال گروهی و ظهور اختلافات و ناله و فریاد در میان مردم و آفت ماهیان و سایر حیوانات
آبی و اگر در جانب مشرق ظاهر شود اضطراب احوال بعضی از ملوک باشد بسبب لشکریان و خروج ایشان از اطاعت
و فرمانبرداری و اگر در جانب مغرب ظاهر شود غم و هم در میان مردم شیوع یابد و حدوث طاعون و مرگ بود و سیما
در جانب مغرب و شدت و تنگی و شکایت خلق از کثرت باران و مدود انهار و دوام این تاثیرات تا سه سال
باشد **مقصد در ذکر تجارب متقدمین و متاخرین اهل فن از اثر ظهور اعلامات** و در بعضی از کتب مطبوع دیده
شده که بعد از زمان مسیح علیه السلم کوکبی آتشی مضطرب در حوالی قطب شمالی ظاهر شده و ظلمت عالم را پوشید
چنانکه از نه ساعت روز تا شب هیچ چیز مرئی نمیشد و از هوا شبه خاکستر چیزی میریخت و تا مدتها باقی بود
شبیه واقدی از بسیر صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که پیش از بعثت پیغمبر صلعم بمدت یک
روز چنان دیدند که در یک ستارگان میدرخشید چنانکه برق از درخت ریزد و بدان سبب سخت بترسیدند
پس بطایف رفتند نزد عبد یالیل که از اهل کهنه آن زمان بود و این قصه را با او نقل کردند عبد یالیل گفت بنگرید
که ستارگان معروف بجای خود هستند یا نه اگر بجای خود هستند دلیل فنای عالمست و اگر نه امر عظیم سانح
خواهد شد چون دیدند ستارگان معروف بر قرار بودند عبد یالیل گفت چشم دارید بیرون آمدن پیغمبری را با

انقلاب احوال عالم چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد جزیها قایم
شد و در مصر قحط شد و دیگر حوادث که مشهور است روی نمود چنانچه خوارزمی و ابو معشر روایت
کرده اند که اینقدر آیات الهیه سماویه و ارضیه که در زمان متوکل عباسی ظاهر شد در زمان هیچیک
از خلفا نشد چه هیچ از خلافت او نگذشت که در آن سال حادثه مثل زلزله و کسوف و نیران و
حمرت های سماویه و ریاح مظلمه و غیر ذلک روی ننمود و اول آنها اینست که روز سه شنبه دهم
شهر رجب سنه دویست و سی و دو هجریه که قبل از جلوس متوکل بوده به پنجاه و چهارده روز
علامتی ظاهر شد که هیچکس مثل آن ندیده بود نه قبل از آن و نه بعد از آن دیدند که آفتاب
طلوع کرد و قوس مضی شدید البیاض والشعاع احاطه نصف قرص او نموده بود و هر چند
آفتاب مرتفع میشد و شعاع و بیاض او اشتداد می یافت تا نصف النهار و بعد از آن انحلالیت
از و متناقص بود تا وقت غروب و ایضا روایت کنند که در یکشنبه بیست و سیم شهر رمضان
سنه دویست و سی و سه در آسمان حمرت شدید ظهور نمود و شبیه بآتش متصل بافق شمال
و تا ناحیه قبله آن کشیده شد و بعد از آن منقسم بدو قسم شد قسمی بطرف مشرق و قسمی بطرف
مغرب افتاد بمثال عمودی از آتش با شعاعی شدید الحمره ساطع میشد و چون مردم مشاهده
این امر نمودند شروع در جزع و فزع کردند و ایضا گویند که در رمضان سنه دویست
و سی و هفت هجری ذو ذنب در مغرب در وقت غروب شمس ظاهر شد و دم آن

قریب بوسط السماء رسید و شمس در آن وقت در برج حمل و منزل بطین بود و ذو ذنب
با شمس مقارن و سر دم او در برج جوزا تا منزل هنعه کشیده شده و در ذوالحجه همان سال ظلمت
شدید حادث شد بنوعی که مردم یکدیگر را نمی دیدند و با آنکه تابستان بود و هوا صاف جرم
قمر و سایر کواکب اصلا مرئی نمیشد و صداهای مهیب هایل از آفاق مسموع میشد که خلایق خوف
کرده اضطراب نمودند و از عقب آن ظلمت باران عظیم بارید و بعد از آن زلزلهٔ عظیم
شد پس باران قوی دست داده تمام محصولات و غلات تلف و آلکه و میوه ها از درختان
تمام ساقط شد و ایضا گویند که در محرم سنه دویست و چهل هجری باد عظیم هایل
وزیدن گرفت و بخاری کثیف حادث شد بنوعی که نفس خلایق گرفت بعد از آن
آتش روشن در روی فلک ظاهر شد و فرو دمی آمد و گاهی کم شد و گاهی زیاده و یک
شبانروز بهمین نهج بماند و هم در این سال برف عظیم در بغداد و سر من رأی ها آنکه در
آن بلاد از عجایب بود باریدن گرفت پس سرمای عظیم شد و بعد از آن حمرت هایل شدید
در آسمان پدید آمد و ایضا گویند که در سنه دویست و چهل و یک هجری انقضاض شهب متتالی
متضاعف سریع دست داد بنوعی که از اول شب تا صباح از جهات مختلفه کشیده میشد
و تاثیر این علامات آن بود که دواب و مواشی بالکلیه سقط شدند و در اصطبل سلاطین اصلا
چهارپای سواری نماند و مردم پیاده تردد میکردند و اکثر این حوادث در عراق و جزایر
سانح شد و خلایق بعلت زکام و سعال عام مبتلا شدند در جمیع بلاد و آغاز آن
از ترکستان شد و با قاضی خراسان آمده در سایر بلدان سریان نمود و تا سر حد

مغرب رفت و متوکل الکلام باطراف و جوانب فرستاد که مردم بفصد و حجامت که علاج این
امراض است اشتغال نمایند و موت کثیر در ولایت جرجان و اهواز و فارس حادث شد غریبه
در سنه دویست و چهل و دو هجری خسف و زلزله و رجفات الارض در حواشی نیشابور و ری و جرجان
حادث شد و در خلال آن در شهر رمضان سال مذکور اصوات هایله مسموع خلایق میشد و مدت
مدید برین نهج بود و بعد از وقوع یافت در اکثر سنوات و هم در رمضان همین سال در جمیع نواحی
ولایت یمن زلازل عظیم حادث شد بمرتبه که کوهها از هم فرو ریخت و خسف عظیم دست داد و
در ذو الحجه همان سال در ولایت فارس زلزله عظیم و آتشی از آسمان نازل شد و امتداد از ناحیه
قبله کرده با سطوع و روشنی تمام سیران نمود و نقص اکثر مردم بگرفت و بسیاری از آدمی و
بهایم هلاک شدند و اشجار بسوخت و از هوا مرغان بر زمین افتادند غریبه در سنه دویست و
چهل و سه هجری در فسطاط مصر و مضافات آن زلزله عظیم شد حتی بمساجد و عمارات عالیه
خلل عظیم رسید و حمرة ساطع در آسمان حادث شد و منازل و دور منهدم گردید و ایضا
در شهر رمضان دویست و چهل و چهار ذو ذنب در مغرب ظاهر شد و در برج قوس منزل
شد و تا وصول بطن الحوت بود داشت و ایضا در حین انقضای محرم سنه دویست و
چهل و پنج هجری در زمین عراق بادی عظیم وزیدن گرفت چنانکه دیدها از رویت
باز ماند و آتشی از جانب بنات النعش تا قبله کشیده شد بمثابه که مردم را گمان قیامت
افتاد و بمسجدها رفته آغاز گریه و زاری نمودند و در روز جمعه عاشر جمادی الاول
سال مذکور زلزله عظیم در ولایت عراق حادث شد و در شنبه بعد از آن

کوکبی ظهور نمود که با آن عظمت و کثرت ضوء و طول مکث مشاهده کسی نشده بود و از ناحیه
شمال تا وسط السماء برفت و چند پاره از وجدا شد و او بهمان حال و ثبات ضوء بود
تا منطفی شد و فردای آن ظلمت شدید حادث شد و بادی صعب وزیدن گرفت چنانکه
مردم در محکمها از عصر چهارشنبه تا عصر پنجشنبه اقامت نمودند و بعد از آن در اول شب آتش
کثیر الشعاع در آسمان ظاهر گردید و تا طلوع فجر بداشت و بعد از آن ساعت روز دیگر آتشی
عظیم در ناحیه شمال ظهور کرد و با روشنی تمام صعود نمود و تا ناحیه قبله برفت و در آن زمان
بجز آن معمر قدیمی گفتند که اینقسم علامتی هرگز مشاهده ما نشده و از کسی خبر نشنیده ایم غریبه
در سنه دویست و چهل و شش هجری در ولایت شام و انطاکیه و جزایر و سواد عراق زلزله عظیم
شد چنانکه بهم جهات صد هزار آن رسید و آخر تاثیرات این حوادث آن بود که متوکل
در سیم شوال سنه دویست و چهل و هفت هجری باغوای پسرش کشته شد و پسر نیز بعد از شش ماه
از مرگ پدر بدار البوار پیوست غریبه مخفی نماند که اینقسم علامات عظیمه متعاقبه متتالیه از
اوضاع طوالع قران و صور آن مستنبط باشد زیرا که اوضاع و متعلقات طوالع السنین
و شهور را الفوت و استعداد نیست صاحب فهم سلیم و دماغ قوی و مزاج صحیح اگر تتبع
کند ادراک دلایل این حوادث تواند نمود ان شاء الله تعالی غریبه علی ابن رضوان مصری گوید در
ولایت فسطاط ستاره عظیم مستدیر الشکل در وسط برج عقرب ظهور نمود و عظمت آن
در رای العین دو برابر و نصف جرم زهره مینمود و شدید اللمعان بنوعی بود که افق
را روشن میکرد و شعاع او بقدر ربع شعاع قمر بر روی زمین ظاهر گشت و در اول ظهور

شمس در مقابل او در برج ثور بود و تا وصول شمس به برج سنبله باقی بود و بعد ازان باطل و
مفقود شد و چون بعقرب برج ملت اسلام است در میان اهل اسلام فساد و فتنه بسیار شد
و حروب عظیم در میان ایشان واقع و آفات و مدن و بلدان کثیره روی در خرابی نهاد و بر
پادشاه حرمین شخصی عظیم الشان خروج نمود و قحط و غلا شایع گردید و وبای عظیم شد و خلقی
کثیر لا یعد و لا یحصی بقتل رسیدند و اکثری این حوادث سال ظاهر گردید تتمه حکیم ابو القاسم بلخی در
کتاب تنبرات ایراد نموده که در طالع ولادت سلطان محمود غزنوی در سال شصت و چهارم
تسییر هیلاج بر ثریا و به ربیع مریخ رسیده بود و تسییر عاشر یعنی الثور و در نجال کوکبی عظیم منقض
شد در انقضای ثمنی از شب نوا آتش او آسمان را فرو گرفت چنانکه بصر از تاب رویت لمعان
او نمود و شرارات عظیمه ازو جدا میشد و قریب هزار قطعه شد هر یکی بقدر خانه و بطرف
خراسان و جانب مشرق متوجه شد و ازو اصوات مهیب بسمع خلایق میرسید که شبیه
بود بصدای رعود و صواعق و سقوط جبال از اعالی آن قلل و این اصوات تا نصف
ساعتی بر دوام و بعد ازان مفقود شد پس در میان مجمعی کثیر حکم کردم که در طرف مشرق
می باید که عظیم الشانی فرو رود و این بنابر قول بطلیموس منجم است در سلطان یمین الدوله
محمود بعد از اندک زمانی خبر فوت سلطان انتشار و شیوع یافت تتمه کاتب الطوطان
احمد ابن یوسف مصری در شرح صد کلمه بطلیموس گوید که وقتی در مصر ذو ذوابه ظاهر شد
و قریب یکسال بماند و سلطان عهد بقتل رفت و در رود نیل نقصان کرد و لشکرهای
بیگانه در آمدند و فساد بسیار کردند و حرب و قتل و قحط و وبا و خانها روی نمود

تتمه تاج الدین اکرم نخجوانی گوید که در سنه ششصد و شصت و دو هجری در وقتی که در
خوزستان بمحتسبی بودم در ولایت شوشتر دیدم که ذو الحمه پدید آمد و بعد تا بماند بعد از
اندک زمانی فساد در عالم ظاهر شد و خون بسیار ریختند و در خلال این احوال پادشاه
جهانگیر هلاکو خان در حوالی مراغه بعالم باقی شتافت و هم او گوید که در سنه ششصد و شصت
و نه هجری در نخجوان دیدم که ذو ذوابه در مغرب ظاهر شد و حرکت نکرد و بعد ازان بابد
مم تکودر نامی در میان اقلیم در ولایت ابخاز یاغی شد و بعد از اندک زمانی گرفتار گردید
تتمه عطا ابن زید طبری گوید در وقتی که در طبرستان نماز عشا میکردم که ناگاه
آتشی از جانب جنوب پدید شد و باز گردید بهمان جانب مانند استوانه غلیظ بعد از
اندک روزگاری ولایت کوهستان رو در خرابی و ویرانی نهاد و مردم جبال برا
کنده شدند و بعد از هول و شدت تمام باز رجوع کردند و همان گوید که دیدم بطبرستان
که آتشی از مشرق مرتفع شد مانند کبوتری و بغایت فروزان و تابان میبود و
بر زمین افتاد و بعد اندک زمانی لشکری از جانب مشرق خروج کرد و بایران آمده
قتل و کشش بسیار کردند و تا سرحد مغرب رفتند تتمه علیشاه بخاری در کتاب
اشجار الاثمار گوید که در بیست و هفتم رمضان ششصد و شصت و دو هجری ذو ذوابه در
مشرق پیدا شد در اوایل برج اسد و بزرگی سر ذو ذوابه بمقدار سر آدمی بود و بطرف
تبت و بلاد شرق و ترکستان و فرغانه و کاشغر و ماوراء النهر و خراسان بگذشت
و هر شب خوردتر میبود تا بعد از هشتاد شبانروز از طرف جنوب غایب گشت و آن بود

که در شرق خلافها و جرمها اتفاق جمع شد و پادشاه را نکبت رسید و هلاک شدند و قحط
و وبا و بیماری پدید آمد و چنان شد که گیاه در آن زمین نهار نرست و آنچه از پادشاهان
از آن بلا ماندند که گریخته روی بترکستان نهادند و دزدی و خیانت آشکارا شد
و راهها در بند آمد و شفقت پدر از فرزند برخاست و لشکر بیگانه در آمدند و در ماوراء النهر
خرابی کردند و ملوک و اکابر بقتل آمدند و توانگران درویش شدند و در خراسان آن اثر
کرد که قزاق از جیحون بگذشت و شهر غارت کرد و اسیر بیرون آورد و در نشابور زلزله
شد چنانکه از عمارات و ابنیه آن شهر اثر نماند از آنجا برداشتند در موضعی دیگر ساکن شدند
و حالا آن موضع شهر شده است شه عبد الرزاق ابن اسحق سمرقندی در تاریخ مطلع السعدین
آورده که در وقتی که امیر تیمور گورکان بقصد حرب قیصر روم ایلدرم بایزید عازم ممالک
شد در اثنای آن ذوذوابه ظاهر شد امرا و ارکان دولت تیموری اتفاق نموده بعرض
پادشاه رسانیدند که صلاح در یورش روم نیست چه منجمان اختلافات را آثار بد میگویند
جناب صاحبقرانی مولانا عبد الله لسان را که در فن احکام نجومی استاد بود و در سلک
مقربان تیموری اختصاص تمام داشت طلب کرده از او استفسار این امر نمود مولانا در جواب
گفت که طالع همین دولت در کمال قوت و استیلا ضرری بلشکر شاه امیر نرسد و این علامت
چون در برج حمل حادث شده دال است بر اینکه قیصر بدست لشکر شما گرفتار گردد و در حال
نسخه حکیم فاضل محیی الدین مغربی را از بغل بیرون آورده در حضور پادشاه و ارکان
دولت فرو خواند که هرگاه ذوذوابه در برج حمل ظاهر شود پادشاه روم را بلای

عظیم

عظیم پیش آید و نکبات باو رسد و اضطراب در مملکت او پدید آید بنابرین جناب
صاحبقران فاتحه خوانده بعزیمت حرب قیصر روان شد و معامله بانجا رسید که قیصر را
دست بسته بدرگاه تیموری آوردند چنانکه در تواریخ مسطور و بر السنه و افواه مذکور است شه
در تاریخ حبیب السیر مذکور است که وقتی ذوذوابه در برج قوس ظاهر شد منجمان آن زمان
گفتند که علامت در خانه هشتم طالع هراة است یمکن بر شاهزادها با آن ولایت راه یابد
قضارا بابر میرزای ولد بایسنغر میرزا که پادشاه خراسان بود رحلت نمود و سلطان ابو سعید
از ماوراء النهر متوجه خراسان شد انواع خرابی بولایت هراة رسید شه در سنه نهصد و
هفتاد و هشت هجریه که این کمینه طفل بود والد مرحوم فقیر از احتراق مریخ و عطارد در
دهم طالع سال در برج حمل حکم کرد که یکی از ذوات الاذناب ظاهر خواهد شد اتفاقا
در همان سال دو ذنب در مغرب ظاهر شد و بعد از آن یک سال خشکسال شد و سه سال
خشک و انواع قحط و گرانی روی نمود شه در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجریه مریخ در خانه
دهم طالع فصل خزان مقارن عطارد شد و در برج سنبله و این کمینه با آنکه در آنوقت
پانزده ساله بودم باهل خراسان رسانیدم که یکی از ذوات الاذناب ظاهر شود و
قضارا در اواخر شعبان سال مذکور دو ذنب در مغرب ظهور نمود بنوعی که مردم از عظمت
آن در خوف و هراس آمدند و قریب پنجاه شبانروز برداشت و در شب سیزدهم رمضان
اسمعیل میرزا که بجای شاه جنت بارگاه شاه طهماسب بر مسند شاهی باستقلال تمام متمکن
بود بعالم آخرت انتقال نمود و تخت و تاج بشاه سلطان محمد برادر خود گذاشت و آن

پادشاه بسبب عجزی که داشت ضبط ممالک و عساکر نتوانست نمود تا چنان شد که از بی
اتفاقی لشکریان و ظلم ایشان انواع خرابی بممالک رسیده رعایا پریشان و مستهلک
شدند و سالهای متضاعف خشکی و قحط و غلا روی نمود و یاغی و طاغی از هر طرف
سر برآورده مملکت آذربایجان بتصرف لشکر روم و ولایت خراسان بتصرف لشکر
اوزبک درآمد و اقسام اختلال بحال مردم راه یافت و عیال و اطفال رعایا و لشکریان
بدست یاغی افتاد و مدت دوازده سال که مدت پادشاهی او بود مردم در شکنجه عقوبت
بودند تا آنکه آفتاب رایت کلب آستان علی ابو المظفر شاه عباس الصفوی از ناحیه خراسان
طلوع نموده تا سرحد موصل برفت و اعداء دین و دولت را دفع نموده مملکت
موروث را مع شیء زاید بدست درآورده و اشرار را برانداخته ابرار را تربیت نمود و جهان را
بعدل و داد بیاراست چنانکه بدولت او آبادانی مملکت و فراغت سپاه و دین و رعایا بحالی
بنوعیست که مافوق آن متصور نمیتوان کرد و چون اینمعنی در تمام ربع مسکون اشتهار یافت
تفصیل این مجمل حاصل خواهد بود ایزد تعالی این دولت را تا قیام قیامت پاینده و باقی
دارد بالنبی و آله الامجاد ه‍ در سنه هزار و بیست و شش هجری چنان اتفاق
افتاد که مریخ و شمس و عطارد در بیت عاشر طالع استقبال مقدم بر سال واقع شدند
در برج حوت و قمر در مقابل ایشان بسبب استدلال اهل حکمت در احکام تقاویم ایراد
نمود که در این سال بمکین یکی از ذوات الاذناب ظاهر گردد و همین مضمون را در
وقت فرصت بعرض پادشاه ظل الله رسانیدم تا در صبح دوشنبه هشتم شهر ذو الحجه

سال مذکور در جهت شرق ذو ذوابه در وسط برج عقرب ظاهر شد و قریب چهل روز بدان
حد الامر اشرف احکامی بر سبیل علامت نوشتم بدین نهج که دلالت کند والله اعلم بر شر و فتنه
و قتل و فرو رفتن اعاظم و اشراف و عادات و تاراج و خروج خوارج و لشکرهای بیگانه
علی الخصوص در ولایات شرق مثل ترکستان و ما وراء النهر و شرقی خراسان و طرف
هندوستان و در زمین عرب و فرو رفتن شخصی نامی در آن ولایات و بسیاری باد و خشکی هوا و نقصان
آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها و کثرت بیماری و حدوث زلزله سیما در بلاد عقرب طالع و بیماریها
که عارض اکثر گلشت زبان و گرانی گوش و درد چشم و قوبا و آتشک و درد پشت و جرب و حصبه
و جدری و عسر البول و حجر گرده و مثانه و وجع الذکر و اختناق الرحم و عسر وضع حمل و
بواسیر و سایر امراض و آفات که در عورتان عارض میگردد و اسقاط و تلف بعضی میوه‌ها
از آفت سرما و غیره خاصه خرما و زردآلو و انار و انجیر و به و امرود و در بعضی بلاد بارانها
مضره محال آید و رعد و برق و حریق حادث شود و آفت جانوران آبی باشد و شاید که علتی
در ایشان پدید آید که خورنده را زیان دارد و ملاحان و صیادان دریا در حیرت افتند
و در بحرها نیز فتنه و فساد بسیار شود و کشتیها از بادهای مخالف شکسته گردد و دزدان و یاغیان
بحر استیلا یابند و شاید که میان طایفه فرنگیه و لشکر روم محاربه و مجادله دست دهد و کشتیها
را بجنگ گرفته تصرف نمایند و بشکنند و در ولایت روم اضطراب و انقلاب پدید آید والله
اعلم از وقت ظهور ذو ذوابه تا حالت تحریر که قریب یک سال و نیم گذشته اکثر این
احکام بظهور آمده چه در ما وراء النهر انقلاب بسیار شد چنانکه شمه در احکام حربیه که در آن

ولا ظاهر شد و بود و نمد کور شد و بارانها و برفهای عظیم و سرماهای قوی بمرتبه شد که اکثر
محصولات ضایع و نابود شد و اشجار را خاصه خرما و انجیر و انار و لیمو و نارنج و ترنج خشک
کرد و زرد آلو و انگور نیز نقصان بسیار رسید و بیماریها خصوصا درد چشم و حصبه و جدری و
ذات الجنب و سرفه در میان مردم شایع شد و موت و مرگ بسیار بوقوع آمد خصوصا در ولایت
دار المرز و اکثری از بلاد عراق چنانکه حسب الامر پادشاه ظل الله تحقیق نمودند ده هزار آدم
در ولایت مازندران فوت شده بودند و میانه لشکر روم و فرنگ مصاف اتفاق افتاد و فرنگیان غالب
شدند و مکرر همچنین وقوع یافت و بسیار واقع شد و زلزله متعدده در ولایت دار المرز
و خراسان و عراق اتفاق افتاد چنانکه قلعه خفت نام قریه از قرای سرکار قاین خراسان بمرتبه
ویران شد که بجهت رزه (?) آن مردم و مصالح الاملاک از مواضع دیگر بانجا نقل کردند **فصل**

در احکام زجریات و تفألات زجر بفتح زای معجمه و سکون جیم مرغ فال گرفتن است
چه اکثر این اعتبارات از کیفیت صفیر و طیران طیور مستنبط باشد و بمعنی ترسانیدن
نیز هست بسبب آنکه بعضی از علامات مشومه که حادث میشود خوف است و بمعنی منع و باز
داشتن نیز آمده زیرا که در حال عزیمت امور چون یکی از علامات مشومه اتفاق افتد فسخ
آن عزیمت مینمایند خاصه مسافران و تجار و در این امور اهل خراسان بیشتر از طوایف
دیگر معتقدند چنانچه بسیار مشاهده کرده ایم که مهمات عمده عمده را باندک علامتی که
نزد ایشان شگون نبوده ترک کرده اند و در میان عرب و صحرانشینان نیز این
اعتبارات منظور و معمول است چنانکه شاعر گوید **نظم** دعا انا من یهیج الطیر

هم اجاج غرابات و ترنم ثعلب گویند امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان
متولد شدند و پشت ایشان بخلاف اقوال بیکدیگر چسبیده بود و پدر ایشان عبد مناف
بشمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل عرب گفتند که میان اولاد این دو برادر همیشه شمشیر خواهد
بود تا آنکه آن شد و میانه ذریه ایشان که بتفصیل خاطر نشان خاص و عام و در حقیقت جمعیت شاه
ولایت علیه السلام والتحیه اول کسی که دست بیعت بدست آنحضرت داد طلحه ابن عبد الله بود
و چون آن دست اشل بود حاضران گفتند که این بیعت مستحکم نخواهد بود و همچنین روزی که
حضرت شاه شهیدان حسین ابن علی علیهما السلام مسلم ابن عقیل را بکوفه میفرستاد و چون مسلم
عازم سفر شد در حین عزیمت دید که صیادی آهوی را صید کرده ذبح مینمود در حال آداب
عرب را منظور داشته مراجعت کرد و صورت این قضیه بعرض امام واجب الاحترام رسانید
و چون آنحضرت مآل کار خود را در علم المنایا معلوم کرده بود و در صحیفه منزله خوانده بود که
از شهادت گریزی نیست بفسخ عزیمت مسلم راضی نشد و ایضا از جمله رسوم عرب است که چون
کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید اگر مرغی از جانب چپ او در آید و بجانب راست
رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن بروند و اگر از راست در آید و بطرف چپ رود آنرا
مبارک نشمرند و از طلب حاجت باز گردند و گویند زال زر در شبستان با زن خود رودابه
نشسته بود که مرغی بر کنگره قصر او آمده صیحه زد زال در حال گریه آغاز کرد و زاری نمود
رودابه چون از سبب آن استفسار نمود گفت امروز ما را واقعه دست داده که بعد از
عقوبت گرسنگی دیگر هیچ عقوبت باین صعوبت نیست فرزندان ما رستم و شغاد

و زواره هر سه بقتل رسیده اند غرض ازین حکایات آنست که این مقولات بی اثر
نیست معهذا که در کتب معتبره مسطور است و هندوان مدار احکام بر این دارند
و آنچه متعلق باحکام سال و روز است در تفصیل ایراد خواهیم نمود اگرچه در اول
کتاب بتقریب شمه ازین اصطلاحات مذکور شده از آنجمله حکیم گوید چون گرد چراغها
پروانه بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغابی که آبی نباشند در حوالی آب بسیار
طوف میکنند و خود را بر آب میزنند دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه
بانگ بلند میزند و پرها سخت می افشاند و گاو زنگوله دست میلیسد و زاغ و خروس خود را
در آب اندازند و پر و بال خود را تخته مینماید دلیل باران است و احمد عبدالجلیل سنجری گوید
که قسم ماهی بدلعین که در ولایت منصوره هند و مولتان میباشد و مشهور است که
با آدمی انس و محبت تمام دارد و چون بکنار دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما
باشد و مورچه اندر زمین چون تخم خود بروی زمین می آرد دلیل باران است و اگر از
خانه خود فروتر میبرد دلیل صحو و چون مرغان بر غذا خوردن حریص و بسیار سعی
باشند زیاده بر عادت دلیل سرما باشد و کرمی سرخ که انرا خراطین گویند و عوام
گل خوره چون از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت بود و نزول باران و محقق
بیرجندی در رساله خلاف آورده که در سالی که درخت فلفل و بلوط بسیار بار
آورد در زمستان آن سال دراز گذرد و همچنین چون دراز گوش روی بمغرب بایستد

واله

و زمین مدت بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی زمستان است و مشهور است
که رئیس المحققین علامه طوسی قدس سره در حین سفر بدر آسیا فرود آمد آسیابان گفت
امشب بدران آسیا آیید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد اتفاقا در
آن شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه گرفت و از آسیابان پرسید که بچه
علامت ترا این امر معلوم گشت گفت هرگاه دراز گوش من سرگین در آخور می اندازد
تجربه من شده است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از علمای فارس
در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلعب و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول
باشند دلالت کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماری و اگر بینند که اطفال از نی و چوب
علمها ساخته باشند و آلتها مثل آلات حرب بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب
بر یکدیگر حمله کنند دلیل بود بر هیجان فتنه و وقوع در آن ولایت و اگر بقصد لعب از
یکدیگر بگریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور دزدان و قاطعان
طریق و مردم بدکار و علاء بن زید طبری گوید اگر وحوش کوهی و صحرایی را ببینند که میل
بابادانی کنند به سببی دلالت کند که در آن سال برودت هوا و سرما بغایت بود و
زمستان سخت و دراز گذرد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ کنند و بسر آید باران آید و
اگر بروز کلاغ در طیران بانگ متتابع نماید دلیل باران که بود و اگر مرغان خانگی بی
سبب بانگ کنند بنوعی که یکی از جوارح را در روی هوا می بینند دلیل آمدن باغی
باشد و اگر بر روی آب غبار نشیند دلالت کند بر موت و مرگ و اگر میت در

وقت غسل پاها برهم اندازد دلیل آشوب بود در ولایت دار المرز چون غوک
بر درخت صفیر زند و از این زبان آن ولایت دارد که گویند یعنی غوک در درخت
علامت باران باشد و ذکریا بن محمد قزوینی در کتاب عجایب المخلوقات آورده
که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت صحوات علی الخصوص
سگ از عقب او بجواب آمده فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار نموده و العهدة علی قوله
تتمه از غرایب امری که در گیلان است یقویم کش نشان شغال چنداست و در کتاب
ملاحی هندوان مذکور است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس خود را بخورد دلیل
قحط باشد و اگر در ولایتی غیر آدمی با غیر جنس خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت بود
و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر در
آخر روز روی از آفتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی نیم شب گریه
کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از نیم شب گریه کند بدی حالی دختران بارگاه
بود و زنان حامله و اگر بالای جای بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و
اگر در میان آب رود و بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت
افشاندن آب خورد تا دوازده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده
گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان خود را بیمورانند(?)
سگ شروع در فریاد کند برزگر در آن ولایت فرو رود و اگر سباع صحرایی و جنگلی
بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه

با آن ولایت آمده خرابی کند و اگر جانوران وحشی با باد از ماده بچه کنند دلیل خرابی آن
آبادانی است و اگر ماده گاو به پای خود زمین بکاود دلیل ملامت خلق بود و اگر
نیم شب جهت آب درگاه فریاد کند و گوساله نداشته باشد دلیل خوف آن مکان باشد از
دشمن و اگر اندام ماده گاو تر بینند چنانچه از باران تر شود و مویها برخاسته دلیل بسیاری مواشی بود
و نشان اگر جمع شدن گنجشک را بر درختان و بانگ کردن ایشان و خاک گرفتن زیر دیگ و بانگ
کردن مرغان خانگی و خود را بسیار خارانیدن و طوف کردن خطاف در حوالی آب و بانگ
کردن ایشان و ایستادن گاو روی به جنوب و کیپای را با تمام بر زمین نهادن و کرگس بر
آبادانی در آمدن و موش و مور ذخیره خود را از سوراخها بیرون انداختن علامات بسیاری باران
دانسته اند و همچنین بانگ کردن مگس بسیار در خانه و بر جستن گوسفند در چراگاه و نمودن رنگ سیاه بالای شعله
چراغ شبانه ظلمت علامت سرما و همچنین بر برآمدن مرغان از درخت و در آب غوطه خوردن علامت
سرما و باربند که دانسته اند و ازین مقوله بسیار است و الله تعالی اعلم بالصواب و لا یعلم الغیب الا الله
فصل بدانکه حکما و اهل نجوم هر یک از شبانه روز را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانچه روز را
بدوازده قسمت و شب را نیز بدوازده قسمت کنند و این ساعات را ساعات معوج و زمانی گویند و هر ساعتی را
بکوکبی از کواکب سبعه سیاره داده اند و در ساعت بمقتضای طبع و خوی و سعادت آن کوکب امری چند را اختیار
نیکو دانسته اند بنحوی که مرقوم میگردد چون نوبت ساعت بشمس رسد خوب است در آن ساعت دیدن ملوک و
حاجت خواستن و نامه نوشتن و رسول فرستادن و بر اسب نو سوار شدن و حکم بر ولایت کردن و امور سلطنت
و فرمایو ظلم و طلب جاه و منصب و چون نوبت ساعت بزهره رسد نیکست در آن ساعت نو بریدن و پوشیدن

و بار بستن و تزویج و زفاف کردن و عطر و زینت ساختن و حمام رفتن و ناخن چیدن و موی ستردن
و تنویر کردن و چون نوبت ساعت بعطارد رسد خوب است و در آن ساعت فرزند بدایه سپردن و شیر دادن
و نام نهادن و بدهوار بستن کودک و کتابت کردن و تعلیم و تعلم و محاسبه کردن و تجارت کردن و دیدن کتاب
و دفاتر و ارباب قلم و چون نوبت ساعت بقمر رسد نیک است در آن ساعت سفر کردن و نقل و تحویل نمودن
و رسالت کردن و ایلچیگری و تربیت اطفال و چون نوبت ساعت بزحل رسد خوب است و در آن ساعت
عمارت کردن و زراعت و کاریز کندن و تخم افکندن و غرس اشجار و دیدن دهاقین و روسا و ایلات
و درویشان و گوشه‌نشینان و املاک خریدن و شهر و خانه نو شدن و بنای حصنها و قلعه‌ها و محکمها و دفینه
نهادن و اجاره کردن و باجاره گرفتن زمینها و چون نوبت ساعت بمشتری رسد نیک است در آن ساعت
حرکت کردن و بار گشودن و دوا خوردن و فصد و حجامت کردن و بیع و شری و دیدن قضاة و سادات
و اشراف و وزرا و صدور و فقها و علما و کودک از شیر باز داشتن و ختنه کردن و مناظره و مباحثه
کردن و چون نوبت ساعت بمریخ رسد خجسته است در آن ساعت کار زنان کردن و بنده خریدن و دیدن
امرا و اکابر و صاحب سلاح و اسب و اسلحه خریدن تنبیه مخفی نماناد که صلاح حال قمر شرعا و نجوما از لوازم
و شرط است که هرگاه قمر فاسد الحال باشد اختیار امور مذکوره در ساعت مرقومه بی فایده خواهد بود مثلاً هرگاه
ساعت زهره باشد و قمر در برج عقرب باشد تزویج و زفاف و سایر امور مرقومه در ساعت زهره و غیره کوکب بد
خواهد بود غرض که ملاحظه صلاح قمر و سعادت او لازم و واجب است تا مقصد باتمام رسد و الا آنچه اثر خواهد بود و این است

بروز

نسبت ساعات ایام و لیالی بکواکب سبعه سیاره روز یکشنبه و شب پنجشنبه ساعت اول منسوب است بشمس
دوم منسوب بزهره و سیم بعطارد و چهارم بقمر و پنجم بزحل و ششم بمشتری و هفتم بمریخ و هشتم
بشمس و نهم بزهره و دهم بعطارد و یازدهم بقمر و دوازدهم بزحل روز دوشنبه و شب جمعه
ساعت اول و هشتم منسوب است بقمر و دوم و نهم بزحل و سیم و دهم بمشتری و چهارم و یازدهم
بمریخ و پنجم و دوازدهم بشمس و ششم بزهره و هفتم بعطارد روز سه‌شنبه و شب شنبه ساعت
اول و هشتم منسوب است بمریخ و دوم و نهم بشمس و سیم و دهم بزهره و چهارم و یازدهم بعطارد
و پنجم و دوازدهم بقمر و ششم بزحل و هفتم بمشتری روز چهارشنبه و شب یکشنبه ساعت اول
و هشتم منسوب است بعطارد و دوم و نهم بقمر و سیم و دهم بزحل و چهارم و یازدهم بمشتری
و پنجم و دوازدهم بمریخ و ششم بشمس و هفتم بزهره روز پنجشنبه و شب دوشنبه ساعت اول و
هشتم منسوب است بمشتری و دوم و نهم بمریخ و سیم و دهم بشمس و چهارم و یازدهم بزهره و پنجم
و دوازدهم بعطارد و ششم بقمر و هفتم بزحل روز جمعه و شب سه‌شنبه ساعت اول و هشتم
منسوب است بزهره و دوم و نهم بعطارد و سیم و دهم بقمر و چهارم و یازدهم بزحل و پنجم و دوازدهم
بمشتری و ششم بمریخ و هفتم بشمس روز شنبه و شب چهارشنبه ساعت اول و هشتم منسوب است بزحل
و دوم و نهم بمشتری و سیم و دهم بمریخ و چهارم و یازدهم بشمس و پنجم و دوازدهم بزهره و ششم بعطارد و هفتم بقمر والله اعلم بالصواب

اختیارات بروج	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
دیدن ملوک	نح	نح	سع	سع	نح	سع	سع	مج	نح	مج	نح	نح
حاجت خواستن	مج	نح	سع	نح	مج	سع	سع	مج	نح	سع	سع	نح
موی ستردن	مج	مج	نح	نح	مج	مج	سع	مج	نح	مج	سع	نح
رسول فرستادن	نح	سع	نح	نح	سع	نح	سع	مج	سع	مج	مج	مج
نکاح کردن	مج	نح	سع	مج	نح	سع	نح	مج	نح	مج	مج	نح
بار بستن	نح	نح	سع	نح	نح	نح	نح	مج	نح	نح	سع	[illegible]
بار گشودن	نح	مج	نح	نح	مج	نح	نح	مج	سع	نح	مج	نح
ستور خریدن	نح	نح	سع	سع	نح	سع	نح	سع	نح	سع	سع	نح
بر اسب نو سوار شدن	نح	نح	نح	سع	سع	نح	نح	مج	سع	مج	نح	نح
سوار شدن	نح	سع	سع	نح	مج	سع	نح	مج	نح	نح	مج	نح
زفاف کردن	مج	نح	سع	مج	نح	سع	مج	مج	سع	مج	مج	نح
شکار کردن	سع	سع	نح	سع	نح	نح	سع	نح	نح	مج	سع	مج
سفر کردن	نح	سع	نح	سع	مج	سع	نح	مج	نح	نح	مج	نح
دخول بیت و بلد	مج	نح	سع	مج	نح	نح	مج	مج	نح	مج	نح	نح
نقل و تحویل کردن	مج	نح	سع	مج	نح	نح	مج	مج	سع	مج	سع	مج
نو بریدن و پوشیدن	نح	سع	سع	نح	مج	سع	نح	مج	سع	سع	مج	نح
کار آتش کردن	مج	نح	سع	مج	نح	نح	سع	مج	سع	مج	نح	نح
بنا نهادن	مج	نح	سع	مج	نح	نح	سع	مج	سع	مج	نح	سع
نامه نوشتن	سع	مج	نح	نح	مج	نح	نح	مج	سع	نح	[illegible]	سع
ابتدای تعلیم	مج	سع	نح	سع	مج	نح	نح	مج	نح	مج	[illegible]	نح

اختیارات بروج	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
نام نهادن	نح	نح	سع	مج	نح	سع	مج	مج	سع	مج	مج	نح
املاک خریدن	مج	نح	سع	مج	نح	نح	مج	نح	سع	نح	نح	نح
کاریز کندن	مج	نح	سع	نح	سع	سع	سع	مج	سع	نح	نح	نح
زراعت کردن	مج	نح	سع	نح	مج	نح	سع	نح	سع	نح	سع	نح
تخم افکندن	مج	نح	مج	نح	مج	نح	مج	سع	مج	نح	سع	نح
درخت نشاندن	مج	نح	نح	سع	سع	نح	سع	مج	مج	نح	سع	سع
زمین باجاره دادن	مج	نح	مج	سع	مج	نح	مج	مج	مج	نح	نح	نح
زمین باجاره گرفتن	مج	نح	نح	سع	نح	نح	سع	مج	نح	سع	مج	نح
فروختن ستور	نح	سع	نح	مج	مج	سع	سع	مج	سع	نح	نح	نح
خریدن شتیله	مج	مج	سع	نح	سع	نح	نح	مج	نح	نح	سع	مج
بنده خریدن	مج	نح	نح	مج	سع	نح	مج	مج	سع	مج	سع	مج
محاسبه کردن	مج	مج	نح	سع	مج	نح	سع	مج	سع	مج	سع	نح
شرکت کردن	مج	مج	نح	مج	نح	نح	مج	مج	نح	نح	مج	نح
مسهل خوردن	مج	سع	سع	نح	مج	مج	نح	نح	مج	مج	مج	نح
حجامت کردن	سع	مج	نح	مج	سع	مج	نح	مج	سع	مج	نح	مج
فصد کردن	[illegible]	مج	مج	مج	نح	مج	سع	مج	نح	مج	نح	مج
شیر بطفل دادن	مج	نح	سع	نح	مج	سع	سع	مج	سع	مج	سع	نح
باز داشتن طفل از شیر	مج	نح	نح	نح	مج	سع	سع	نح	سع	مج	سع	نح
طفل در مهد نهادن	سع	نح	سع	سع	مج	سع	نح	مج	مج	مج	سع	مج
داغ سوختن	نح	مج	سع	مج	نح	مج	سع	مج	نح	مج	سع	مج

الاختیارات / الشهور	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی القعده	ذی الحجه
فرزند بمکتب دادن	ع	ها	ها	ها	ها	ها	ج	ج	ها	ج	ع	ها
ختنه و حقنه کردن	ع	ج	ها	ج	ع	ج	ها	ج	ها	ج	ها	ع
مرغان شکاری	ج	ها	ع	ج	ها	ج	ها	ج	ها	ج	ع	ها
بتوکل استبن مرغ	ها	ع	ها	ها	ج	ج	ها	ج	ج	ج	ج	ها
صید کردن	ها	ج	ها	ج	ها	ها	ها	ج	ها	ع	ج	ها
صباغ خریدن	ج	ها	ها	ج	ع	ها	ع	ج	ها	ج	ها	ع
گوی و چوگان زدن	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ها	ع	ج	ع
بحمام رفتن	ها	ج	ع	ها	ها	ج	ع	ها	ها	ج	ع	ها
دفینه نهادن	ج	ها	ع	ج	ها	ها	ع	ها	ها	ج	ع	ها
ابتدای اعمال دیوان	ج	ها	ها	ج	ها	ها	ج	ج	ها	ج	ها	ها
حجاب کردن	ها	ج	ع	ها	ها	ج	ع	ها	ها	ج	ع	ج
بستن عهد و میثاق	ع	ها	ج	ج	ها	ع	ج	ج	ها	ها	ج	ها
نوره کردن	ج	ع	ع	ها	ج	ع	ع	ها	ع	ج	ع	ها
ناخن چیدن	ها	ها	ج	ها	ها	ج	ع	ها	ع	ج	ج	ج
صناعت آموختن	ها	ع	ع	ج	ها	ع	ع	ج	ها	ع	ع	ج
عبادت و دیانت نمودن	ج	ج	ع	ج	ج	ها	ها	ج	ها	ج	ها	ها
تعلیم فقه و ... آموختن	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ج	ها	ج	ج	ها
بنای شهر و حصارها	ج	ها	ع	ج	ها	ها	ع	ج	ها	ج	ها	ع
ولایت گرفتن	ها	ها	ج	ها	ها	ها	ها	ج	ها	ج	ع	ها
لشکر فرستادن	ها	ع	ها	ها	ها	ها	ج	ها	ها	ها	ع	ها

الاختیارات / الشهور	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی القعده	ذی الحجه
دفینه بیرون آوردن	ها	ع	ها	ع	ج	ها	ع	ج	ج	ج	ج	ها
ودیعت نهادن	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ها	ع	ها	ها
فرزند بمکتب سپردن	ج	ع	ها	ع	ع	ها	ع	ج	ها	ج	ج	ها
مباشرت کردن	ها	ع	ج	ج	ع	ج	ها	ج	ع	ها	ع	ها
صفرا داروی خوردن	ج	ج	ها	ج	ج	ج	ها	ج	ج	ج	ها	ع
طلب فرزند کردن	ها	ع	ها	ج	ج	ج	ع	ها	ها	ج	ج	ها
سودا داروی خوردن	ج	ج	ج	ها	ج	ج	ع	ها	ج	ج	ج	ها
شیر وا کردن طفل	ج	ها	ج	ها	ع	ها	ع	ج	ع	ع	ج	ع
بلغم داروی خوردن	ها	ج	ع	ج	ها	ع	ج	ج	ها	ج	ج	ج
بمهمانی رفتن	ع	ها	ها	ع	ها	ها	ج	ع	ها	ج	ها	ع
حب خوردن	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ع
طیب و عطر آمیختن	ها	ها	ها	ها	ج	ها	ها	ها	ج	ها	ها	ع
هدیه فرستادن	ها	ج	ها	ها	ج	ها	ها	ج	ها	ج	ج	ع
حصار و نیت کردن	ج	ها	ج	ع	ج	ها	ها	ج	ج	ج	ج	ع
ابتدای علاج	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ع	ها	ج	ع
علاج بیماریهای قدیم	ج	ها	ع	ج	ج	ها	ع	ج	ج	ها	ج	ع
جوارش خوردن	ج	ع	ج	ع	ج	ج	ع	ج	ها	ج	ج	ها
داروی مسهل خوردن	ج	ج	ج	ها	ج	ج	ع	ها	ج	ع	ع	ها
علاج درد چشم	ج	ها	ج	ج	ها	ج	ج	ج	ج	ج	ها	ج
علاج مفاصل	ج	ع	ع	ع	ج	ع	ع	ج	ج	ها	ها	ها

الاختیارات / البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
تجارت رفتن	ها	ها	ها	ها	جـ	ها	ها	جـ	جـ	ع	ها	جـ
دندان کندن	جـ	جـ	جـ	جـ	ها	جـ	ع	جـ	ها	جـ	ها	جـ
اسب تاختن	جـ	ها	ها	ها	ها	ها	ها	جـ	ها	ها	ها	جـ
مناظره و مباحثه کردن	جـ	جـ	ها	ع	ها	ع	ها	ها	ها	ها	ع	ها
طعام بکودک دادن	جـ	ها	ع	جـ	ع	ها	ها	ها	جـ	جـ	ها	ع
وصیت کردن	جـ	ها	ع	جـ	ها	ع	جـ	جـ	ع	جـ	جـ	ها
حکم بر ولایت کردن	جـ	ع	ها	جـ	ها	ع	جـ	جـ	ها	ها	ع	ع
کشتی در آب افکندن	ها	ها	ها	ها	جـ	ها	ها	جـ	جـ	ها	ع	جـ
لوا بستن	جـ	ها	ها	ها	ها	ها	ها	جـ	ها	جـ	جـ	ها
روی کسی بمقصد کردن	جـ	ها	ع	جـ	ها	ع	جـ	جـ	جـ	جـ	ها	ها
کشتی در آب روان کردن	ها	جـ	ع	ها	ها	ع	ها	جـ	ع	ها	جـ	ها
مال بتجارت فرستادن	جـ	ها	ها	ها	جـ	ها	جـ	جـ	ها	جـ	جـ	ها
لوا گشادن	جـ	جـ	ها	جـ	جـ	ها	جـ	جـ	ها	جـ	جـ	ها
وام خواستن	ها	ع	ها	ها	جـ	ها	ها	جـ	جـ	ها	جـ	جـ
وقف نامجه نوشتن	جـ	جـ	ع	ها	جـ	جـ	ع	ها	جـ	جـ	ع	ها
وام دادن	ع	ها	ع	جـ	ها	ع	ها	ها	ها	جـ	ها	ع
قصد دشمن کردن	ها	ها	ع	جـ	ها	ع	جـ	ها	ها	جـ	ها	ع
خریدن باغ و بوستان	جـ	ها	ع	جـ	جـ	ها	ع	جـ	جـ	ها	ع	ع
عرض لشکر دیدن	ها	جـ	ع	ها	جـ	ع	ها	جـ	ع	جـ	جـ	ع
خریدن الجد مسکن را	جـ	ها	ع	جـ	ع	ها	ع	جـ	ع	جـ	جـ	ع

الاختیارات / البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
استفتاح خراج	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	ها	ها	جـ
دیدن قضاه و حکام	جـ	جـ	ها	جـ	ع	ها	ع	جـ	ها	جـ	ع	ها
حکومت نشستن	جـ	ها	ع	جـ	ها	ع	جـ	جـ	ع	جـ	ها	ع
از شهر بیرون شدن	جـ	ها	ع	ها	جـ	ع	ها	جـ	ها	ع	ع	ها
[illegible]	جـ	جـ	ها	ع	جـ	ها	ع	جـ	ع	جـ	ع	ها
سفر کردن بر خشکی	ها	جـ	ها	ها	جـ	ع	ها	جـ	ها	ع	جـ	ها
دعا کردن	جـ	ع	ها	ها	جـ	جـ	ها	جـ	ها	جـ	جـ	ها
سفر کردن در آب	ها	جـ	ع	ها	جـ	ع	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ	جـ
صید بحار و سباع	ها	جـ	جـ	جـ	ها	ع	ع	جـ	ها	جـ	جـ	جـ
دارو و طلا کردن	ها	جـ	ع	ها	جـ	جـ	ع	ها	جـ	جـ	ع	ها
طلب صلح کردن	ها	ها	ع	ها	ع	ع	ها	جـ	ع	جـ	جـ	ع
تعلیم ادب و دبیری	جـ	ع	ها	جـ	ع	ها	جـ	جـ	ها	جـ	جـ	ها
دیدن علما و اشراف	جـ	ها	ها	ع	ع	ها	ع	جـ	ها	جـ	جـ	ها
تعلیم سیاحت کردن	جـ	جـ	ها	ها	جـ	ها	ع	جـ	ها	جـ	جـ	ها
طرح دفتر حسابات	ها	ع	ها	جـ	ها	ع	ها	جـ	ها	جـ	ها	ع
نامه و مکاتب نوشتن	ع	جـ	ها	ها	جـ	ها	ها	جـ	ع	ها	جـ	ع
ذخیره ساختن	ها	ع	ها	ها	جـ	ها	ع	جـ	ها	جـ	جـ	ها
ابتدای آموختن پیشهها	ها	ها	ها	جـ	جـ	ها	ها	جـ	جـ	جـ	جـ	ها
[illegible]	ع	جـ	جـ	جـ	ها	ها	ع	جـ	ها	جـ	ع	ها
ویران کردن بناها	ها	جـ	ها	جـ	ع	جـ	ها	جـ	جـ	جـ	ها	ع

قاعده

در دانستن غرهٔ هر ماه و روزهای عید و استفتاح تا روز قیامت این قاعده از حضرت
امام رضا ع است باید اول از هجرت نبوی صلعم گذشته دویست و ده دویست و ده
طرح کنند و تتمه آنچه بماند در جدول اول طلب کنند و آن گاه در جدول دیگر نام های شریف
معصومین ع نوشته شده همان را از جدول صفحه دویم طلب کنند یک انگشت بر غرهٔ ماه و یکی بر نام
معصوم باید گذاشت و کشید تا هر دو بهم رسند آن خانه غرهٔ ماه است والله یعلم

	١	٢	٣	۴	۵	۶	٧	٨	٩	١٠
٢٠	علی	علیهم	حسن	محمد	علیهم	فاطمه	السلام	حسین	علی	علیهم
٣٠	حسن	محمد	علیهم	فاطمه	السلام	حسین	علی	علیهم	حسن	محمد
۴٠	علیهم	فاطمه	السلام	حسین	علی	علیهم	فاطمه	محمد	حسین	فاطمه
۵٠	السلام	حسین	علی	علیهم	حسن	محمد	حسین	فاطمه	السلام	حسین
۶٠	علی	علیهم	حسن	محمد	حسین	فاطمه	السلام	حسین	علی	علیهم
٧٠	فاطمه	محمد	علی	فاطمه	السلم	حسن	علی	علیهم	فاطمه	محمد
٨٠	حسین	فاطمه	علیهم	حسین	علی	السلام	فاطمه	محمد	حسین	فاطمه
٩٠	السلم	حسین	علی	علیهم	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلام	حسین
١٠٠	علی	علیهم	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلام	حسین	محمد	علیهم
١١٠	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلم	حسن	محمد	علیهم	حسن	محمد
١٢٠	حسین	علی	السلم	حسین	محمد	علیهم	فاطمه	السلام	حسین	علیهم
١٣٠	السلم	حسن	محمد	علیهم	فاطمه	السلام	حسن	علی	علیهم	محمد
١۴٠	محمد	علیهم	فاطمه	السلام	حسین	علی	علیهم	حسن	محمد	علیهم
١۵٠	فاطمه	السلم	حسن	علی	علیهم	حسین	محمد	علیهم	فاطمه	السلام
١۶٠	حسن	علی	علیهم	حسن	محمد	حسین	فاطمه	السلام	حسن	علی
١٧٠	علیهم	حسن	محمد	حسین	فاطمه	السلم	حسین	علی	علیهم	حسن
١٨٠	محمد	حسین	فاطمه	السلم	حسن	علی	علیهم	فاطمه	محمد	حسین
١٩٠	فاطمه	السلم	حسن	علی	علیهم	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلام
٢٠٠	حسن	علی	السلم	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلام	حسن	علی
٢١٠	علیهم	فاطمه	محمد	حسین	علی	السلم	حسن	محمد	علیهم	فاطمه
	محمد	حسین	علی	السلم	حسن	محمد	علیهم	فاطمه	علیهم	حسن

	محمد	علی	فاطمه	حسن	حسین	علیهم	السلم
شهر محرم	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
عاشورا	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
شهر صفر	ج	د	ه	ه	ز	ز	ا
ربیع الاول	د	ه	و	ز	ا	ب	ج
ربیع الثانی	و	ز	ا	ب	ج	د	ه
جمیدی الاول	ز	ا	ب	ج	د	ه	و
جمیدی الثانی	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
رجب المرجب	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
شعبان المعظم	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
عمل استفتاح	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
شهر رمضان	و	ز	ا	ب	ج	د	ه
شهر شوال	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ذی القعده	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
ذی الحجه	د	ه	و	ز	ا	ب	ج
عید	و	ز	ا	ب	ج	د	ه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ب	د	ج	د	ب	ا	[illegible]
ب	ا	ب	ج	د	ج	ز	[illegible]
ا	ج	ب	د	و	ج	ز	[illegible]
د	ا	ا	ج	و	ج	ب	[illegible]
و	ج	د	ب	ا	ب	ج	[illegible]
ج	و	ج	د	ب	ا	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	ج	[illegible]	د	ب	ب	[illegible]
[illegible]	ا	[illegible]	ج	د	ج	د	[illegible]
ج	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]
ج	د	ب	[illegible]	[illegible]	ب	ج	[illegible]
د	ج	د	ب	ا	ب	ج	[illegible]
ب	ج	[illegible]	و	د	ب	[illegible]	[illegible]
ا	د	ج	و	ج	د	ب	[illegible]
د	ب	ا	ب	ج	د	ج	[illegible]
و	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ع	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

اما بعد این کتاب را دانیال پیغمبر ملحمه نام کرده است و دروی حکمای

قدیم چون هرمز و لوررجمهر و جاماسب و تحکمان و والیس حکیم از تجربت

باز نموده اند و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کتاب

مختصری را از کتاب حضرت دانیال علم نهاده است و استخراج این دو

کتاب بر احسب ها های روسال است و چنان دان که معنی ملحمه رزمگاه بود

از آنکه درین کتاب سر خون ریختن بسیارست و دانیال نبی و حضرت امام

جعفر صادق ع وی را کتاب ملحمه نام کرده اند و از این هر دو کتاب نفیسی که

یاد کردیم حکم دلیلها یاد کردیم بیست و پنج فصل علامتها را نهادیم نقل ایشان

بیشتر قوی بود و اندر کتاب مختصر بفارسی اندر بیست و پنج فصل

ترتیب و بیان کردیم و نامش ملحمه نهادیم زیرا که اصول کتابها محکم را درین

کتاب شرح کردیم مدانکه مقصود دانیال و امام جعفر صادق و حکمای قدیم

از ماد کردن حکم خیانات و علامتها این بود که چون علامات را بدید علامات

و بیشتر

و بیشتر چنانکه میان دو کس پدید شود حکم و دلیل نگاه کند اگر حکم وی دلیل بر خیری باشد

پس خدای را شکر گوید و حسب آن و جرات کند و باشد آن از زیان خواهد بود

و اگر حکم شر و فتنه بود از معصیت توبه کند و در طاعت حق تعالی بیفزاید

و غافل نباشد تا حق تعالی بفضل و کرم خویش شر و فتنه را از ایشان بگرداند زیرا که

سبب الاسباب علامتهای خیر ها را بر بندید آرد و خدای عز و جل هر چیزی را

بحکم خویش بوجود کرده است چنانکه در کلام خویش یاد کرده است واتیناه

من کل شیء سببا فاتبع سببا و هر کرا خوف از راه خویش چنانکه سبب علامتها خیر و شر

از فضل و رحمت او بوده و سبب علامتهای که شر از عدل و خشم وی بود و ان

حق تعالی توفیق در خواستیم و بیان کردیم این کتاب را تا از این یاد دارند و

یادگاری باشد و علم روز مزد و صواب دو جهان خوانده و نویسنده

را حاصل کردد فصل اول باب بهار از ماه رومی مارس و بفارسی فروردین ماه

آفتاب به برج حمل اما بعد بدانکه فروردین ماه سی روزست و از روی

چهاردهم شب و روز یکسان است و روز چهارم از روی ستاره چند

پیدا آید و زیره فرو شود و روز شانزدهم از روی فرع المقدم بر آید و جبهه فرو شود

وارو نیست و نهم فرع المؤخر براید و عدا فرو شود و درین ماه زمین
معموره شود و بغیر مقهور شود و سلطان خون منصور شود و پسندیده بود
و فصد و حجامت و مسهل خوردن و ماکی کردن و غذای از خوف گوشت
لطیف و تخم مرغ نیم برشته و شرابهای معتدل بکار باید داشت و از گوشتهای
غلیظ و سرد و پیاز و مانند آن پرهیز کردن تا کسی تندرست بوده باشد فصل اول
در حکم کسوف آفتاب اگر درین ماه کسوف آفتاب باشد دلیل کند بر ارزانی
نعمت و غله و میوه ها بسیار باشد و نیز دلیل کند که پادشاهی بزرگ بمیرد
بزرگ در ولایت شام تباه شود و اگر رنگ آفتاب در وقت کسوف
سرخ بود دلیل کند بر قحطی و تنگی و گرانی غله بود و مردم در بیم و ترس بوند
و تباهی و تنگی در ولایتها بود فصل دویم در حکم خسوف اگر درین ماه
خسوف قمر باشد دلیل کند بر قحطی و تنگی در همه جایها باشد اما ماهی
و مرغ ماهی بسیار باشد و در ولایتها جنگ و فتنه و خون ریختن بود ابریشن
و ملک ایشان تنگ شود و باران کم بود و اگر نیم شب گرفته شود دلیل کند
که در ولایت مصر مرگی بسیار بود و پادشاه عرب بمیرد و خارجی خروج کند
دور

و حرب و خون ریزی بسیار بود و بعضی از حکما گفته اند که مرگی بزرگوار
و پادشاه هندوستان هلاک شود و اگر نزدیک صبح گرفته شود دلیل کند
که کشت را آفت رسد و مردم رانده اما در خراسان طعام ارزان بود و اگر در وقت
خسوف ماه سفید بود یا خاکستر رنگ دلیل کند بر سالی نیک و باران بسیار بود
و نرخ هر جنس ارزان بود خاصه در خراسان فصل سیم در دایره مهتاب
بود دلیل کند که درین سال همه چیزها بسیار بود و برکت زیاده شود خصوص
در اول ماه که دایره ببینند دلیل کند بر جنگ و فتنه و خصومت و دشمنی مردم با یکدیگر
و بیماری بسیار بود و مردی بزرگ از ولایت خود بیرون شود از این
سبب در میان مردم جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار شود فصل چهارم
در حکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه شود دلیل کند که باران بسیار شود
و رودها و آبها زیاده شود و کشت و غله نیکو باشد و پادشاه برابر رعیت
انصاف بود و ایمنی ولایت بود خاصه در اول ماه و اگر در آخر ماه بود که
نعمت کمتر بود فصل پنجم در حکم ماه نو اگر درین ماه هلال راست براید دلیل کند
بر نقصان چیزها اگر بیکجانب میل برخاسته بود دلیل کند که غله و میوه بسیار بود

و سال پسندیده بود و باران بسیار باد و دلیل کند بر ارزانی غله و فراخی نعمت
و ایمنی ولایت و معیشت مردم و در فصل باران و سرما بسیار سخت بود
در زمستان **فصل ششم** در حکم ستاره گیسو دار اگر از جانب مشرق براید
دلیل کند بر جنگ و فتنه در خراسان و راه زنان بسیار شوند و بیرون آیند
توابع بر پادشاه مشرق بر آیند و ضعف حال دین و خون ریختن و قتل و جور
ملوک بر رعیت و رنج و محنت مردم در ولایت مشرق پادشاهان
بر خوارج ظفر یابند و رستگاری بود و ولایتها ایمن شود و مردم آزار کم کنند
و اگر از جانب مغرب براید دلیل کند بر مرگ پادشاهان تاتار و فرنگ
و در آن ولایت بیم آشفتگی بود و گرانی طعام و در میان مردم جنگ و خصومت شود
فصل هفتم در حکم ستاره فتادن اگر درین ماه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل کند که پادشاهی بمیرد و پادشاه آن ولایت بر گشته و بجای وی نشیند
و خاصه احوال آن جانب که ستاره فتاده باشد و مردم بکار فلاح و صلاح کنند
احوال مردم نیکو شود **فصل هشتم** در حکم قوس و قزح اگر درین ماه قوس و قزح
بجانب مشرق بود دلیل کند بر جنگ و خصومت در میان پادشاهان و دیگر
هلاک

هلاک شود و غلها ارزان بود و باغ و میوه نیکو بود و اگر بجانب مغرب بود
دلیل کند که مرگ بسیار بود تا سالی قحط و تنگی بسیار بود خاصه در ولایت
مغرب مرگ زنان بسیار بود و آه و عجز زنان رسد و خوارج خروج کنند
بر پادشاهان بابل و خراسان ظفر وی را باشد و اگر در آخر ماه بیرون آید
دلیل کند بر بدی احوال مردم درین سال تا سه سال قحط و تنگی بود
و باران و نم بسیار بود و در ولایت مردم مضرت رسد **فصل نهم**
در حکم حربا اگر درین ماه حربا بر آید دلیل کند که در ولایت تاتار لشکرها
جمع کنند و اهل سپاه از جانب ترس و بیم جمع شوند و باران بسیار بود
و اگر بجانب مغرب بینند سالی نیکو و بارانی بود و طعام عزیز بود
و باران بسیار باشد و ماهی بسیار و یخ بکوه اندر شود و پادشاه بر اهل
تجارت تعرض کند و خداوندان املاک را رنج رسد **فصل دهم**
در حکم سرخی اگر درین ماه در آسمان سرخی پیدا شود در جانب مشرق اول ماه
دلیل کند بر نیکوی احوال مردم و ارزانی نرخها و معیشت مردم نیکو بود و
اگر در آخر ماه بود دلیل کند که پادشاه بر رعیت بیداد کند و ستم بسیار نماید

واکر کیان بمغرب بیند و ماه ناقص بود سرما سخت بود و زمستان دراز
و یخ بسیار بود و شخصی بزرگ بر پادشاه عاصی شود و بسیار خرابی در ولایت
کند و رعیت را از وی رنج و بلا رسد و اگر در اول ماه بیند احوال مردم
نیکو بود **فصل یازدهم** اگر نیمهٔ ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل کند که
درین سال مرگ بسیار و مردمان را غم رسد و غله گران بود و کرب
و ایمنی بود خاصه در ولایت خراسان خوشحالی بود **فصل دوازدهم**
در حکم شخصی اگر ماه شخصی در آسمان پیدا شود دلیل کند بر پادشاه
بزرگ و شعلگی و کلایت و تنگی طعام و ناایمنی سبب دزدان و راه
زنان و بیکسی مردم اما میده و خرما و نیکویی بسیار بود **فصل سیزدهم**
در حکم رعد اگر در نیم ماه رعد بود دلیل کند بر بسیاری نباتات و زمین پر گیاه
گردد و اگر رعد در وسط ماه بهم رسد دلیل کند بر صلاح حال مردم و چیز
و برکت بسیار بود و اگر در غره ماه ناقص بود دلیل کند که تجارت کار مردم
نیکو بود و ایمنی باشد و فراخی نعمت و جو و گندم بسیار بود و نبات قیمت بود
فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه برق درخشد دلیل کند در اول سال

چهارپایان

چهارپایان را آفت رسد و قتل و غارت در مردم بود و اندیشه و غم بود
و اهل معیشت اندک بود و طعام بسیار بود **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه اگر
درین ماه آتشی در آسمان پیدا شود دلیل کند بر جور و ستم و نیز دلیل کند که
بر جوبراد ستم و نیز دلیل کند که زمستان سخت بود و یخ و برف بسیار بود
خلاف ملوک با یکدیگر و تشویش مردم بود **فصل شانزدهم** در حکم باران بود
دلیل کند اندران سال مردم را خیر و برکت و راحت و مردم را کسب
و معیشت نیکو گردد و اما چهارپایان را آفت رسد **فصل هفدهم**
در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ سخت بود دلیل کند بر ریختن خون و
بسیار غارت لشکریان با یکدیگر و تشویش مردم و خلاف مردم و خبرهای
از جمیع جهات و خبر با بزرگان و از دزدان ایمنی بود **فصل هیجدهم**
در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی در آسمان پیدا شود خاصه در جانب
مشرق و خصوصا در اول ماه دلیل است بر نیکویی احوال مردم و ارزانی خرما
و معیشت خیر مردم و اگر در آخر ماه پیدا شود از پادشاهان بر رعیت
بیداد و ستم بسیار بود اگر سرخی در جانب مغرب بود خاصه در ماه ناقص

النور دلیل است که در زمستان سخت سرد باشد و برف و یخ بسیار بود
و مردمی بزرگ بر پادشاه عاصی شود و کشتن بسیار و خرابی شود در
ولایتها بر رعیت رنج رسد و دلیل کند بر وهم و ترس و شکستگی احوال کی از مردم
و قحطی و گرسنگی و قتل و خون ریختن و غم و اندوه مردم از بیکی ... و تباه بود
فصل نوزدهم در حکم ورنغ اگر بر ماه ورنغ و کرم بیاید دلیل بود بر کم و
باران و دریا و تی ابها و چشمه‌ها کند و میوه را آفت رسد و جو و گندم
گران بود و نباتات زمین را آفت رسد اما بسیار بود و کشت نیکو بود و کشتیها
بسیار بود و زیادتی ابها و چشمه‌ها نیز بود فصل بیستم در حکم غبار اگر
درین ماه غبار صعب در هوا بود دلیل کند بر گرمی تابستان و بسیاری آبها
و بیماری‌ها و خشکی گیاه و نبات زمین و خبرهای از جنوب و خشکی و حدوث
و مخالفت مردمان با یکدیگر و کمی چارپایان بود فصل بیست و یکم در حکم تاریکی
اگر در نیمه ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل بر حرکت پادشاهان و رنج و بیماری‌ها
صعب پیدا کند از خوردنی و مرگ بزرگان اما غله و حبوبات بسیار بود
و مردم را کسب معیشت نیکو بود فصل بیست و دوم در حکم باد اگر در نیمه ماه باد سخت بود
دلیل بود

دلیل کند که درین سال باران بسیار بود و نباتات و کشت نیکو بود و مردم را
رنج و بیماری کار رسد و میوه‌ها را آفت رسد از بسیاری باران و مرگ زنان
و دختران فصل بیست و سیم در حکم نیازک اندر هوا اگر درین ماه نیازک اندر هوا پیدا شود
که بسیار شود دلیل کند بر فساد در مردم و ناسازگاری زنان با شوهران و عداوت مردم
با یکدیگر و رنجوریهای صعب چون برسام و ذات الجنب و بیماریهای صعب اما
نرخها ارزان بود فصل بیست و چهارم در حکم نیازک از زمین اگر درین ماه نیازک از زمین
برشود دلیل کند که درین سال پادشاهی در آن ولایت هلاک شود و مردم که از آن شهر
دور باشند و در آخر آن زمان قحطی عظیم و خشکی پیدا شود و احوال بزرگان
بد شود از سبب دزدان و راه زنان فصل بیست و پنجم در حکم لرزیدن زمین
اگر درین ماه زمین بلرزد دلیل کند بر بدی احوال خلایق و خبرهای از جنوب و
در ولایت مصر جنگ و خون ریختن و فتنه بود و همچنین در ولایت عراق جنگ
و خون ریختن و مرگ چهارپایان بود و اگر در روز بود دلیل کند که پادشاهی
از ولایت بمیرد و تباهی بود از دزدان و راه زنان و راهها دشوار شود
و در ولایت روم بیماری و مرگ بود و در میان پادشاهان مشرق خصومت افتد

و رعیت را از وی رنج و محنت رسد و اگر باز این لرزه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل کند که در میان مردم جنگ و فساد بود و اختلاف افتد و در روز چهارم دلیل کند
که پادشاهی ظالم بی ادب پیدا شود و غلها را ملخ بخورد و قحط پیدا اید و اگر زمین لرزه
در شب بود شر و فتنه و مرگ بسیار بود و رعیت از پادشاه جور و ستم رسد باب دویم
که افتاب در برج ثور بود و بمیان ماه بهار بر زبان رومی ایریس و بلغت عربی اردی بهشت ماه
و بدانکه این ماه سی روز بود و در روز دهم ستاره رشا بر اید و ستاره ثریا فرو شود
و در روز بیست و دویم از وی شرطین بر اید و عقرب فرو شود و در این ماه ابها و چوبها
بسیار بود و ما به بهار فرا کردن و فرایج فصد تو ثوق شود و پادشاهان در باب خرج …
بسیار جهند و خوردنیها بر که و گوشت و شکار کردن و جماع کردن و … زنان
نیکو بود و روغن یاسمن در اندرون اب خوردن و بوبها بوییدن و از نیشترها
و چیزهای گرم احتراز کردن و اگر در این ماه هلال در برج شرطین بود دلیل کند که باران
بسیار بارد و حال بازرگان منغوص بود و … بود و جنگ … باشد اگر در اول ماه
خشک بود … در دهم ماه چهار بود که باران بسیار بارد و اگر … نیک
… کرده باشد و در دهم این ماه وفات حضرت ادم علیه السلام است فصل اول
در حکم

در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف افتاب بود دلیل کند که خبرهای نو و حادثهای عظیم
و خبری در مکه پدید اید و عالمی بزرگ پیدا اید و در زمینهای دیگر خبرهای عجب پیدا اید
و عالمی بزرگ پدید اید و مردی بزرگ و پادشاهی بمیرد و در زمینهای میوه داران را
افت رسد و بیماری صعب بود و اگر در وقت کسوف رنگش سرخ بود دلیل بود
که جنگ عظیم واقع شود و خون ریختن بسیار بود و غله را افت رسد و زنان
ابستن هلاک شوند فصل دویم در حکم خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند
که در شهرها میوه اندک بود و درختان انگور را افت رسد و در میان مردم خارش
… و بیماری … و درد چشم بود و درد سر و … بود و بیماری چهارپایان
بسیار بود و در ولایت شام جائی قحطی و تشنگی و خون ریختن بود و اگر در حکم …
باز رنگ صبح گرفته بود دلیل کند که در این سال باران بسیار بارد و غله بسیار بود و
میان دو پادشاه صلح افتد و در ولایت عرب جائی قحط و خون ریختن بود
فصل سیم در حکم دایره افتاب اگر در این ماه دایره افتاب بود دلیل کند
که … و در … است و جایگاه بسیار بود و کشتن ملوک بزرگی در ولایت شام
و در روز بعضی پادشاهان بر گردد و درد چشم سخت بود و اگر در قرص دایره باران بارد

وابر و رعد بود البته نبود و بسیار بود **فصل ۴ پنجم** در حکم دایره ماه اگر دائره ماه
بود دلیل کند که مملکت بر پادشاه پاینده و مقیم باشد و عدل و انصاف بر رعیت
آراسته بود و ایمنی حاصل بود و باران و آبها و چشمها و رودها زیادت گردد
و غلها و حبوبات ارزان و بسیار فاما اگر سفیدتر کم بود و سرخ و سخت باشد و بادها
سخت آید و شهرها خراب شود **فصل ۵ ششم** در حکم هلال اگر درین ماه هلال را
برآید دلیل کند که زنان آبستن دشوار زایند و اگر بجانب جنوبی ارجوانی (?) بود
مرگ کودکان بسیار بود و اگر بجانب شمال بود هم باران بسیار بود **فصل ۶ هفتم**
در حکم ستاره گیسودار اگر طرف عیش (?) بر کافان (?) بود و در ولایت فتنه و آشوب
و خلاف در میان مردم افتد و در ولایت بابل بیماریها صعب بود
و کم لغت (?) ... و باران سخت باشد و زمستان بد گذرد و یخ
و برف بسیار بود و در ولایت مغرب جنگ و خون ریزی بود و کسوف (?)
پادشاهان بر بندگان خشم کنند **فصل ۷ هشتم** و اگر قوس قزح در جانب جنوب بود
در ولایت مصر قحطی و تشنگی بود و ... زمانی و بادهای سخت بود
و اما ارزانی و فراخی نعمت (?) ... بزرگان و همه چیزها بود **فصل ۸ نهم**
در حکم جوا

در حکم جوبا اگر درین ماه جوبا بجانب مشرق پیدا شود دلیل است که در ولایت فارس
و خراسان قحطی و تشنگی پیدا شود و مردم در آن جانب بسیار هلاک شوند
و هم در ولایت مشرق بود دلیل کند که جنگ و خصومت و ریختن خون بود **فصل ۹ دهم**
در حکم ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند بر شورش مردم و اراجیف و زیان کاری
و هلاک پادشاهان بزرگ و تباهی حال اهل دستاق (?) از جور و ظلم و [illegible]
لشکرها پدید آید **فصل ۱۰ یازدهم** در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی پیدا شود در آسمان
بجانب مشرق دلیل است بر قحط و بلا و تشنگی در ولایت فارس و در خراسان (?)
[illegible] و ایمنی بود و اگر بجانب مغرب بود دلیل است بر خشکی و قحط و تشنگی
در ولایت مغرب زمستان سخت سرما بود و برف و یخ بسیار باشد **فصل ۱۱ دوازدهم**
در حکم عجایب اگر درین ماه عجایب پیدا شود دلیل است که اندرین ماه
باران بسیار باشد و خداوندان مال از ملوک رنج رسد و کشتیها در
دریا غرق شود **فصل ۱۲ سیزدهم** در حکم شخص اگر درین ماه شخص در هوا پیدا شود
دلیل کند که غم و اندوه مردمان بود و مرگ ناگهانی (?) و بیماریهای صعب بود
و هلاک شدن پادشاه بزرگ و قتل و خون ریختن و بدی حال ... **فصل چهاردهم ۱۳**

فصل یازدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بود دلیلست در رعیت اول برخیزد
صلاح پادشاهان و در شهرها غله بسیار بود و اگر با غریدن رعد با شمال بود
دلیلست که اندرین سال فساد کشت بود و در درختان انگور زرد [illegible]
و اگر با غریدن رعد ماه زاید النور بود نعمت بسیار بود و فراخی بسیار بود
و اگر در ناقص بغرد آنچه گفتیم در [illegible] بود فصل دوازدهم در حکم برق
اگر درین ماه برق بسیار بود و غله و میوه‌ها خوب بود و بسیار بود اما از درختان
خوب و بی‌ضرر کار بسیار برخیزد و زکام و زلزله و سرفه درین سال بسیار بود
اما در آخر سال فراخی و ارزانی و نعمت تمام بود فصل سیزدهم در حکم صاعقه
اگر درین ماه صاعقه بجهد دلیلست جنگ و خصومت و آشفتگی ولایت
و غم و اندوه مردمان و هلاک چهارپایان و در درختان میوه‌دار آفت رسد
فصل چهاردهم در حکم باران سخت ببارد دلیل کند بر قتال و مبارکی احوال
ملوک بر رعیت باشند و خلق در طاعت و عبادت خویش مشغول
و غله و گیاه بسیار باشد و باد کمتر و ایمن باشد فصل پانزدهم در حکم تگرگ اگر درین ماه
تگرگ بسیار ببارد دلیل کند بر بیماریهای صعب و مرگ و خون گشتن

بسیار

بسیار و حاصله در ولایت بابل باران بسیار باشد و نبات زمین و گیاه
خوب باشد و کار پادشاه بابل نیکو بود و بر دشمن زیادتی کند فصل
شانزدهم در حکم باد زمین که سخت [illegible] دلیل بود بر [illegible]
و آشفتگی ولایت و تباهی و غم و اندوه و بدی حال مردمان آن ولایت
فصل هفدهم در حکم ملخ و کرم اگر درین ماه ملخ و کرم ببارد دلیل کند بر
بیماری صعب چون سرسام و برسام و ذات الجنب و مانند این
و مرگ چهارپایان و مردم در غم و اندیشه از بسیاری آشفتگی و تنگی بود
و از پادشاهان بر رعیت جور و ستم رسد فصل هژدهم در حکم غبار اگر درین ماه
غباری پدید آید دلیلست که مردمان فرومایه پدید آیند و پادشاهان
خراب جنگ کنند و پادشاهی از آن دیار خروج کند و بسیار
از مردم از لشکر او بمضرت رسند و در آن گاه ظفر پادشاه را بود و دشمن
مقهور گردد فصل نوزدهم در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی در آسمان پدید شود
دلیلست بر تباهی میوه‌ها و آفت کشت و غله و مرگ چهارپایان و خصومت
مردم با یکدیگر و خبرهای اراجیف از اهل بازار فصل بیستم در حکم [illegible]

اگر درین ماه باد سخت جهد دلیل است که مردم بزرگ هلاک شود و
خون ریختن بسیار بود و کمی چهارپایان الا گندم و جو بسیار ارزان بود
باب چهارم در حکم بانگ رعد اگر درین ماه بانگ رعد شنوند دلیل
بر جنگ و خصومت و خون ریختن و غم و اندوه مردم و قحط در ولایت
و در زمستان سرمای سخت بود و یخ و برف بسیار بود و چهارپایان
از سرما هلاک شوند **باب پنجم** در حکم بانگ زمین اگر درین ماه بانگ
از زمین بشنوند دلیل کند بر گرمی تابستان و کمی آبها و چشمها بود و
غم و اندوه و اندیشه و خصومت مردم با یکدیگر و نیز دلیل بود که
پادشاه داند یار هلاک گردد **باب ششم** در حکم لرزه زمین
اگر درین ماه زمین لرزه کند دلیل کند بر ابرها و باران بسیار بود
و مرگ مردم بزرگواری بود و اگر زمین لرزه بسیار کند در ولایت
روم قحطی بود و مرگ چهارپایان بسیار شود و درختان ضعیف گردند
خاصه لرزه زمین که روز بود و اگر بار زمین لرزه تگرگ بارد دلیل است که
در ولایت فارس مرگ بسیار بود و اگر از تگرگ و کمتر باشد دلیل بر بسیاری

ابر و باران

ابر و باران بود و همچنان در ولایت بابل و حران بود و پادشاه
مغرب را کار نیکو بود و بر دشمن ظفر یابد و شاه ایران را مقهور کند
و از آن ولایت بیرون آورد و اگر بار زمین لرزه ماه بسی و در تمام بود
دلیل کند که پادشاه بابل را بیم و زحمت بود از دشمنان و در ولایت
شام نیز خبرها از آن بود از بسیاری باران و خلل زیان شود و بیماری
مردم بود و اگر در وقت لرزه آواز شنود دلیل کند که در سال مردم
خشک و تشنه بود و باران بسیار بارد و اگر لرزد زمین بسیار شبه
دلیل است بر بسیاری مرگ و گرمای سخت در تابستان و تنگی
خلایق با یکدیگر بود **باب سیم** ایارده ماه تحویل آفتاب بجوزا خرم
بهار رومی حزوردین ماه و بفارسی خرداد ماه گویند آنکه ایار و شش
در جوزا سی و دو روز بود و چهارم از وی ستاره بطلمیس آید
و زنده فرو شود و در بیستم از وی ثریا برآید و اکلیل فرو شود
اما درین ماه بادهای خوش جهد و آبها صاف شود و نیل مصر
زیاده گردد و از هر لطیف بود و آفتاب پیش از غذا خوردن ملول بود

واز جرهای شور و سرکه و گوشت گاو و ماست کم بود و کم خوردن
نیکو بود **فصل اول** درحکم کسوف اگر ماه را کسوف بود دلیل است
که جرهای نو و حادثهای عظیم و رسمهای دیگر روی دهد و ملتهای
دیگر پدید اید و میوهها از درختان فرو ریزد و در ولایتها اشفتگی و جراحتها بود
و جرهای از حقیر بسیار بود واگر رنگ افتاب چون کسوف سرخ بود
جنگ و خون ریختن بسیار **فصل دویم** درحکم خسوف اگر درین ماه خسوف
در تمام حاشی بود دلیل است بر مرگ بسیار و در ولایت بابل و فارس
قحطی و تنگی باشد و باران بسیار ببارد و میوه و ماهی و مرغها
بسیار باشد خصوصا در ولایت کوهستان اما در حاشی [illegible] رسد
و خرسال غله ارزان شود بر اهل کوهستان زیادتی رسد
که بعضی حکمهای قدیم گفته اند که ترس و اشفتگی و درد سر و بیماریهای
صفراوی و درد چشم بود و در ولایت مغرب جنگ و خون ریختن
بود و در ولایت فارس مرگ پادشاه ان الولایت بود واگر
رنگ ماه چون خسوف سیاه بود مرگ زنان بود **فصل سیم**

درحکم کره

درحکم دائره افتاب اگر درین ماه دائره افتاب بود دلیل کند بر بسیاری
بر زوال او وراه زنان و فتنه و فساد مردمان بود و باران امسال
بسیار بیارد و بعد ازان احوال مردمان و رعیت نیکو بود و از پادشاهان
بر رعیت میل نیکو بود **فصل چهارم** درحکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه باشد
دلیل است بر جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار و کمی جو و گندم و حبوبات
و گرانی از نرخها **فصل پنجم** درحکم هلال اگر درین ماه هلال راست بود دلیل است
بر مرگ و بیماری مردمان و لاغری و هر که درین ماه و سال بیمار شود دشوار
برخیزد واگر جانب وی برخواسته بود دلیل کند بر فراخی نعمت و ارزانی
نرخها و احوال مردم نیکو بود واگر ماه [illegible] رود بود در خرسال ترکها
و بیمی بود و هر که درین سال بیمار شود خطرناک بود واگر [illegible] روز بود
پادشاه ان ولایت عزم جای دیگر کند و از لشکریان وی مردم بسیار بگریزند
و بعد ازان پادشاه دیگر بجای او نشیند **فصل ششم** درحکم ستاره گیسودار
اگر درین ماه ستاره گیسودار بیرون اید دلیل است که در ولایت روم
اشفتگی بود و در ولایت بابل مرگ بسیار بود و گرانی غله در چین و خطا بود

و باد و دمین و ارزانی نرخها و آسایش مردمان بود فصل هفتم
در حکم ستاره افتادن اگر درین ماه ستاره بیفتد دلیل کند که اهل عالم را بجا
و خصومت یکبار در افتند و بسیار مردم را رنج و هلاک رسد و اگر
ستاره بزرگ بیفتد خرابی در ولایت مشرق بود فصل ششم
در حکم قوس و قزح بود دلیل است که در ولایت روم تنگی بود و در بابل
مرگ بسیار بود و گرانی غله و تنگی باشد و در یمن و خطا خوشحالی بود
و اگر جانب مشرق بود دلیل کند که مرگ چهارپایان بسیار بود و باران و فراخ گیاه
بسیار بود و مخالفت پادشاهان بر نزدیکان و مقربان خود در ابر کینه کنند
و هلاک لشکریان بود و اگر جانب مغرب بود دلیل کند بر فتنه و رنج و بیم
در ان ولایت ظلم پادشاه بزرگ است و بسیاری باران و پادشاهان بر دشمن
خویش ظفر یابند و ایشان را مقهور کنند فصل نهم در حکم حربه
اگر درین ماه حربه در آسمان پدید آید جانب مشرق دلیل کند که غله و نبات
زمین بسیار بود و نم باران بسیار باشد فصل دهم در حکم سرخی اگر
درین ماه سرخی در آسمان پدید آید از جانب مشرق دلیل کند بر نبات زمین

دهد

و غله بسیار باشد و زیادتی ابرها بود خاصه در ولایت مشرق اما در جانب مغرب شغلی
دزدان و راه زنان بود و اگر جانب مغرب بود دلیل کند که انچه اقلیم در روم و ولایت
مصر و مغرب بود فصل یازدهم در حکم عجایب اگر درین ماه در آسمان
عجایب پیدا شود دلیل است که پادشاه انرا از خدمتکاران خصومت بود
اما ظفر پادشاه انرا بود و قحطی و تنگی در میان ناحیه عرب بود و مردمان در
تشویش باشند و صدر رسد فصل دوازدهم در حکم شخص اگر درین ماه در آسمان شخصی ها
پیدا شود دلیل است که مرگ و بیماری صعب بسیار بود و زمین لرزه بود و خارج
بیرون اید بر ملوک فتنه و جنگ بود و خونریزی و غم و اندوه مردمان بود
و مضرت بازرگانان از سبب دزدان و راه زنان فصل سیزدهم
در حکم رعد اگر درین ماه رعد بود دلیل کند که نم و باران بسیار بود اما بیماریها
صعب بود و مرگ بسیار بود و اگر غره این ماه در اید نور بود دلیل کند
مرگ چهارپایان بود و نعمت و غله بسیار بود و اگر در نقصان بود دلیل انست
بیماریهای صعب بسیار بود و اگر نه هنگام بغرد دلیل بر بسیاری گوسفند و گاو بود
و بسیاری باران بود و ارزانی نرخها و طعامها و خورشهای خوش

فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه برق بسیار بود دلیلست که اندرین سال
فتنه وخونریزی وحرب بسیار بود و بارانها منقطع شود از سبب دزدان ومفسدان
وکارهای زشت وفساد مردمان بود فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر درین ماه
صاعقه که آتش از برق جهد بسیار بود دلیل کند بر تباهی وبیم از سفران
از سبب دزدان وراهزنان وکمی غله ونبات زمین درین سال بود وبر درختها
مضرت رسد از تگرگ وتیر وبر جنس مردمان وچهارپایان نیز
مضرت رسد فصل شانزدهم در حکم باران اگر درین ماه باران
سخت بارد دلیل کند که پادشاه آن دیار بر رعیت بیداد کند وظلم
لشکریان بود بر رعیت در ولایت مغرب پادشاه بعضی از خاصان
وبعضی از اقوام وخویشان را هلاک کند واگر بجهد بارد دلیل کند
بر قحطی وتنگی طعام وغم واندوه درآن ولایت بود فصل هفدهم
در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ بارد دلیلست بر قحطی وتنگی ولایت
هندوستان ودر ولایت زنگبار خشک وقحط وشورش مردم بود وجور وستم
پادشاه بر رعیت بود وباران کم بارد ونبات وغله کم بود فصل هیجدهم
در حکم

در حکم خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ بارد دلیلست بر قحطی وتنگی و
در ولایت هندوستان ودر ولایت زنگبار خشک وقحط وشورش
مردم وجور وستم پادشاه بر رعیت وباران کم بارد ونبات وغله
کم بود فصل نوزدهم در حکم وزغ اگر درین ماه وزغ وکرم بارد دلیل کند
بر قحطی وتنگی در ولایت وگرانی نرخها وتنگی وغم بود واندوه مردمان
از جور پادشاه بود وتنگی مردم ومعیشت اندرین سال کمتر بود
فصل بیستم در حکم غبار اگر درین ماه غبار صعب پیدا شود دلیل کند بر تباهی
میوها از گرمی تابستان وکمی آبها ونبات زمین وغله وبیماریهای صعب
اما از پادشاهان بر رعیت عدل وانصاف بود وخرما ونهالها اندرین سال نیکو بود
فصل بیست ویکم در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی پیدا شود دلیل کند بر
تباهی میوها ومضرت بازرگانان از سبب دزدان وراهزنان
اما عدل ونعمت بسیار بود ومردی وبزرگواری درآن دیارها کم شود
فصل بیست ودوم در حکم باد اگر درین ماه باد سخت جهد دلیل بود که
نرخها ارزان شود وپادشاه آن ولایت با لشکر خود حرکت کند ومردم

ولشکرکش درانجا هلاک شود و خود در کحنه باز اید و بیماریهای گرم و یرقان
غالب شود الملات باشد **فصل سیم** در حکم تنک انهوا اگر
درینماه تنک از هوا شنوند دلیلست بر جنک و خصومت و خون کشتن
و مرگ مفاجات بسیار بود و افت میوها و تنگی مردم در معیشت
فصل بیست و چهارم در حکم بانگی که از زمین شنوند اگر درینماه بانگ از زمین
براید دلیلست که در میان ملوک جنک و خصومت بود و بیک طرف بود
دیرانو ولایت خرابی بسیار بود و مردم در غم واندوه و اندیشه باشند
فصل بیست و پنجم در حکم لرزه زمین اگر درینماه زمین بلرزد
دلیل باشد بر خصومت پادشاهان با یکدیگر و فتنه در ولایتها
و بیماریها و مرگ مفاجات خاصه در ولایت فارس و دهقانان و هندوستان
واگر زمین بلرزد در شب بود مرگ گوسفندان و گاوان بود و هلاکی
در ولایت بابل و خراسان و مرگ بزرگان و طفلان که از شکم
مادر بزایند و اگر باز زمین بلرزد بزرگ بود دلیلست بر خصومت و فتنه
و خون ریختن در میان پادشاهان و پادشاهی بزرگ کشته شود

و در کنار بابل

واگر باز زمین لرزه چرخ پیدا شود دلیل کند که پادشاهی ابر دشمن خود ظفر یابد و بیماریها
بسیار بود و میوها ارزان باشد و باران و نباتات زمین نیک بسیار باشد **باب چهارم**
در ماه حزیران اول تابستان افتاب در برج سرطان و برومی اردی بهشت
و بفارسی تیرماه گویند اما بدانکه حزیران سی روز بود روز نیم از روی ستاره
دبران براید و قلب فرو شود و در روز بیستم هنعه براید و شرطین فرو شود
و درین ماه پادشاهی خون کم شود و صفرا زیاده گردد و منفعت بود و کوشش غالبی
دواهای و شیر و ماست و غذاهای سرد و تر و خیار و کدو و تره بسیار باید خورد
و مشک و زعفران و کافور و انچه بدین ماند بسیار باید بوییدن تا باشد
فصل اول در حکم کسوف اگر درین ماه کسوف باشد دلیل ا
که مرگ مردی بزرگ باشد و در وقت روشنایی افتاب تمام بود
دلیل کند که پادشاه وقت از ولایت خود بولایت دیگر رود و جنگ کند
و در ان ولایت مقام کند **فصل دویم** در حکم خسوف اگر درین ماه
خسوف بود دلیلست در روز بر ترکهای سخت و ظفر بر
و جور و ظلم پادشاهان بر رعیت بود و در ولایت مغرب بیماریها

صعب چون یرقان و تبهای گرم و قرحه و خون ریختن بسیار باشد
و میوه‌های بسیار رسد و در ولایت کوهستان اگر در میان شب آن رنگ سرخ
گرفته بود دلیل کند که در ولایت فارس ملخ افتد اما زیان اندک کند
و اگر رنگ ماه قوت خوف سیاه بود ملخ بسیار بود اما زیان نکند
و گروهی از خرد و مسلمانان هلاک شوند و اگر رنگ ماه قوت خوف
سرخ باشد مرگ زنان بسیار بود **فصل سیم** در حکم دایره ماه
اگر درین ماه دایره حجاب بود دلیل است بر غم و ملحمان و زیادتی آبها
و چشمه‌ها و نیکویی کشت و نبات زمین و دیگر چیزها کمتر بود و چرها
و کفید اندک بود و چرت سال گرانی طعام بود و اندیشه مردم و تنگی
شفقت از کارها کمتر بود **فصل چهارم** در حکم دایره ماه اگر درین ماه
دایره ماه باشد دلیل کند که نم و باران بسیار باشد و آبهای چشمه‌ها
و نیکویی کشت و زراعت و نبات زمین نیکو بود و بهای و روغن و چرها
کمتر بود و زراعت آن پادشاهان انصاف بعید بینند **فصل پنجم**
در حکم الهلال اگر درین ماه هلال راست بر آید دلیل کند بر کمی باران و چشمه‌ها
و آبها

و اگر نیکان بر جوزا بود دلیل کند بر بیماری صعب و گرانی طعام و ترس در شهرها
و فساد در مردم و اگر با این ستاره باحربه در جانب مشرق پدید آید شود دلیل کند
بر خون ریختن مردم و کشتن و چیزها نیکو باشد **فصل ششم** در حکم ستاره
گیسودار اگر درین ماه ستاره گیسودار پدید آید شود دلیل کند که بیماری صعب باشد
و در ولایت عرب مرگ بسیار بود و اگر در جانب مغرب بود
مردمان با یکدیگر غوغا کنند و در ولایت فارس قحط و تنگی بود و
در میان مردمان اختلاف افتد و جنگ و خصومت کنند و در ولایتها
غله و نعمت بسیار بود **فصل هفتم** در حکم ستاره فتادن اگر درین ماه ستاره
بزرگی بیفتد دلیل است بر تشنگی سال و مرگ چهارپایان و فتنه‌ها و عقوبت
و بیکسی مردمان و مضرت بازارگانان و اگر ستاره بزرگ بار و شب نیا
بیفتد مرگ مردمان بزرگوار بود بر آن جانب بیفتد **فصل هشتم**
در حکم قوس و قزح اگر درین ماه قوس و قزح بجانب مشرق پدید آید دلیل است
که پادشاهان شهر و ولایت خویش را خراب کنند و مردمان را رنج و بلا
رسد و فتنه و خون ریختن بسیار بود و مرگ چهارپایان باشد و گندم و جو

وجو بها بسیار بود و توانگران و بزرگان شهرها رفت رسد و مضرت یابند
و پادشاهان از دشمن خویش هزیمت کنند ایران پادشاهان کمان قوت کنند
و با خرطو پادشاه وقت را باشد و جمله را هلاک کنند و اگر کمان مغرب
بود دلیل کند که شهرها خراب شود و جنگ و فتنه و خونریختن بسیار بود
و در میان مردم مرگ بسیار بود و در ولایت فارس و عرب قحطی بود

فصل نهم در حکم حربه اگر درین ماه بجانب مشرق حربه بینند
دلیل که در ولایت مشرق مرگ مفاجات بسیار بود و پادشاهان
از ولایت رمی شوند و با قومی بسیار حرب کنند و در میان عیب
از جنس باشد و بعد از آن پادشاه مقاتلت کنند و دشمنان خویش را
هلاک کنند و در ولایت فارس رنج و بیماریها پیدا شود و مرگ
کودکان بود و نباتات زمین در سال بسیار بود **فصل دهم**
در حکم سرخی اگر در یک ماه سرخی در آسمان جانب مشرق پیدا شود دلیل
بر شغب و جنگ و خصومت پادشاهان با یکدیگر و اگر جانب مغرب
پیدا شود آنچه گفتیم در ولایت مغرب بود **فصل یازدهم** در حکم عجایب

اگر ماه

اگر درین ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند بر کمی طعام و گرانی نرخها
و بیکسی مردم و شغب ولایت و مرگ چهارپایان و بودن غم و اندیشه
و مردم از شب در فزان و در راه زنان و ناایمنی ولایت و مضرت پادشاه بزرگان
خاصه در راه اول سال **فصل دوازدهم** در حکم شخص اگر درین ماه شخصی در هوا
پیدا شود دلیل کند که خبرهای از جنس غم و اندیشه و تشویش مردم
و هنگ خصومت پادشاهان با یکدیگر گشته شدن در میان جانب یکی
از ایشان و رسیدن رنج و مضرت بر رعیت **فصل سیزدهم** در حکم رعد
اگر درین ماه رعد بود دلیل کند که گروهی از بزرگان هلاک شوند
و در بعضی ولایت شغب مردم بود و اگر رعد سخت بود چنانکه بترسند دلیل کند
که در میان مردم جنگ و خونریختن بسیار بود چنانکه مردم شهرهای
دیگر بروند و بگریزند و اگر در غریدن رعد بزرگ باشد دلیل کند بر فراخی سال
و ارزانی نعمت و طعام و نرخها ارزان بود و اگر تو غریدن مارا بیند الوزن باشد
دلیل کند بر خشم و غضب خدی تعالی در ان ولایت و فساد و خصومت اهل آن
و اگر در غریدن ماه ناقص باشد دلیل است که آنچه گفتیم در سال آینده بود **فصل چهاردهم**

در حکم برق اگر درین ماه برق بجهد بسیار بود دلیل است که باران کم بود
و آب چشمه‌ها و رودها کم بود و غله و نبات بسیار بود و در زمین کمتر بود
و خبرهای اراجیف بسیار بود و در میان مردم اختلاف شود فصل یازدهم
در حکم صاعقه اگر درین ماه آتش از هوا ببارد دلیلست بر عداوت و حرب
ملوک با یکدیگر و بسیاری از لشکر وی کشته شود و نرخها گران گردد
و مردم با غم و اندوه و اندیشه و ناایمنی و تنگی در ولایت فصل دوازدهم
در حکم باران اگر درین ماه باران سخت ببارد دلیلست بر بیماری صعب
خاصه در حق اطفال کودکان و طعام در شکمها دردناک شوند و مردم
کسب و معیشت کم شود فصل سیزدهم در حکم باران تگرگ اگر درین ماه
تگرگ ببارد دلیلست که جنگ و فتنه و خون ریختن و ناایمنی در ولایت
و گرانی نرخها و طعام بود و غم و تشویش مردم و بیماریها و فساد بسیار باشد
فصل چهاردهم در حکم خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ ببارد دلیلست
بر کمی باران و بسیاری بیماریها و آفت غله و حبوبات بسیار باشد از بادها
هر رعیت و عدل و انصاف بود و کسب و معیشت فراخی بود فصل پانزدهم

حکم دریا

در حکم وزغ اگر درین ماه وزغ یا کرم ببارد دلیلست که اندرین ماه و سال کثرت
و رغبت را آفت رسد و نرخها گران گردد و قحطی و تنگی بود و غم و اندیشه
و کسب معیشت کم بود فصل بیستم در حکم غبار اگر درین ماه غبار صعب
در هوا پیدا شود دلیل کند بر خشکی سال و گرمی تابستان و کمی آبها و نبات
زمین و خبرهای اراجیف و شغلی در ولایت و خصومت پادشاهان با یکدیگر
و خون ریختن و منقطع شدن راهها از سبب دزدان و راهزنان فصل
بیست و یکم در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی از هوا پیدا شود دلیلست که پادشاهان
با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و فتنه در میان ایشان پیدا شود و بیماری
بسیار در مردم پیدا شود و خلق بسیار هلاک شوند و در میان ایشان نرخها
گران گردد و مردم در غم و اندوه باشند بیست و دوم در حکم باد اگر درین ماه
باد سخت بود دلیلست که در ولایت هندوستان و ترکستان قحطی و تنگی
بود و در میان مردم غم و اندوه بود و کشتیها در دریا غرق شوند فصل بیست و سیم
در حکم بانگ هوا اگر درین ماه بانگ از هوا شنوند دلیل است که بیماری صعب
و مرگ مفاجات و آفت میوه‌ها و بیکسی مردم و کمی معیشت و معاش و جنگ و خصومت

لشکری با یکدیگر اما باران بسیار ببارد و نبات زمین نیکو بود **فصل بیست و چهارم**
در حکم بانگ اگر درین ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل است بر فساد و کمی میوه‌ها
و نبات زمین و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و قتل و خون ریختن بسیار و نیز دلیل
کند که پادشاه بزرگوار هلاک شود و خبرهای از جنگ بسیار بود و مردمان
در غم و اندوه و اندیشه بوده باشند **فصل بیست و پنجم** در حکم زلزله از زمین اگر
درین ماه زمین بلرزد دلیلست که در زمین یونان کافران را جنگ و فتنه
و خصومت بود و خون ریختن بسیار بود و پادشاه ایشان هلاک شود و
میوه‌ها بسیار بود و مرگ زنان بود خاصه در خراسان بیشتر بود و ولایت
بابل خراب شود و اگر زمین لرزه در شب بود دلیل کند که شهری در ولایت
خراب شود و بسیار کس از معروفان پادشاه هلاک شوند اگر ماه کاستن
سی روز تمام بود و باران بسیار ببارد و ترس و بیم مردمان بسیار بود
و اگر سی کم روز باشد در ولایت فارس لشکر جمع شوند و ولایت مذکور
خراب شود و اگر درین ماه باران بسیار ببارد و غله و کشت بسیار بود و میوه
کم بود و یک پادشاه بشمشیر یک شهر را بستاند و دشمنان وی هلاک شوند

بیغم

باب پنجم تموز ماهی تابستان که اول شمس برج اسد و برومی ابوس
ترگوس و بفارسی مرداد ماه بدانکه ماه تموز سی روز بود نخستین از وی ستاره
جبهه برآید و نعایم فرو شود و در روز چهارم از وی ستاره ذراع برآید و بلده
فرو شود و در روز چهاردهم از وی ستاره ذراع برآید و بلده فرو شود و در روز بیستم
ثریا برآید و سعد الذابح فرو شود و درین ماه گرمی بسیار بود و هیچ چیز نفعها
بازگردد و منفعت کند و ابها سرد و نبات و طعامها سرد و تر خوردن و شرابها
فراخ گردد و چیزهای که سبک و لطیف چون گوشت دراج و بزغاله و طعامهای گوارا
و چیزهای سرد بوینده چون کافور و ماه ورد نیکو بود و پرهیز کنند از چیزهای
گرم و غذاهای غلیظ و جماع اندک باید کرد و حکیمان گفته اند که در اول این
و باران ماه تشرین اول را قبل تجربه نیکو پسندیده و داشتن آن علم
تجربه چنان است که پاره پنبه در برابر آسمان نهند و بامداد دیگر پاره بسنجند
اگر افزون تر از آن شود دخت خاصه بود در آن ماه نم باران هیچ نبود چنانچه
تجربه در شب بیست و هم ماه تموز از برای تشرین الاخر است و تجربه خرماه
بیست و ششم از برای کانون اول است و هم برین قیاس هر ماه را از این ماه

تموز بر ترتیب نگاه داشتن که این علم سخت پسندیده و خوب است و چون
کسی وی را فهم کند دریابد و همچنان تجربه دیگر است سخت نیکو و از برای
دانستن این علم تجربه دران علم چنان است که در اول تموز از هر تخمی که خواهند
بکارند از جو و باقلی اندک اندک در تغار زرگ بکارد و لیکن وی را شب در آسمان
رها نکنند تا شانزدهم ماه تموز بگذرد و چون شب هفدهم تموز بود آن تغار را
در زیر آسمان بنهند تا نور ستارگان بروی افتد آنگاه بامداد در تغار نگاه کنند
از هر چه از تخمها رسته و تر و تازه بود یا زرد گشته بر آید آن چیز در آن سال ده
نخواهد بود و چون ندرسته و اگر داند رسته سال دیگر نگاه دارند و آنچه
پاکیزه بود دلیل است که در سال آینده آن تخم پسندیده و نیکو بر آید و چون
بنهند و چند آنکه خواسته باشند بکارند و از غله فایده یابند بفرمان
خدای تعالی و اگر شب هفدهم این ماه ابر باشد و شب هجدهم نیز باران
و شب بیست و پنجم ماه نیز بادهای مختلف بجهد **فصل اول** در حکم کسوف
اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیل کند که بهرامی که نزدیک فارس اند
با پادشاه خود مطیع شوند و اهل روم و ترکان در میان ایشان حیلت و مکر سازند

و اندرین سال

و اندرین سال مرگ بسیار بوده باشد و بهایم کم شوند و نبات زمین و گیاه
کمتر روید **فصل دویم** در حکم خسوف اگر درین ماه خسوف ماه بود دلیل کند
که درین سال باران بسیار باشد و ابرها و شبنمها فراوان بود و گندم و جو
بسیار بود و ماهیان و مرغان آبی کمتر بود و مردمان را از گرما دلتنگی و
مضرت رسد و اگر در نیم شب گرفته بود پادشاهی دشمن خود را هلاک کند
و خون ریختن و مرگ بسیار بود و اگر نزدیک صبح گرفته بود مرگ چهارپایان
بسیار بود **فصل سیم** حکم دایره آفتاب اگر درین ماه آفتاب
دایره بود دلیل کند که مرگ پادشاه دران شهر بود و آشفتگی ولایت و غم
و اندیشه مردم بود و رنج و ترس از دزدان و راه زنان و مضرت بازرگانان
که در سفر باشند و گرانی بهاء و شبنمها **فصل چهارم** در حکم دایره ماه اگر درین ماه
دایره ماه بود دلیل است برابر و نم و باران و نبات زمین خوب بود و گیاه
هم و مرگ چهارپایان و شتر و مرغان بسیار بود و خبرهای از جمع و گوشت
مردمان با یکدیگر **فصل پنجم** در حکم ماه نو اگر درین ماه هلال باریک بر آید در
که نم و باران بسیار بود و اگر یک جانب وی برخواسته بود دلیل کند

بر هرگ شریفان و ارزانی طعام بود و ارزانی نرخها بود و اگر یک طرف ماه
حقه باشد دلیلست بر گرانی نرخها و طعام و اگر هر دو باشد و اگر هر دو کور باشد
البته ان سال مبارک و پسندیده بود **فصل ششم** در حکم ستاره کیسودار
اگر درین ماه ستاره کیسودار براید دلیلست بر فساد هوا و بیماریها و علتهای
صعب و اگر با ستاره ناگاه نهان شود دلیلست که مردمان انجا
کاری کنند که پیش حق تعالی ناپسندیده بود و علامت خشم و عقوبت
حق سبحانه و تعالی بوده باشد و پادشاه ان ولایت هلاک گردد و مرگ
چهارپایان بسیار بود و اگر ستاره کیسودار را بینند که در روشنایی
وی کا چون ستاره زهره باشد دلیل کند که ان شهر را ترس و خطر باشد
فصل هفتم در حکم ستاره فتادن اگر درین ماه ستاره بیفتد
دلیل کند بر بلا و فتنه و رنج مردمان انولایت و خصومت پادشاهان با یکدیگر
و قتل و خون ریختن بسیار و قحط و تنگی بسیار بود و اگر ستاره بزرگ
بیفتد دلیل کند بر هلاک پادشاهان بزرگ از انجانب که ستاره افتد
فصل هشتم در حکم قوس و قزح اگر درین ماه قوس و قزح بینند بجانب شرق
دلیل کند

دلیل کند که غله و نبات ارزانی نیکو بود اما جنگ و خصومت پادشاهان شرق
بود و ولایت مصر بغارت رود و باخر صلح کنند و اگر بجانب مغرب بوده باشد
دلیل است که مرگ چهارپایان و گوسفندان بود **فصل نهم** در حکم حربه
اگر درین ماه حربه بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند که مرگ چهارپایان
و گوسفندان بسیار بود و باران بسیار بارد و طعام اندک بود و دد و
دام و شیر و ببر و خرس اندرین سال بسیار بود و مردمان را ضرر رسد
خاصه در کوهستان اما در اخر سال گرگ و شیر و ببر هلاک شوند و مردم
از زحمت ایشان برهند و اگر بجانب مغرب بینند دلیلست که در جانب
مغرب گفتگو و خصومت بسیار بود و در ولایت مغرب پادشاه اسلام
با پادشاه دیگر خصومت کند و خون کشتن بسیار بود اما عاقبت نصرت
پادشاه اسلام را بود و کافران مقهور گردند **فصل دهم** در حکم سرخی
اگر درین ماه سرخی در اسمان پیدا شود از جانب مشرق ابر و باران بسیار بود
و اگر در شب سرخی پیدا شود پادشاه بزرگ بمیرد و اگر بجانب مغرب بیفتد
انچه گفتیم در ولایت مغرب بود **فصل یازدهم** در حکم عجایب اگر درین ماه

عجایب از آسمان پیدا شود دلیل کند که زنان آبستن هلاک شوند
و بچه بسیار افتد و راهها از دزدان و راه زنان ایمن شود **فصل**
دوازدهم در حکم شخص اگر درین ماه شخص در آسمان پیدا شود دلیل کند
بر هلاک شخص کاندران دیار پدید آید و بسیار خرابی کند و غم
و اندوه مردم بود و قحطی و تنگی و ناایمنی بود اهل کوهستان را از پادشاه
جور و ستم رسد **فصل سیزدهم** در حکم رعد اگر درین ماه رعد سخت بجهد
دلیل است که در سردی آبی بود و میان این ماه درختان را آفت رسد
و اگر بوقت غروب این ماه نماید آشکار باشد دلیلست بر برگ بسیار و کمی علفها
و میوهها و اگر ماه ناقص آشکار باشد دلیل آنچه گفتیم در یکساله بود و غله و نبات
زیان بسیار بود و گیاه کمتر باشد **فصل چهاردهم** در حکم برق اگر درین ماه
برق بجهد دلیلست که قتل و ریختن بسیار بود و مردمان آن دیار در غم
و اندیشه باشند و [illegible] بسیار بود و اما غله و نبات زیان و حبوبات
و باران بسیار بود **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه اگر درین ماه آتش از هوا آید
دلیل کند بر بیماری صعب و قحطی و تنگی و ملخ بسیار و خون [illegible] و در کسی افتد

مردم

مردم و خرابی در اهل بازار بسیار بود **فصل شانزدهم** در حکم باران سخت
ببارد دلیل بر فساد کشت و کار و گرانی نرخها و تباه شدن حبوبات
و میوههای مردم را رنج رسد و کشتیها در دریا غرق شود و در ولایت فرنگ
فصل هفدهم در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ ببارد دلیلست که جنگ و [illegible]
و خون ریختن مردم با یکدیگر بود و گرانی نرخها و قحطی و تنگی و خبرهای اراجیف
بسیار بود **فصل هیجدهم** در حکم خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ ببارد دلیلست
بر مرگ چهارپایان و شغلی در ولایت مشرق و پادشاه بزرگ در آن ولایت
هلاک شود **فصل** نوزدهم در حکم برف و کرم اگر درین ماه برف و
کرم ببارد دلیل کند بر فساد کشت و گرانی نرخها و شغلی ولایت و غم
و اندوه رعیت از جور پادشاه و زیان کاسبی بازارگانان **فصل بیستم**
در حکم غبار اگر درین ماه غباری صعب از هوا پدید آید دلیلست بر جنگ و فتنه
و خشکی سال و کمی آبها و نباتات زیان و خسران بازرگانان باشد و در شهرها
از آتش فتنه رسد و متاع مردمان بسیار بسوزد و زلزله زیان و ناایمنی باشد
فصل بیست و یکم در حکم تاریکی هوا اگر درین ماه تاریکی در هوا پدید آید شود

دلیلست که مرگ و بیماری مردم و قحط و تنگی پیدا شود و خشکی و حصوت
و خون ریختن و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و خبرهای از حیف و غم
و اندیشه مردم بسیار بود **فصل بیست و دوم** در حکم باد اگر درین ماه باد شخت باشد
دلیل است که در ولایت مغرب قحطی و تنگی باشد و مردم آنجا از گرسنگی
هلاک شوند و مرگ چهارپایان بسیار باشد و نبات زمین و کشت از کرما
و باران کمتر بود **فصل بیست و سیم** در حکم میغ اگر انبوه شود دلیلست بر بیماری
صعب و مرد بزرگواری اندران ولایت هلاک شود و در سال تنگی
سخت بود و از دزدان و راهزنان شغلی و بیم بود و مردمان در غم
و اندیشه باشند **فصل بیست و چهارم** در حکم بانگ از زمین اگر درین ماه
بانگ از زمین شنود دلیلست که مخالفت و خصومت ملوکان یکدیگر
و تنگی طعام و گرانی نرخها و شغلی ولایت و نهایت غم و اندیشه
مردم و زیان تجار از سبب دزدان و راهزنان بود **فصل بیست و پنجم**
در حکم زمین لرزه اگر درین ماه زمین لرزه بود دلیل کند بر مرگ بسیار و ترس
و بیم آن ولایت و اگر با زمین لرزه رعد بود دلیل کند که در آن ولایت پادشاه
بزرگواری

بزرگواری هلاک شود و بسیاری از شهرها خراب شود و محنت و بلا مردم آن ولایت بود.
و اگر زمین لرزه در شب بود دلیل کند که پادشاه مصر هلاک شود و در زمین بابل
و خراب آن ناحیه شر و فتنه و خون ریختن بسیار بود خاصه در ترکستان **باب ششم**
ماه آخرین تابستان بزبان رومی اعسطوس و بفارسی شهریور ماه
آفتاب در برج سنبله بود که این ماه سی و یک روز بود و روز یازدهم
از وی ستاره برآید و سعد بلع فرو شود و روز بیست و چهارم از وی فرغ
جبهه برآید و سعد السعود فرو شود و درین ماه بویهای سخت و اختلال
تحلیل کم شود و زکام بجنبد و بادهای شمال در شب بجنبد غذای این وقت
گوشت بزغاله و ناردان و کدوی تر و خیار و دوغ آب و ماست
موافق بود و بوهای ریحان و آب گل نیکو بود و جماع اندک باید کرد
و پرهیز باید کرد از خیرهای گرم و داروی مسهل شاید خوردن و حکمای قدیم
گفته‌اند که در آمدن این ماه تجربی نیکو بود و پسندیده است تا بدانند
که درین سال کدام وقت خواهد آمدن و دانستن این علم تجربی حاجت است
که روز هفدهم این ماه تا بیست و ششم و یکی هر روز پیش از نماز دیگر تا شب خوابی

تا سحر خواهی با آسمان نگاه کند اگر بیند هم ماه در آسمان ابر بود بداند
که در دهه اول ماه تشرین اول نخواهد باریدن و کشت و غلات نیکو خواهد بود
و اگر نماز خفتن تا نیم شب ببیند بداند که از ماه تشرین اول باران بیارد
و اگر نیم شب تا سحر ببیند بداند که در دهه آخرین ماه تشرین اول بیارد و بعد از آن
وقت خزان باشد برای تجربه حاجت باشد هر چه این نگاه دارد [illegible]
این تجربه پسندیده است **فصل اول** در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف
آفتاب بود دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ و تنگی ولایت و شورش مردم
و غله و نبات پسندیده بود و نرخها میانه بود و بازرگانان را مضرت رسد
از دزدان و کاه و زنان **فصل دویم** در حکم خسوف اگر در این ماه خسوف بود
دلیل کند که پادشاه او لایت فرزند خود در است تا نتیجه بزرگان خود در گذشته و شکر
بزرگان با کافران جنگ کنند و مظفر شوند و در ولایت بابل خوارج
در آیند و پادشاه بابل جنگ و خونریزی بسیار کند و اهل بابل را مضرت رسد
و عاقبت پادشاه بابل بر دشمن غلبه کند و هلاک کند و باران بسیار بود
و در زمستان سرد بود و برف و یخ بسیار بود و اطراف شام خوارج غلبه کنند و عاقبت

دست

دست پادشاه شام را بود و دشمن را مقهور کند و زنان حامله زیان کنند
و اگر نیم شب یا نزدیک صبح بود کشت و غله نیکو بود اما قدری تشویش بود
فصل سیم در حکم دایره آفتاب اگر در این ماه دایره آفتاب باشد دلیل کند
که اهل شام و ولایت تنگی و فتنه بود و مرگ چهارپایان و ارزانی نرخها
و نعمت بود و در میان عرب تیر خلاف و عماری بود و معیشت کم بود **فصل**
چهارم در حکم دایره ماه اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند بر زیادتی چهارپایان
و چارپایان کوهی بسیار هلاک شوند و ماهی و مرغان بسیار باشند و ایمنی کم بود
و نبات زمین و حیوانات بسیار بود **فصل پنجم** در حکم ماه نو اگر در این ماه
هلال سرخ بر آید دلیل کند بر بسیاری آبها و اگر [illegible] از خوشی بود در تنگی
غله و نبات بود و اگر در ماه محرم بود پادشاه بزرگ هلاک شود و [illegible]
ولایت بود و اگر هر دو جانب وی [illegible] بود قحط و تنگی و مرگ چهارپایان بود
فصل ششم در حکم ستاره نیکودار اگر در این ماه ستاره نیکودار بر آید
دلیل کند که دو پادشاه در عراق جنگ کنند و بسیاری از لشکریان کشته شوند
اگر [illegible] مغرب بیند در ولایت فارس و کرمان تا سال قحط و تنگی بود

و مردمان در بلا و محنت باشند و بیماریها صعب بود و اگر درین ماه علامت
تگرگ بسیار بود در خراسان نرخها ارزان گردد فصل هفتم
در حکم ستاره افتادن اگر درین ماه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند
بر مرگ پادشاه آن ولایت و جنگ و خصومت مردمان با یکدیگر
و ماهی مردم اکثر ارزان و مراد زنان و حبوبات بسیار بود
فصل هشتم در حکم قوس و قزح اگر درین ماه قوس و قزح در جانب مشرق
پیدا شود دلیل کند که در ولایت مشرق و یا جای خیت و قحط و تنگی
بود و اگر بجانب مغرب بیند دلیل کند بر جنگ و خصومت آن ولایت و پادشاه
آن ولایت کشته شود و قحط و تنگی در آن ولایت بود و بیماری صعب بود
فصل نهم در حکم جره اگر درین ماه جره بجانب مغرب بر آید دلیل کند
که درین سال گرگ و شیر و نوع و خرس و پلنگ ضرر بمردم بسیار رسانند
و زیان رسانند و چارپایان را هلاک کنند و در دریاها تهاجر آب باید
بسیل مردم را از دزدان مضرت رسد و مردمان شهر و ولایت
با هم ناسازگاری کنند اما عاقبت کار نیکو بود فصل دهم در حکم سرخی
اگر در ماه

اگر درین ماه سرخی بجانب مشرق بیند دلیل کند که در زمستان سرما سخت بود
و برف و یخ بسیار بود و اگر بجانب مغرب بیند فتنه و جنگ و خون ریختن بود
بجانب مغرب و خبر پادشاه مغرب ظفر یابد و دشمن را هلاک کند فصل
یازدهم در حکم شخص اگر درین ماه شخص در هوا پیدا شود دلیل کند بر غم و اندیشه مردم
و خبرهای [illegible] صعب بود و پادشاه آن ولایت هلاک شود و بسیار رنج و بلا و فتنه
باهل روستا رسد و عیاران از صلح و ایمنی پدید آید فصل دوازدهم در حکم عجایب
اگر درین ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند بر بیماریهای صعب و مرگ بسیار بود
و غم و اندوه و ترس و بیم مردم و فتنه و شغلی خاصه در ولایت بابل بود و ملخ و درخت
و حبوبات بسیار بود فصل سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد غرد خاصه
در اول ماه دلیل کند بر نبات زمین و درختان میوه نیکو بود و بیماریها
گرم و خشک بسیار بود و ترس و بیم و بلا و رنج مردم بود و اگر در آخر ماه بانگ آن
شنود دلیل کند در آن سال بیماریها صعب و قحط و تنگی بود و مالها و بارها
ارزان بود و ارزان و مراد زنان زیاد کار باشد فصل چهاردهم در حکم برق اگر
درین ماه برق بسیار درخشنده بود دلیل کند که غم و اندیشه و تشویش مردم

وخبرهای اراجیف بود و پادشاه دنیا را هلاک کرده و بیمار شود از آن و دزدان
و راه زنان دست یابند و شغبی در ولایت افتد **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه
اگر درین ماه آتش در هوا بینند دلیل کند که خشکی و خصومت و خونریزی بسیار بود
و در زمستان سرما سخت بود و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و ترس و بیم
و ناامنی بود **فصل شانزدهم** در حکم باران اگر درین ماه باران سخت بارد
دلیل کند بر زیادتی آبها و چشمها و غلها و حبوبها و بیماریها صعب بود و مرگ
چهارپایان بود و نرخها گران گردد و بر مردم علتها پدید آید **فصل هفدهم**
در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ بارد دلیل کند بر گرانی نرخها و بیماریها و قحطی
و شکی و جنگ و فتنه و خونریزی و مرگ ناگاه و شغب و ناامنی بود و
احوال مردم و ظلم پادشاه بر رعیت بسیار بود **فصل هیجدهم** در حکم کاسیخ
اگر درین ماه کاسیخ بارد دلیل کند که قحطی و شکی در ولایت مصر و ترک
بود و ناامنی از سبب دزدان و راه زنان و بازارگانان را غم و اندیشه
بسیار بود **فصل نوزدهم** در حکم وزغ و کرم اگر درین ماه وزغ و کرم از هوا
بارد دلیل کند بر جنگ و خصومت پادشاهان بیکدیگر و اندیشه مردم و علتها و
وغلها

وغلها و آفت کشت و زرع بود و گرانی نرخها بود و حصه در آن **فصل بیستم**
در حکم غبار اگر درین ماه غبار صعب بود در هوا دلیل کند بر خصومت و خشکی سالی
و تنگی آبها و آفت زمین و خسران بازرگانان بود و در شهرها از آتش آفت
رسد و بسیار متاع مردمان بسوزد و لرزه زمین و ناامنیها بود **فصل بیست و یکم**
در حکم تاریکی هوا اگر درین ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند که مرگ ناگاه
در میان مردم و قحطی و شکی پیدا شود و جنگ و خصومت و خونریزیها و
مخالفت پادشاهان با یکدیگر و خبرهای اراجیف و غم و اندیشه مردم
فصل بیست و دوم در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت بجهد دلیل کند که
در ولایت مغرب قحطی و شکی بود و مردم در آنجا از گرسنگی هلاک شوند
و مرگ چهارپایان بسیار بود و نبات زمین و کشت از تگرگ و باران گم شود
فصل بیست و سیم در حکم نمک از هوا اگر درین ماه نمک از هوا ~~اگر درین~~ باریده شود
دلیل کند بر بیماریهای صعب و مردم در آن ولایت بزرگ هلاک شوند و در
ایام زمستان سرمای سخت شود و از دزدان راه اندیشه و بیم بود و مردم
در غم و اندیشه بوده باشند **فصل بیست و چهارم** در حکم ... از هوا فرو ریختن شود

دلیل کند که پادشاه آن دیار را کشتن بود باید در ان ولایت مضرت
و خرابی کند و جز پادشاه ظفر یابد و ولایت را مقهور کند و زمین لرزه بود هم
فصل پنجم در حکم زلزله زمین اگر درین ماه زمین لرزه بود دلیل کند بر بیماری
و هراس و غم و تشنگی و اندیشه و اندوه مردمان اندیار را و اگر بار لرزه
زمین رعد نبود زمستان سخت بود و در ولایت بابل و ما وراء النهر خونریزی
بود و اگر زلزله در شب باشد طعام و نعمت بسیار بود و لشکر پادشاه ولایت
خروج کند و پادشاه ولایت خروج کند و پادشاه ولایت را مضرت
بسیار رسد و تباهی در سبب در فراغ و راه زنان و عیار بسیار باشد
و خون ریختن بسیار بود و بعد از ان تباهی در صلح پیدا شود و ولایت نیکو بود
باب ششم در ماه ایلول اول و بفارسی خزان گویند آفتاب برج
میزان رود و حی استوا کند و روز و شب بدانکه ایلول سی روز بود و در روز پنجم ازین ماه
ستاره زهره بر آید و بعد از چند فرو شود و در روز دهم ازین ماه فرغ
و فرغ المقدم فرو شود و درین ماه هوا خوش شود و پادشاه بود ابتدا کند
و حلوا خوردن و حجامت کند از وی بسهل خوردن و انواع حلواها و گوشتها کم

و گوشت بریان خوردن مضرت نیست ولیکن باید اندک باید و بویهای
خوش اندک بکار باید داشتن و خیار اندک باید خوردن فصل اول
در حکم کسوف اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیل کند که مردی بزرگ را
هلاک شود از سبب ان جنگ و فتنه بسیار بود و لشکر بسیار کار شرق
برونند و پادشاه بیگانه قرار نماید و اگر آفتاب وقت کسوف سرخ بود در ولایت
جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار بود فصل دوم در حکم خسوف اگر
درین ماه خسوف نماید دلیل است بر صلاح احوال پادشاه و بسیاری میوه‌ها
و نبات زمین و ملخ بسیار بود اما زیان نکند اگر درین ماه وقت خسوف
رنگ ماه سرخ بود آمیختن و باران بود و درد چشم بسیار بود و اگر در نیم شب گرفته بود
دلیل کند بر بیرون آمدن خوارج و جنگ و خون ریختن اما ظفر پادشاه را بود
و لشکر خوارج منهزم شوند و بسیاری از ایشان کشته شوند و میوه و جو و گندم
نیکو بود و بعضی حکما گفته اند برکت آبها و بارانها و چشمه‌ها و استادن آب بود و غایتها
و در ولایت مغرب جنگ و فتنه و خون ریختن عظیم بود و اگر گرفتگی
صبح گرفته بود و ستاره بزرگ نشان بر آمده باشد پیر پادشاه و پدر خود در گذشت

فصل سیم در حکم دایره آفتاب اگر درین ماه دایره آفتاب بود
دلیلست که پادشاه در جنگ کشته شود و در میان لشکر قتل و فتنه و خون ریختن بود
و در ولایت شغلی و گرانی طعام بود و خبرهای نیکو بشنوند و ایمنی بود و پادشاه
فصل چهارم در حکم دایره ماه اگر در ماه دایره ماه بود دلیل کند بر کمی
آبها و رودها و چشمها و کاریزها و میوها بسیار بود و کشتیها در دریا غرق
شوند و نبات زمین میانه بود و ملخ بسیار بود و لیکن زیان نکند **فصل پنجم**
در حکم ماه نو اگر درین ماه هلال در راست براید دلیل کند بر ارزانی نرخ و رسن ... باشد
و اگر بجانب چپ ماه برخاسته بود دلیلست بر تندرستی و سلامتی مردم و خوب
و معیشت مردمان نیکو بود و ارزانی نرخها **فصل ششم** در حکم ستاره دنبالدار
اگر درین ماه ستاره دنبالدار براید بجانب مشرق دلیلست که در ولایت فارس
جنگ و فتنه و خون ریختن بود و در زمین مغرب بسیار بود و دشمن هلاک شوند
و بسیار از مردم کشته شود **فصل هفتم** در حکم ستاره اگر درین ماه ستاره
بزرگ بیفتد شغلی و تشویش مردم بود **فصل هشتم** در حکم قوس قزح بجانب مشرق
دلیل کند که در ولایت فارس جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار بود و در میان پادشاه

مشرق

شرق و قیصر روم جنگ و خصومت افتد و ظفر پادشاه مشرق را باشد
و بسیار از مردمان هلاک شوند و در ولایتها علت بسیار بود و در میان پادشاه
بابل جنگ و خون ریختن بود و اگر بجانب مغرب بینند بر بسیاری میوه و خرما
ارزان بود و نبات و گیاه زمین بسیار بود و در ولایت جنگ و خون ریختن بود
از جهت دزدان و راه زنان **فصل نهم** در حکم حربه اگر درین ماه حربه
در آسمان بجانب مشرق بینند دلیلست که در میان مردم اندیار جنگ
و فتنه و خون ریختن بود و اگر بجانب مغرب بود اندرین سال باران
بسیار بارد و مردم آن دیار ایمن و ساکن بوده باشند **فصل دهم**
در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی در هوا پدید شود دلیلست بر قحطی و تنگی
طعام بود و خون ریختن در همه ولایتهای مشرق بود و اگر بجانب مغرب بینند
دلیل کند که انچه گفتیم در ولایت مغرب و لیکن در [illegible] مردم اصلح [illegible]
و خیر و ایمنی پدید اید و مردم در ان تابستان از رنج رسته و از پادشاهان بزرگ
عدل و انصاف بود **فصل یازدهم** در حکم عجایبات هوا اگر درین ماه
عجایب پیدا شود دلیل کند که درین [illegible] مردم هلاک شوند و عیب [illegible] پادشاه

رنج رسند و بیرون لات کنند که پادشاه بزرگواری در آنجا سبب هلاک شود
فصل دوازدهم در حکم شخص اگر درین ماه شخصی در هوا پیدا شود دلیل کند که
اندرین سال بسیار جنگ و خصومت و خونها ریختن در میان لشکر و ایران
و مردمان و اهل روستا را رنج رسد و پادشاه بزرگواری در بیماری هلاک شود
فصل سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بغرد دلیل کند بر برف و شراب
و اگر جماعتی شراب کهنه خورد بیمار شود و علت پدید آید و کمی غلها و حبوبها
بود خاصه در اول ماه و اگر در پنجم ماه رعد بغرد و ماه زاید نو بود دلیل کند
بر بیماریهای گرم و خشک و یرقان و مرگ کودکان و اگر در دهه اول
بغرد دلیل کند بر ابر و باران و مرگ چهارپایان دشتی و اگر در دهم ماه
بغرد زنان آبستن را شکم از بچه خالی شود و درختان میوه دار در فرشود
و اگر در شانزدهم این ماه بغرد دلیلست بر مرگ حیوانات و جرات [illegible]
و غله را آفت رسد خاصه در اول سال و اگر در بیستم این ماه بغرد دلیلست
بر مرگ چهارپایان و جانوران و بسیاری غله و انگور و زیتون و برگ [illegible]
و صلح لشکریان و لایت و بسیاری باران و ارزانی نعمت و اگر در خرداد

باد

و دلیلست که ماهی و مرغان بسیار بود و ایمنی راهها و سلامتی کاروان
و کسب و فایده بازارگانان بود **فصل چهاردهم** در حکم برق اگر درین ماه
برق بجهد دلیل کند بر قتل و خون ریختن بود و مردمان اندر غم و اندیشه
باشند و خبرهای اراجیف بسیار بود **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه و آتش اگر پیدا شود
دلیلست بر قلت باران و نبات زمین و کمی آبها و مرگ گوسفندان و بیماری
از ضعف و تبهای محرقه و بیکسی و دم بود از ستم پادشاهان بر رعیت خاصه
در حدود شمال **فصل شانزدهم** در حکم باران سخت اگر درین ماه باران
سخت ببارد دلیل کند که زیادتی غلهها و کشتها و زراعتها و کثرت معیشت
مردمان بود و اگر باران بحد ببارد دلیل کند بر ترس و بیم و اندیشه و در مردمان
دیار دیر دلیل کند بر بیماریهای صعب و پادشاهان بزرگ بمیرند و معیشت
مردمان کم بود و از زراعت غله و نبات زمین بود **فصل هفدهم** در حکم تگرگ
اگر درین ماه تگرگ ببارد دلیل کند بر بیماری صعب و پادشاه بزرگ بمیرد و معیشت
مردمان کم بود و از زراعت غله و نبات زمین نیکو بود **فصل هیجدهم** در حکم خاک سرخ
اگر درین ماه خاک سرخ ببارد دلیلست بر خشکی سال و کمی باران و کشتها

و غم و اندیشه رعیت از ظلم پادشاهان و شغب ولایات و مرگ
چهارپایان و کمی غله و نبات زمین **فصل نوزدهم** در حکم ورنغ اگر درین ماه
ورنغ یا گرم بارد دلیل کند بر بیماری و علتهای صعب و مرگ مفاجات
و خصومت ملوک با یکدیگر و بکشتن مردم با یکدیگر و بکشی مردم و مضرت
اهل تجارت و مرگ کودکان خاصه در آخر سال **فصل بیستم**
در حکم غبار اگر درین ماه غبارهای صعب پدید آید دلیل کند بر جنگ و خصومت
مردمان با یکدیگر و سختی زمستان و غله و حبوبات زمین بسیار باشد در آن سال
فصل بیست و یکم در حکم تاریکی در هوا اگر درین ماه تاریکی در هوا پدید آید
دلیل کند بر حرکت پادشاهان آن ولایت و رنج و شغب و نمامی نیکی کسی
بازرگانان و خبرهای از جنوب **فصل بیست و دوم** در حکم باد سخت اگر درین ماه
باد سخت بجهد دلیلست که اندرین سال بسیار از مردمان بزرگ
و مهتران مصروف شوند و اندران سال هلاک شوند و غم و اندیشه
و تشویش مردم بسیار باشد اما غله و نعمت بسیار بود و بازرگانان را
مضرت رسد از سبب دزدان و راه زنان و خبرهای از جنوب بسیار بود

در حکم بانگ

در حکم بانگ از هوا اگر درین ماه بانگ از هوا شنود دلیلست که درین سال
مردی بزرگ هلاک شود و بیماریهای صعب پدید آید و بازرگانان را
مضرت رسد از سبب دزدان و راه زنان و خبرهای از جنوب بسیار بود
فصل بیست و سیم در حکم بانگ از هوا اگر درین ماه بانگی از هوا شنوند دلیلست
که درین سال مردی بزرگ هلاک شود و بیماریهای صعب پدید آید و بازرگانان را
مضرت رسد از سبب دزدان و راه زنان و خبرهای از جنوب بسیار بود و مردم
در غم و اندیشه اندازد **فصل بیست و چهارم** در حکم بانگ از زمین اگر درین ماه بانگ
از زمین شنوند دلیل کند بر جنگ ملوک و شغب ولایات و غم و اندیشه مردم
و خوف و بیم بود اما غله بسیار بود و خبرهای از جنوب بسیار بود **فصل بیست و پنجم**
در حکم لرزه زمین اگر درین ماه زمین لرزه بود دلیلست بر آنکه طعامها
گران و حبوبها کم شود و اگر زمین لرزد در ماه تا زمان بود دلیل کند بر بسیاری
کودکان و گرانی نرخها و اگر تا زمان بیست و نه روز باشد سختی و بادهای
و بیماریهای عظیم باشد و اگر زمین لرزه در شب بوده باشد دلیلست
بر نعمت و برکت زمین و باران و ابرها بسیار بود در ولایت هند و ترکستان و ترک

و بیماری و مرگ بسیار باشد و باد جنوب آن بکند که وزد **باب هشتم**
ماه تشرین الاول میان خزان رومی اکتوبر است و بفارسی آبان ماه گویند
آفتاب به برج عقرب بود آنکه تشرین الاول سی و یک روز باشد و روز در
دوم از وی ستاره عوا بر آید فرغ المقدم فرو شود و در روز یازدهم
از وی سماک بر آید و رشا فرو شود و در اول این ماه باد صبا از مشرق بر آید
و در روز بیست و نهم از وی غفر بر آید و شرطین فرو شود و درین ماه باد مغرب بسیار باشد و حرارت غریزی قوی شود و حاجت شود
فصد کردن و حجامت کردن و مسهل خوردن و کار شریعت کردن
و گوشت لطیف خوردن و انار ترش خوردن و میوه خوردن منفعت کند
بعد از طعام آب اندک باید خوردن منفعت کند و حمام اندک باید رفت و از ریاضت
و حکمای قدیم گفته اند اگر اول این ماه یکشنبه بود تابستان گرم باشد
زمستان سخت نیک بود
و گاو و گوسفند و ماهی و مرغ بسیار باشد و اگر روز دوشنبه باشد زمستان
و روغن
خشک بود و درختان میوه دار و کشت را آفت اندکی رسد و بیماریها در
بسیار بود و برنج را آفت رسد و ماهی کم بود و اگر روز سه شنبه بود
زمستان سخت باشد و برف و یخ بسیار بود و مردمان را زکام و نزله
و سرخ

و مرض پیدا کند و اگر روز چهارشنبه بود زمستان میانه بود و میوه بسیار باشد
و اگر روز پنجشنبه بود زمستان سخت سرما بود و برف اندک بارد و گل و میوه
بسیار بود و نخود و گندم کم بود و مرگ کودکان و بیماریهای مختلف بسیار بود
بسیار بود و اگر روز شنبه بود زمستان سخت بود و برف و یخ بسیار بود **فصل اول**
در حکم کسوف آفتاب اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیل است که دشمنان پادشاه
منهزم باشند و از ملخ زیان رسد و درین ماه اول باران کم بود و در ولایت
حبش و زنگبار قحطی و تباهی بود **فصل دوم** در حکم خسوف اگر درین ماه
خسوف ماه بود دلیل است که در زمین مغرب پادشاه را جنگ بود و از مهتران
کار دشوار شود و در ولایت مغرب تنگی و قحطی و مرگ بود و در ولایت
بابل کشت و زرع را آفت رسد و مرگ گوسفندان بسیار بود و پادشاه بابل
دشمنان پیدا شوند و خلق را خون ریختن بسیار بود مرض بزرگواری در مغرب
ظاهر شود و دردها در چشم و ریشها بسیار بود و اگر قوت خسوف بیش از نیمه بود
در میان مردم گونه گونه کارها بود و چهار ماه ابهام بود و بعد از آن بسیار بود و اگر
نیم شب باشد نزدیک صبح گرفته شود گندم و جو کمتر بود غله بسیار باشد **فصل سیم**

و بارانها بسیار بارد
و تابستان خوش بود
و مرگ مردمان بسیار بود
و انگبین بسیار بود و تب
و مرگ درای سال
بسیار بود و اگر روز
آدینه بود زمستان
میانه بود و گندم
و جو و انگور و صنوبرها
بسیار بود و مرگ
کودکان باشد

در حکم دایره قتاب باشد دلیلست که جنگ و فتنه در شهرها پیدا شود و خصومت
سخت در میان مردم پیدا شود و اهل بازارگانان را از شغلها ملامت و هراس
و رنج رسد **فصل چهارم** در حکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه
بود دلیلست بر بسیاری جنگ و فتنه عظیم و شغلها سخت بود و نا ایمنی و بلا بود
از سبب دزدان و راه زنان **فصل پنجم** در حکم ماه نو اگر هلال
درست برآید دلیل کند که زمین لرزه بود و گرانی طعام و رنج و سختی مردم
و اگر بجانب [illegible] ابر خواسته بود دلیلست بر بسیاری باد و درختان بود و دار
خشک گردد و بعضی از درختان قوی گردد و نبات زمین و کشت نیکو گردد
فصل ششم در حکم ستاره گیسودار اگر درین ماه ستاره گیسودار در آید
دلیل کند که مرگ مردمان و چهارپایان بود و در زمستان اتفاق افتد
و قحط و تنگی [illegible] در بلاد مغرب فتنه و بلای مردم بوده باشد و کمی آب
و مرگ چهارپایان و کمی آن در دریا و خصومت پادشاهان و شغلها در ملکان
فصل هفتم در حکم ستاره فتادن اگر درین ماه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل است بر فتنه و جنگ و خونریختن بآن جانب که ستاره فتاده باشد

و مردمان

و مردمان آن دیار را اندیشه و اندوه باشد و ماهی در ولایت بسیار باشد
فصل هشتم در حکم قوس و قزح در جانب مشرق باشد دلیلست بر فتنه و خشکی
در ولایت مشرق و مرگ چهارپایان باشد و پادشاه بابل هلاک گردد
و اگر بجانب مغرب بیند دلیل کند بر سلامتی و راحت و عیش و خوشحالی
مردمان و عدل و انصاف پادشاهان بر رعیت و بعضی حکما گفته اند که هر جنگ
و خون ریختن در ولایت روم بود و شغلها در ولایت فرنگ و الله اعلم و نقلی
بسیار بود در خراسان **فصل نهم** در حکم حربه اگر درین ماه حربه
در هوا بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند که در میان مردمان جنگ و فتنه
و خون ریختن و خصومت بسیار بود و مردم در دست یکدیگر هلاک گردند
و مرگ چهارپایان بود و اگر بجانب مغرب پیدا شود دلیل کند که پادشاه
آن دیار بمیرد و بندگان مطیع و نیکی کردند [خداوندگار دیگر] بسیار فایده پادشاهان از
بندگان ببینند و در همه جهان مهتران و نامداران بازارگانان حمد کنند
در جهان صلح پیدا شود **فصل دهم** در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی
در آسمان بجانب مشرق پیدا شود دلیلست بر جنگ و فتنه و خونریختن

و شغلی ولایت و اگر کاناب سوخت بود دلیلست بر فراخی نعمت
و ایمنی ولایت و احوال مردم خاصه در ماه زاید نیکو بود **فصل یازدهم**
در حکم سحاب اگر درین ماه سحاب سرخ در آسمان ببینند دلیلست که میوها آفت رسد
و مردم را محنت از قضا و قدر و جور پادشاه ببینند و مردم در غم و اندیشه بوده باشند
و اهل بازار کار خراب و معیشت کم بود **فصل دوازدهم** در حکم شخصی اگر درین ماه
شخصی در هوا پدید شود دلیلست بر مرگ پادشاه بزرگ و شغلی ولایت
و کمی طعام و ناایمنی بازرگانان را از [illegible] دزدان و راه زنان
فصل سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بود دلیل است که مردی بزرگوار
هلاک شود و اگر در روز پنجشنبه یا ششم [illegible] نبود دلیلست که پادشاه آن
شهر هلاک شود و میوه و غله و انگور بسیار بود و اگر روز هشتم ماه بود دلیلست
زیان کشت و نرخها نیکو بود اما حال پادشاه بد بود و اگر در نهم ماه بود
دلیل است آنچه مربع باشد و لیکن غله و انگور بسیار بود و اگر در دهم ماه
بود نرخها ارزان شود و لیکن پادشاه را احوال بد باشد و اگر یازدهم
بود ملخ بسیار باشد اما زیان کمتر کند و اگر دوازدهم ماه بود گندم

و جو

و جو بسیار بود و احوال ولایت خوش گردد و اگر در سیزدهم ماه بود جو و گندم
بسیار باشد و احوال آن شهر با رخوت بود و اگر در چهاردهم ماه بود در میان
پادشاهان خرج بسیار افتد چنانچه خزان تهی گردد و اگر در پانزدهم این ماه بود
دلیل کند بر سلامتی مردم و صلاح حبوبات با برکت و باران بسیار بارد
خاصه در وقت ماه زاید نیکو بود آنچه ماه ناقص نیکو بود آنچه شرح کردیم در سال
آینده بود **فصل چهاردهم** در حکم برق اگر درین ماه برق بجهد دلیلست
بر برف بسیار و لشکری از جانب شرق عزیمت مغرب کنند و در ولایت شور
اشغلی بود و اهل سماق [illegible] و جو و گندم را آفت رسد لشکریان و راه زنان
مضرت رسد **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه اگر درین ماه صاعقه و آتش
اندر هوا پدید شود دلیل کند که بیماریهای صعب بسیار بود و مردم در غم و اندیشه
باشند و اهل تجارت را از [illegible] دزدان و راه زنان مضرت رسد
فصل شانزدهم در حکم باران سخت اگر درین ماه باران سخت بارد
دلیلست بر بسیاری آبها و زیادتی چشمها و ایمنی ولایت بود و دولت و عیشت
بازرگانان بهم رسد و هم نیز زنان را [illegible] **فصل**

یازدهم در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ سخت بارد دلیلست که دران ماه
مرگ بسیار بود و پادشاهی خروج کند و پادشاه بابل ایشان را هلاک کند
و مال ایشان را تباراج دهد فصل دوازدهم در حکم خاک سرخ اگر درین ماه
خاک سرخ از هوا بارد دلیل کند که درین سال مردمان ناهموار بمیرند
و نبات زمین و میوه بسیار بود و رعیت را بر پادشاه اتفاق عدل و داد
باشد فصل سیزدهم در حکم ملخ و کرم اگر درین ماه ملخ و کرم از هوا
ببارد دلیل کند بر بسیاری غله و نبات زمین و مرگ چهارپایان و غم و درد
و اندیشه مردم و جور پادشاه بر رعیت و بیماری بسیار و کم
مردم کم بود فصل چهاردهم در حکم غبار اگر درین ماه غباری صعب از هوا
پیدا شود دلیل کند که خشکی و خصومت در ولایت بابل بود و آبها
کم باشد و دلیل کند بر هلاک مردی بزرگوار [illegible] در ولایت و غم
و اندوه مردم و چوبها بسیار بود و کشتیها در دریا غرق شود و
فصل پانزدهم در حکم تاریکی هوا اگر درین ماه تاریکی در هوا پدید شود
دلیلست بر شکی و قحط سال و [illegible] چوبها و کشتیها در دریا غرق شود

فصل شانزدهم در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت بجهد
دلیلست که پادشاه بزرگوار هلاک شود و غله و چوبها بسیار
بود و در آخر سال چهارپایان بسیار بمیرند فصل هفدهم
در حکم بانگ از هوا اگر درین ماه بانگ از هوا شنوند دلیل کند
بر ترس و وحشت مردمان آن ولایت و حرب ایشان
با یکدیگر و بیم رعیت و ناایمنی و خبرها ی از جهت و حضرت
بزرگان آن فصل هجدهم در حکم بانگ از زمین شنوند
دلیل کند که غم و اندیشه مردم بود و تنگی معیشت اهل آن کار
و نم و باران بسیار بود و زمستان سرما باشد و میوه و نبات
خوب باشد فصل نوزدهم در حکم لرزه زمین اگر درین
ماه زمین لرزه بود دلیل است که در همه جایگاه طعام و غله
و نبات زمین نیکو بود و بسیار بود و اهل بابل با یکدیگر
خشک باشند و مردمان آن ولایت هلاک شوند باب بیستم
تشرین الاخر خوانند برومی نوعوس و بفارسی آذرماه گویند و آن

در برج قوس اما بدانکه تشرین الاخر سی روز بود و روز دوازدهم از روی ستاره کوبانا
برآید و بطین فرو شود و روز بیست و چهارم اکلیل برآید و ثریا فرو شود و درین ماه
آغاز سرما شود و در هشتم (بعضی) اول قوی شود و بیشتر گندم شام تخم افکندن
و کشتها کردن نیکست و حلوا خوردن منفعت بود و هر بامداد قدحی
آب ناشتا خوردن و از ترشیها و گرمیها پرهیز کنند چون خرما و غیره و کار
شریعت (انگیختن) باید کردن و حجامت کم باید رفتن **فصل اول** در حکم کسوف
اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیلست بر بلا و فتنه و خون ریختن
و خرابی شهرها و بعضی حکما گفته اند که بوقت کسوف اگر رنگ آفتاب
سرخ بوده باشد ارزانی نرخها باشد و در زمستان بیماریها بسیار باشد
و مردم را غم و اندیشه بسیار بوده باشد **فصل دویم** در حکم خسوف
اگر درین ماه خسوف ماه بود دلیلست بر فتنه و شر مردم و خون ریختن
و قحط و خشکی در ولایت شام و یونان و فارس و مرگ چهارپایان
و جنگ و خصومت اهل مشرق و مغرب بود و بلای عظیم باشد
و باد در کشتکاری ببرد و اگر کیوان بمغرب بود باد در شمال ... ضیع

اگر [illegible]

دلیل کند که غله کم بود و بیماریها بسیار باشد و لشکر ولایت شرق را
بسیار باشد و اگر بوقت خسوف رنگ ماه سرخ بود پادشاه ولایت را
خراب کند و تابستان گرم بود چنانکه از گرمی زیان رسد و اگر بوقت
خسوف ماه رنگ خاکستر بود در ولایت مشرق بسیار از ایشان را
بلا و رنج و محنت رسد اما عاقبت ظفر پادشاه مشرق را بود و ایشان را
هلاک کند و در آخر سال غله بسیار بود **فصل سیم** در حکم دایره
آفتاب اگر درین ماه دایره آفتاب بود دلیلست بر مرگ چهارپایان
و مضرت مردم از جور و فساد در ملوک با بزرگان و تباهی و تشویش مردم
فصل چهارم در حکم دایره ماه اگر درین ماه دایرهٔ ماه بود دلیلست
که در زمین بابل خشک و قحط ... رنگین در میان بود و خبرهای ایران خوب بود
اما در آخر سال احوال مردم نیکو بود **فصل پنجم** در حکم ماه اگر درین ماه
هلال ... برآید دلیلست بر زیادتی گاو و گوسفندان و ارزانی نعمت
و اگر کیوان بر جوزا بود در زمستان سرما سخت بود و در فرق نیابد ... شد
و هلاک گوسفندان بود **فصل ششم** در حکم ستاره کیودار

اگر درین ماه ستاره گیسو دار برآید ولایت را قوت پادشاه اما
ضعف احوال رعیت و گرانی نرخها و بیماریهای گران و مرگ
چهارپایان و شغلی در ولایت و خصومت دانشمندان با یکدیگر و مضرت
بازرگانان خاصه در ولایت که ستاره گم شده بود فصل هفتم
در حکم ستاره افتادن اگر درین ماه ستاره بزرگی بیفتد دلیلست
که پادشاه ولایت با یکدیگر جنگ کنند و شغلی در ولایت بسیار بود
و درمیان مردم بهتان و غیبت بسیار بود و شغلی و خبرهای از عجب بود
و از جنبشها و دردها و نبات زمین کم باشد فصل هشتم
در حکم قوس قزح اگر درین ماه قوس قزح بجانب مغرب بینند دلیلست
بر برگ بسیار و قحط و شکی در ولایت فارس و بابل و مرگ
پادشاهان آن ولایت و بتمام سال پادشاه عادل پیدا شود و بعضی
آنجا شوند بودن از پادشاهی و اندرین سال بارانها بسیار بود و بعضی گویند
بر هلاک پادشاه عظیمی اگر بجانب مشرق بینند این حکم که گفتیم
در جانب مشرق باشد فصل نهم در حکم حربه اگر حربه درین ماه در آسمان
پیدا شود

پیدا شود دلیلست که درین سال از گرگ و شیر و با از خرس و با از ببر و با
از چارپایان بر مردمان بسیار گزند رسد و هلاک شوند و مردمان کاریج
و بیماری بسیار بود و تنگی طعام باشد و پادشاه بابل از ولایت خویش
خروج کند با لشکرش و بتمام سال یکدیگر پیکار کنند و ولایت از آن تاب
شغلی بود و قحط طعام بسیار بود و تا آخر سال پادشاه بابل از بندی بخود
دور کند و در ولایت خود آید و از حق تعالی نیکویی یابد و اگر بجانب مغرب بینند
دلیلست که ترکان بر مردمان غلبه کنند و پادشاه و فرمان نبرند از ماه تا
تا سال در ولایت خرابی بسیار کنند و چون سال برآید حق تعالی
پادشاهان را قوت دهد و ترکان را هلاک گرداند و ولایت ایشان را
تاراج برند فصل دهم در حکم رخی اگر درین ماه رخی در آسمان
پیدا شود در جانب مشرق دلیلست بر بیماری و تب و فساد و نقصان بود و اگر
با رخی ستاره بیفتد پادشاه بزرگی هلاک شود و اگر بجانب مغرب بیفتد
جنگ و فتنه و خون ریختن و خصومت بسیار بود در ولایت مغرب
غم و اندیشه بود فصل یازدهم در حکم عجایب در آسمان ببینند دلیل کند

برخصومت مردم و بسیاری میوه‌ها و تباهی غلات از سبب دزدان و راه
زنان خبرهای اراجیف بسیار باشد و بال دیگر احوال مردم نیکو بود **فصل دوازدهم**
در حکم شخصی اگر درین ماه شخصی مستوا باشد دلیل است بر خصومت پادشاه
با یکدیگر و قتل و خون ریختن بسیار و فساد میوه‌ها و کشت و تباهی ولایت
از سبب دزدان و راه زنان و تشویش رعیت از سبب ظلم پادشاه
فصل سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بود دلیل است که بیماری بسیار بود
و بعضی گفته‌اند که در اول ماه یا نیمه ماه یا آخر ماه رعد بود نم و باران بسیار بود و معیشت
کم بود و اگر قوت رعد درین ماه زیاده از نور بود زمستان سخت بود و برف
و باران بسیار بود و غله بسیار باشد و کمی میوه‌ها بود و اگر ماه ناقص النور بود
سر ماه و برف و باران در سال کم آید و بود **فصل چهاردهم** در حکم برق اگر درین ماه
برق بجهد دلیل است که در ولایت مغرب ترس و بیم از ترکمانان است و دزدان
و راه زنان بود و مضرت رسد و در ولایت مغرب از پادشاه کمان
بزرگ ترس بسیار زیان رسد **فصل پانزدهم** در حکم صاعقه اگر درین ماه صاعقه
و آتش در هوا پیدا شود دلیل کند که قحطی و تنگی سال بود و قتل و خون ریختن

ردم بود

مردم بود خاصه در ساحل دریا که کشتی شکسته بود و غم و اندوه مردم بود از
تباهی ولایت **فصل شانزدهم** در حکم باران اگر درین ماه باران سخت
ببارد دلیل است که از حق تعالی دزدان را بلا و فتنه و عذاب رسد و اگر باران
بسیار دزدان و حرامیان توبه کنند و اگر باران بجد ببارد و فتنه و خون کاران
در آن ولایت بود **فصل هفدهم** در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ بسیار ببارد
دلیل است که در آن ولایت قحطی و خشکی بسیار بود و مضرت بسیار بود
و در زمین بر برحوایج پدید آید بسیار در آن ولایت پیدا شود و اگر تگرگ
بسیار ببارد در آن دیار بیماری صعب و مرگ بسیار بود **فصل هجدهم**
در حکم خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ ببارد از هوا دلیل است که در زنج
و دیلم و انطاکیه مرگ مفاجات در میان مردم بسیار باشد و تباهی از دزدان و راه
زنان در ولایتی که خاک سرخ ببارد **فصل نوزدهم** در حکم ورنج و کرم
اگر درین ماه ورنج و کرم ببارد از هوا دلیل است بر فساد میوه‌ها و نبات و کمی غله
بود و تبها چون برسام و سرسام و [illegible] و امثال آن تبها
بسیار بوده باشد و مردمان در رنج باشند و مردم بزرگواری هلاک شود و بسیار کشتی

در دریا غرق شود و در آن سال دزدان را زیان کمتر بود **فصل بیستم**
در حکم غبار اگر درین ماه غباری صعب پیدا شود دلیل کند بر بسیاری باران
و زیادتی ابرها و چشمها بود و شورش مردم و خبرهای ارجیف بود و تنگی
مردم و کمی معیشت بود اما غله و حبوبات بسیار بود **فصل بیست و یکم**
در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند که نبات زیان کند
و خرما بسیار بود و حبوبها بسیار بود و مردمان را سرفه و نزله و زکام بود
و گرگ و خرس و شیر و خرگوش و روباه اندرین سال هلاک شوند **فصل**
بیست و دوم در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت بجهد بسبب آن ایران
و کودکان بمیرند و بسیار نامداران و جهان هلاک شوند و پادشاه اولیات
خادمان خود را هلاک کند و عبرت از پادشاه و عم و رنج رسد **فصل و سیم**
در حکم بانگ اندر هوا اگر درین ماه بانگ در هوا شنوند دلیل کند بر مرگ چهارپایان
و بیماریهای بسیار و تنگی مردم و از تو خی پادشاهان و تنگی و تباهی بود
از پادشاه و دیگر جور رسد و بازرگانان از سبب دزدان و راه زنان ضرر رسد
فصل بیست و چهارم در حکم بانگ از زمین اگر درین ماه بانگ از زمین شنوند دلیل

بر بسیاری غله

بر بسیاری غله و طعام فراخ و میوها و صعب و بیمار گردد و ملاغی چهارپایان و مردم
بزرگواران وبا بود و غرق شدن کشتیها در دریا و خبرهای ارجیف بسیار بود
فصل بیست و پنجم در حکم زلزله زمین اگر درین ماه زلزله از زمین بود دلیل است
که پادشاه را هلاک کنند و توانگران را درویش کنند و درویشان را توانگر کنند
و مرگ و خون ریختن بسیار بود و اگر با زمین لرزه رعد و برق بود دلیل کند که
زمستان سخت بود و بادهای سرد بسیار بود و برف و یخ بسیار بود و از
هلاک چهارپایان بشتی و خانگی و اگر زمین لرزه در شب بود غله کمتر بود و دو شبه
باب بیستم ماه کانون اول اول زمستان روز رومی که مس و لعابی ... اسفندارمذ ماه ع
آفتاب در برج جدی اما ماه که کانون الاول سی روز بود و سوز... ازدی ... و دو روز بود
ستاره قلب بر آید و دبران فرو شود و در روز ... ازوی شوله بر آید
هقعه و نعایم فرو شود درین ماه سرما قوی گردد و حرارت غریزی در باطن تمکن
کرده و غذای انواع بهتر و دیگر سرمای کو بغذ و چیزهای گرم موافق آمد
از طعامهای گرم پرهیز کنند و از آبهای سرد خصوصا در شب و از خفتن و حرکت
پرهیز کنند و بران را کار ریختن کمتر باید کرد اما درین ماه دلیل دلو و یعنی را از اول علی

بود ارسطو و بطلمیوس این ماه گفته اند که اگر میلاد در روز یکشنبه برآید زمستان
خوش بود و میوه‌ها و نم باران نیکو بود و در آن سال و ایار باران
بسیار بود و در تابستان در وقت میوه بیماری و تبها بسیار بود
و اگر روز دوشنبه بود آن سال نیکو بود و پسندیده بود اندر این ماه
و ایار در آن سال باران بسیار بود و در تابستان در وقت میوه بیماری
و تبها بسیار بود و اگر روز سه‌شنبه بود زمستان به درازا کشد و تابستان
خوش بود و کشتیها در دریا غرق شوند و در تابستان بیماری بسیار بود
و اگر میلاد روز چهارشنبه بود زمستان سخت بود و برف و یخ بسیار بود
و تابستان بسیار گرم بود و غله بسیار بوده باشد و دد و دام و سباع
و مرگ بسیار بود در کوهستان بسیار بوده باشد و میوه‌ها ارزان بوده باشد و اگر
میلاد در روز پنجشنبه بوده باشد زمستان خوش بود و در وقت میوه‌ها سخت
گرم بوده باشد و مرگ بسیار بوده باشد و اگر میلاد در روز جمعه بوده باشد
زمستان دراز کشد و برف و باران بسیار بود و درد چشم مردم بسیار بود
و مرگ کودکان بود و اگر میلاد در روز شنبه بود زمستان سخت بوده باشد

و بادها

در ماه ح

و بادها بسیار جهد خاصه ایام بحران و تابستان سخت گرم بود
و غله کمتر بوده باشد **فصل اول** در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف
آفتاب بود دلیل است که زمستان سخت بوده باشد و برف و یخ
بسیار بود و در ولایت مازندران قحط و تنگی بود و مرگ بسیار بود
و مرغ و ماهی آبی بسیار بود و در ولایت مغرب جنگ و شور و فتن بر کیلان
بسیار بود **فصل دویم** در حکم خسوف اگر در این ماه خسوف
اتفاق افتد دلیل است بر مرگ چهارپایان و اشتران و اسبان و در ولایت
عراق و فارس کارهای فساد بسیار بود و کشت نیکو بود و اگر در شب
گرفته بود غله و حبوبات بسیار بود و گوسفندان و چهارپایان حال نیکو بوده باشد
و ارزان بوده باشد و نبات و غله بسیار بود و در ایران مردم رنج بسیار بعضی
و جمله بازرگانان را کسب و معیشت کمتر بود و اگر نزدیک صبح بوده باشد
در ولایت فارس و اصفهان یخ بسیار بوده باشد و ملخ و غله‌ها بوده و
بسیار بوده باشد و در ولایت عراق ترس و بیم هم بسیار بوده باشد
فصل سیم در حکم دایره آفتاب اگر در این ماه دایره آفتاب بوده باشد

دلیلست که زمستان سرد و یخ و برف بسیار بوده باشد و خلق از سرما
مضرت بینند و گوسفندان هلاک شوند و نبات زمین کم بار
بوده باشد **فصل چهارم** در حکم دایرهٔ ماه اگر درین ماه دایره ماه
بوده باشد دلیلست که زمستان سرد بوده باشد و سرما صعب گردد
و اشغلکی ولایت فارس و بابل و بجیلان در ولایت کرمان و بابل عمر و کیش
در ولایتها برد و خبرهای از جهت [illegible] بسیار بوده باشد و طعام و غله ارزان
و اهل کار بت رنجیت بسیار باشد **فصل پنجم** در حکم ماه نو
اگر درین ماه هلال زرد برآید دلیلست بر ارزانی نرخها چاره در اول
بهار و تابستان گرم بود و اگر کبود بود کار رخواسته بود دلیلست که برف
و باران بسیار بوده باشد و غله و نبات زمین بسیار بوده باشد
و چشمها و ابها و کاریزها و ابها بسیار باشد **فصل ششم**
در حکم ستاره دنبوددار اگر درین ماه ستاره دنبوددار برآید دلیلست
بر فتنهٔ عظیم در ولایت فارس و کرمان و دشمنی پادشاه ولایت با بود
و جنگ و خون ریختن بسیار باشد و غوغا در ولایت بود و اگر ستاره
ملک نمود بوده باشد

مغرب بوده باشد دلیل کند که در عراقین و خطای نیز خراب بسیار بوده باشد
شهر و ده سوخته شود و باران بسیار بود و ابها و چشمها بسیار بوده باشد
فصل هفتم در حکم ستاره فتادن اگر درین ماه ستاره بزرگ
و روشن بیفتد دلیلست بر قحطی و تنگی سال و مرگ چهارپایان و پادشاه
بزرگ هلاک شود و در آن ولایت که ستاره فتاده باشد عسکر لشکر کی
بیم باشد بجهت دست درازی ایشان **فصل هشتم** در حکم قوس قزح
اگر درین ماه قوس و قزح بجانب مشرق باشد دلیلست بر مرگ بسیار
و فتنه و خون ریختن در مشرق بود و اگر بجانب مغرب بود دلیلست که
که در فصل بهار ملخ بسیار بود و سه ماه نعمت ارزان بود و بعد از آن
نرخها گران گردد و در تابستان بیماری‌ها و مرگ بسیار بود و در زمین
بابل و مغرب جنگ و فتنه و خون ریختن و اشغالگی بسیار بود **فصل نهم**
در حکم حربه اگر درین ماه حربه در آسمان پیدا شود دلیلست که غله و حبوبات
بسیار بود و سرما بسیار بود و عجب تر خداوندان عاصی شوند
و بعد از آن لطافت نماید و باران بسیار بارد و در ولایت زمان زمستان

[illegible]

فصل دهم در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی در آسمان
دلیل کند بر جنگ و خصومت و شغب در میان مردم ولایت مشرق
و اگر بمغرب بود انچه شرح کردیم در ولایت مغرب باشد
اما غله و نبات زیان طعام بسیار بود و کسب معیشت کم خاصه اهل
تجارت را و در دریا و مرکبها زیان بود فصل یازدهم
در حکم عجایب اگر درین ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیل کند
که غله و طعام و نبات بسیار بوده و کسب معیشت کم بوده باشد
خاصه اهل تجارت را و در دریا و مرکبها زیان باشد فصل دوازدهم
در حکم شخص اگر درین ماه شخص در هوا پیدا شود دلیلست که جنگ
و فتنه و خصومت مردم و ظلم باشد و بر رعیت بود و بیرون آمدن
خوارج بر ملوک و ملوکان را از ایشان بسیار رنج بینند و در آخر سال
قحطی و تنگی طعام و گرانی نرخها و تشویش مردم بوده باشد فصل
سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بغرد دلیلست که نم و باران
بسیار بود و نفت بیوها بود و اگر بسیار بود و اگر بوقت غریدن ماه

باید انبوه بود

باید انبوه بود و زیادتی آبها و چشمها بود و اگر بوقت غریدن رعد بجهد برف
بسیار بود و بعضی حکما گفته اند که بسیار غریدن رعد اندرین ماه دلیل آفت
بر اهل کشت باشد فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه برق بجهد
دلیل آفت که باشد در ولایت مردم بزرگوار و اهل کشت و بلای کی از طرف
کند و نبات زیان بسیار بود و کسب معیشت کمتر شود و در ولایتها
بسیار بوده باشد و دزدان و راه زنان اهلاک شوند فصل پانزدهم
در حکم صاعقه اگر درین ماه آتش از هوا ابارد دلیلست بر جنگ و فتنه
و خون ریختن بسیار بوده باشد و احوال غدران و دزدان بد بود
و احوال غدران و دزدان بد بود و در آخر سال بهر کار فایده رسد
و منفعت بسیار بوده باشد فصل شانزدهم در حکم باران سخت اگر درین ماه
باران سخت بیارد دلیلست بر زیادتی آبها و چشمها و رودها و نیز
دلیل کند که شهری از شهرهای روم خراب گردد و مردم رنج بینند و کسب
معیشت و فروخت نیکو بوده باشد و رعیت از پادشاه عدل
و انصاف بینند فصل هفدهم در حکم گرگ اگر درین ماه گرگ باد

ولایت که عوانان ظالمان بسیار شوند و رعیت را از ایشان حرمت رسد
و بعد از یک سال پادشاه هلاک گردد و مالش جمله بتاراج رود و ولایت
از ایشان ناایمن شود **فصل هجدهم** در حکم کسوف اگر درین ماه از هوا
خاک سرخ ببارد دلیلست بر غم و اندوه و بیماری مردم و بکار زراعت
کم بوده باشد بسبب فرزندان و راه زنان و در جای ایل باران
پادشاهان فتنه و خون ریختن بود و جنگ و آشفتگی ولایت بود
فصل نوزدهم در حکم ورنغ اگر درین ماه ورنغ و کرم از هوا ببارد
در اول بهار مرگ زنان و دختران بیشتر بود و تلف میوه‌ها و غلها
و از مرگ و شیر و بر ... مردم و چهارپایان امضرت رسد و بر رعیت
از ملوک عجم جور و ظلم و تشویش رسد **فصل بیستم** در حکم غبار اگر درین ماه
غبار از هوا پدید شود دلیلست که خبرهای از عجب و غم و اندوه مردم
و ستم ملوک بر رعیت و خشکی سال و کمی آبها اما فراوانی و ارزانی
و غله بسیار بود **فصل بیست و یکم** در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی در هوا
پیدا شود دلیلست بر قحطی آبها و کمی نعمت و بیماری مردم و جور ملوک

بر رعیت

بر رعیت و نابینی بسبب فرزندان و راه زنان بود **فصل بیست و دوم**
در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت بود دلیلست که پادشاه بزرگی خرک
کشته شود و باقی را بغارت دهد و در پایز هم این ماه سرمای سخت بوده باشد
بیماری بسیار باشد **فصل بیست و سیم** در حکم نمک از هوا اگر درین ماه نمک از هوا
بشود دلیلست و بلا و فتنه و رنج بسیار بوده و زمین لرزه و بلا آسمانی مردم
بود و از ایشان هم ملوک بر رعیت و از لشکریان بسیار رنج و زحمت بمردم رسد
فصل بیست و چهارم در حکم بانگ از زمین اگر درین ماه بانگ از زمین شنوده شود
دلیلست بر خصومت ملوک با یکدیگر و قتل و خون ریختن و آشفتگی ولایت
و ایشان و خرابی دهها و قریه‌ها و کمی نعمت اهل کتاب در جهان الکمینی پدید
آید و احوال مردم نیکو بود **فصل بیست و پنجم** در حکم زلزله زمین اگر درین ماه زلزله
زمین بوده باشد دلیلست بر آنکه میان پادشاهان خیانتی کنند
و در میان مردمان جنگ و قتل و خون ریختن بود و از بیرون بعضی شهرها
خراب گردد و ظفر پادشاه را بود و مرگ چهارپایان بود و غله و حیوانات
بسیار بوده باشد و نبات زمین نیکو بوده باشد و اگر قوی‌تر زمین لرزه ماه

درد بال یا منخسف یا در میان دو ستاره نحس بوده باشد مردی بزرگواری
هلاک شود واگر در زمان لرزه شب بوده باشد دلیلست که اندرین سال
طعام و نعمت بسیار باشد و نبات زمین و غله بسیار بوده باشد معیشت
نیکو بود نهایت باشد ه بزرگواری هلاک شود **باب یازدهم** کانون الآخر
میان بهمن ماه زمستان برومی ینایر و بتازی بهمن ماه و درین ماه خورشید
در برج دلو بوده باشد اما بدانکه کانون الآخر سی ویکروز بوده باشد و در روز
دهم از وی ستاره نعایم برآید و جبهه فرو شود و در روز سیزدهم از وی بلده
برآید و ذراع فرو شود و در روز بیست و ششم از وی سعد الذابح برآید و نثره
فرو شود و درین ماه بلغم قوی شود و غذاهای لطیف سبکی کردیده و از گرم
ناشتا خوردن پسندیده بود بار زیر گشنیز و جیه گوشتها خوردن
و بگرمابه رفتن و تن را بروغن یاسمین اندودن و از چیزها گرم بود و ترک
و غذا خوردن نیکو بود و از پیاز و چیزهایی که گرم بود پرهیز کنند حکما گفته‌اند
که اگر اول این ماه روز یکشنبه بود زمستان معتدل بود و در روز فصل خزان
باد بسیار جهد و غله و کشت و انگور بسیار بود و مرگ چهارپایان و حیوانات
بسیار بوده باشد

بسیار بوده باشد و جوانان نیز بسیار بمیرند واگر روز دوشنبه اول این ماه بود زمستان
سخت بود و برف و یخ بسیار بوده باشد و در فصل بهار نم و باران بسیار بود و
در فصل خزان پیاز و میوه‌ها کم بوده باشد و بیماریها و مرگ فجأة بسیار بوده باشد
خاصه زنان را و غله و نبات زمین و طعام بسیار بوده باشد و سفر دریا دشوار بود
و منفعت کم بوده باشد واگر اول این ماه روز چهارشنبه بوده باشد زمستان
بیمار بوده باشد و تابستان گرم بود و غذاها و حیوانات گران بوده باشد و در فصل خزان
هوا معتدل بوده باشد و انگور و میوه‌ها بسیار باشد و مرگ مردمان بسیار بود
و اگر اول ماه روز پنجشنبه باشد زمستان بر بوده باشد و در فصل بهار سرما
بوده باشد و تابستان و خزان معتدل باشد و کشت و نعمت نیکو بود و گوشت
و زمستان سخت سرد باشد و هوای تابستان نم و باران باشد و از زکام و خناقها
و مرگ کودکان بسیار باشد واگر در روز جمعه اول این ماه باشد زمستان [illegible] بود
و با سختی بسیار جهد و در فصل بهار باران بسیار بود و تابستان و خزان
سرد بوده باشد و باران کم بود و زنان آبستن بچه بسیار تلف کنند و بیماری
بسیار در آتش سوخته شود و بیماریهای مختلف بسیار بود **فصل اول**

خوشی بود و در فصل
تابستان گرم نبود
و باران بسیار بود
و فصل خزان مردم
را تبها و بیماریها
و دیوانگی بود و مرگ
و کشت و انگبین بسیار
بود واگر روز سه‌شنبه
بود زمستان خو[ش]

و میوه و انگبین [illegible]
فراوان بود واگر روز
آدینه بود [illegible]

و غله و میوه کمتر بود

در حکم کسوف اگر درین ماه کسوف آفتاب بود دلیلست بر فراخی نعمت و برکت
و در شهرها علما ارزان باشد و مردی از بزرگوار از جانب مردم بی انصاف ظاهر بود
و در حدت پادشاه فارس بکند و بسیار خرابیها را عمارت کند و اگر آفتاب
بوقت فرو شدن بگردد بیم و ترس و آشفتگی و دام بسیار در ولایت بوده باشد
فصل دویم در حکم خسوف اگر درین ماه خسوف بود دلیلست که درین سال
غله و نبات بسیار بود و ولایت خراسان ایمن بوده باشد و در اکثر جاها ارزانی
نعمت باشد و مردم بسیار باشد و اگر نیز شب گرفته بوده باشد دلیلست که
ملخ بسیار بود اما زیان نکند و نم باران و اجنسیها و نبات زیان بسیار بوده باشد
و اگر بوقت خسوف رنگش خاکستری باشد دلالت کند که در ولایت مصر
از پادشاه و بزرگ زیان رسد و مهتران برگشته شوند و اگر رنگش سرخ گردد بود
میان خلق دروغ گفتن بسیار بود و گرانی بسیار بود فصل سیم
در حکم دایره آفتاب اگر درین ماه دایره آفتاب بود دلیلست که مرگ بسیار بوده باشد
و بزرگ و بخد بسیار هلاک شود و درختان میوه دار بسیار خشک شود و بیماری
بسیار بود و غم و اندوه مردم را بگیرد و کمی معیشت بسیار بود از سبب دزدان و راهزنان

و ماهی

و ماهی را زیانها بود فصل چهارم در حکم دایره ماه اگر درین ماه دایره ماه بود
دلیلست که در خوزستان برف بسیار بوده باشد و نم باران نیز باشد و ... حشیها
خاصه در فصل بهار و نبات زمین و گیاه بسیار بوده باشد و مردم بسیار کام و زر نکو
بسیار بود و بیماری چهارپایان بود فصل پنجم در حکم ماه اگر درین ماه
هلال راست بود دلیلست که نبات زمین و غله و گیاه نیکو بوده باشد و اگر نگونسار
[illegible] پر خواسته بود درختان میوه را از سرما یا تگرگ آفت رسد و گرانی بسیار بوده باشد
فصل ششم در حکم ستاره گیسو دار اگر درین ماه ستاره گیسو دار پدید آید
دلیلست که قحط و تشنگی و خشک و خونریزی در ولایت مغرب بوده باشد
و ولایت روم و گرگان ... و دشمنی و خونریزی بسیار باشد
و مرغان ... بسیار هلاک شوند فصل هفتم در حکم قهادن ستاره
بزرگ [illegible] دلیلست بر ترس و بیم و ماهی و اندوه رعیت از ظلم پادشاه و لشکریان
و غله و حبوبات و نعمت بسیار بود و مرگ بسیار بود فصل هشتم در حکم قوس قزح
اگر درین ماه قوس قزح پیدا شود بجانب مشرق دلیلست که دشمن بر پادشاه
ظفر یابد و پادشاه را هلاک کند و بسیار از ایران از لشکریان و پیران هلاک کنند

هلاک کنند و انگور را آفت رسد و بر فروغ بسیار بود و تابستان
غله و کشت نیکو بود و ارزان و اگر بجانب مغرب بوده باشد سرما
سخت بود و نرخها ارزان بود اما مرگ بسیار بود و میان سال نیکو شود
فصل نهم در حکم حربه اگر درین ماه حربه بجانب مشرق پیدا شود
دلیل است که مردی بزرگواری بر پادشاه خود غدر کند و ولایتهای ویرا
خراب کند و بعد از آن پادشاه وی از آن برگردد و کار پادشاه نیکو گردد
و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند که در ولایت فرنگ قحط و تنگی
باشد فصل دهم در حکم سرخی اگر درین ماه سرخی در آسمان
بجانب مشرق بینند دلیل است که در خراسان و در ولایت مشرق
جنگ و فتنه و خون ریختن و مشغولی باشد و اگر بجانب مغرب باشد
آنچه شرح کردیم بجانب مغرب ظهور آید اما از پادشاه بر رعیت ظلم نبود
و غله و میوه ارزان بوده باشد فصل یازدهم در حکم عجایب اگر درین ماه
عجایب در آسمان پیدا شود دلیل است که زنان آبستنی بچه بسیار
ضایع کنند و مردمان با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و اهل ... خراسان

بسیار رسد

بسیار رسد از جهت آن و درد آن فصل دوازدهم در حکم شخص اگر درین ماه
شخص در هوا پیدا شود دلیل است که زمستان سخت بوده باشد و تنگی
طعام و مشغولی ولایت و ترس و بیم و پادشاهی با لشکر خویش هلاک گشته
بر طرف گردد و باقی مردمان بگریزند و ولایت خراب گردد فصل
سیزدهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بغرّد دلیل است بر جنگ و خصومت
و خون ریختن بسیار و مشغولی ولایت و غم و اندوه مردم اگر ماه ناقص النور باشد
آنچه گفتیم در سال آینده بوده باشد و اما خراسان سال باران و ملخ پیدا آید
فصل چهاردهم در حکم برق اگر درین ماه برق بجهد و بدرخشد دلیل است
بر مشغولی و تنگی و خون ریختن در ولایت مصر و بابل باران برد و زیادتی
آبها و چشمها و غله و نبات زمین بسیار بوده باشد و در تابستان مرگ کودکان
بسیاری بود فصل پانزدهم در حکم صاعقه از هوا بارد دلیل است بر جنگ
و فتنه و خون ریختن بسیار و خصومت پادشاهان با یکدیگر و تباهی بود
و بسیار عمارتها در آتش سوخته شود و مردم در غم و اندیشه بوده باشند
فصل شانزدهم در حکم باران سخت اگر درین ماه باران سخت بارد

دلیل است که خلق را درد چشم بود و غله و کشت بسیار بود و اگر باران سخت بارد
مرگ مفاجات و بیماری صعب بوده باشد **فصل هفدهم** در حکم تگرگ
اگر درین ماه تگرگ بارد دلیلست که خیر و برکت و صفا و جمعیت و قوت
بسیار بود و عدل و انصاف پادشاه بر رعیت بود و انصاف پدید آید
بازرگانان درین سال منفعت بسیار برند **فصل هیجدهم** در حکم کاه سرخ
اگر درین ماه کاه سرخ از هوا بارد دلیلست که آفت چهارپایان و مرگ
و بیماری بسیار و اندیشه مردم از جور پادشاهان و تباهی و آفت مردم
اما غله و نبات نیکو بود **فصل نوزدهم** در حکم وزغ اگر درین ماه وزغ و کرم
از هوا بارد دلیلست بر قحطی و تنگی و غم و اندیشه بسیار و گرانی نرخها و
بیماری صعب و جور پادشاه بر رعیت و ظفر ستمکاران و کمی معیشت از
دزدان و راه زنان **فصل بیستم** در حکم غبار اگر درین ماه غبار بسیار
ظاهر شود دلیلست بر تباهی ولایت و شغل و خصومت ملوک با یکدیگر
و خون ریختن بسیار و مردم را سبب معیشت نیکو بود **فصل بیست و یکم**
در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیلست بر خیر و صلاح
ولایت

ولایت و عدل پادشاهان بر رعیت و کمی کشت اما در آخر سال
برکت و جمعیت پدید آید **فصل بیست و دوم** در حکم بانگ از هوا اگر درین ماه
بانگ از هوا بشنوند دلیلست که باران بسیار بارد و غله و نبات زمین نیکو بود
و بازرگانان را معیشت کم بوده باشد و کشتیها در دریا غرق شود **فصل
بیست و سیم** در حکم بانگ از زمین اگر درین ماه بانگ از زمین بشنوند دلیلست
بر مرگ مفاجات و بیماری صعب و غم و اندوه مردم و باران بسیار بارد
و زیادتی آبها و چشمها و زمین لرزه و غله و نبات زمین و حبوبات و گندم و
نیکو بوده باشد و از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود **فصل بیست و چهارم**
در حکم باد سخت اگر درین ماه باد سخت بجهد دلیلست بر پادشاه مغرب که
لشکر جمع کند بر جای یکبار بجنبد و در آن ناحیه لشکر بسیار هلاک شود
و در دیار مشرق قحطی و تنگی بود و عرب را از پادشاه و مصادره در
و در آخر سال مردم نیکو حال شوند **فصل بیست و پنجم** در حکم لرزه زمین
اگر درین ماه لرزه زمین بود دلیلست که درین سال مردم صحت
و سلامت بوده باشند اما کودکان را بیماری بسیار بوده باشد

و لشکرها جمع آیند اما خون ریختن نبود و خبر جنگ و تنگی طعام و
اختلاف احوال مردم و تنگی دزدان و راه زنان باشد و اگر شب
بود دلیست بر خون ریختن و باران بسیار باب دوازدهم
ماه شباط در زمستان برومی و بفارسی سفندارماه آفتاب در برج
حوت اما بدانکه شباط بیست و هشت روز است به سه سال
و سال چهارم بیست و نه روز است از بهر آنکه این چاریکها سه سال
جمع آید در روز هشتم از وی ستاره بعقد البلع برآید و طرفه فرو شود

دیگر روز زیاده شود و بیست و نه کرده

و روز بیستم از وی سعد السعود برآید و جبهه فرو شود و روز دوم تا روز بیستم [illegible]
یا چهارم باران بسیار بارد و چون از شباط هفت روز بگذرد جمره اول بعقد بر آب
بر درختان و چون روز چهارم بگذرد جمره دوم بعقد و آفتاب بود و چون بگذرد روز
بر خاک بگذرد جمره سیم بعقد هشت روز از وی مقدم برآید و طرفه فرو شود و بیستم
از وی سعود برآید و جبهه فرو شود و نخستان از وی [illegible] رود که برف و
باران بارد و قوت سرما کم شود و روز یازدهم این ماه زیانی کم شود
مرغ نبات گوشت گشاده محکم گردد و باد قبله بر درختان [illegible]
و درختان

و درختان را از هم بشکند و گل و برگ پیدا شود و در این وقت باران که بسیار شد
و بادها در حرکت آیند و چشم گشاده شود و آب در جویها بگذرد و
و در این ماه درختان نشاندن منفعت کند و شیر خوردن و گوشت صید
و مرغان و میوهای خشک خوردن نیکو بود و حلوا اندکی باید خوردن و حجامت
کم باید کردن و بار بعت اندک باید گشتن تا مردم [illegible]

فصل اول در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف آفتاب بود در برج [illegible]

در ولایت قحط و تنگی بود و باران کم بارد و در [illegible] بسیار بود
و مرگ چهارپایان بود و در ولایت فارس خراج بیابد [illegible]
در ولایت فارس و طایف روی قرار گیرد

فصل دوم در حکم خسوف

اگر در این ماه خسوف بود دلیست که نم و باران و مرغ آبی و ماهی
و حال گوسفندان نیکو بود و گوشت و میوها و نبات فراوان و گیاه بسیار بود
و اگر وقت خسوف رنگ ماه خاکستری رنگ بود [illegible] و ماتم [illegible] بود
دلیست که در میان کفار و اهل اسلام جنگ رود و خون ریختن بود و [illegible]
از دزدان و راه زنان بود و اگر وقت خسوف رنگ ماه سرخ بود

دلیل است که خارجیان بیرون آیند و در ولایت غلبه کنند و نرخها گران گردد
و خون ریختن بسیار بوده باشد و اندوه مردم بسیار بوده باشد و در ولایت
بابل مردم بسیار هلاک شوند و در ولایت غلبه کنند و دشمنان بر
پادشاه بابل فرمان برند و اگر نزدیک صبح گرفته بود کشتیهای
بزرگ در دریا غرق شود و بکاوران دریا زیان بسیار رسد

فصل سیم در حکم دایره آفتاب اگر درین ماه دایره آفتاب
دلیلست بر بیماریها و زکام و نزله و نم و باران و زیادتی آبها
و چشمها و رودها بسیار بوده باشد و در فصل بهار نبات
زمین و غله بسیار بود و از پادشاهان رعیت عدل و انصاف
و ایمنی بوده باشد

فصل چهارم در حکم دایره ماه اگر درین ماه
دایره ماه بود دلیلست که بیماریها کم بود و لیکن زیان باشد و باران
و زیادتی آبها و چشمها و رودها و غله و نبات و میوهای ارزان نیکو بود
و پادشاهان را با رعیت عدل و انصاف و ایمنی بسیار بوده باشد

فصل پنجم در حکم ماه اگر درین ماه هلال درست بر آید دلیلست

دگرمای

که سرمای سخت و برف و یخ بسیار باشد و اگر یک جانب بی گرد او باشد
دلیلست بر بسیاری آبها و ابرها و باران و چشمها و نبات زمین
و کشت نیکو بود

فصل ششم در حکم ستاره گیسو دار اگر درین ماه
ستاره گیسو دار بر آید دلیلست بر مرگ پادشاه بزرگ و در میان پادشاهان
بزرگ خلاف و خصومت و خون ریختن و اهل یمن در رنج و بود و آشفته
شوند و در ولایت اشتغل و ناایمنی بود و بادهای آشفته بسیار بود و دریا
تیرگی کند و موجها بسیار بود و کشتیها در دریا غرق شوند و تا آخر سال
موجها بود و صبح کم شود

فصل هفتم در حکم افتادن ستاره
اگر درین ماه ستاره بیفتند دلیل کند که مرد بزرگواری بمیرد و مرد دیگر
بجای او بنشیند و مردمان را از رحمت برسند و ولایت ایمن گردد
و تجار را کسب و معیشت نیکو بود

فصل هشتم در حکم قوس قزح
اگر درین ماه قوس قزح بجانب مشرق باشد دلیل است که ایران
و صاحبان پادشاه خیانت کنند اما دولت پادشاه غالب بود
و ایشان را مقهور کند و اگر بجانب مغرب بینند دلیلست که پادشاه را

و جشن عظیم بهر سبب ماتم و باران و ملخ بسیار بوده باشد و مدت
سال قحطی و تنگی بود و چنانچه از آنجا بشهرها روند پادشاه و ولایت
مجوسان هلاک شود **فصل نهم** در حکم صاعقه اگر درین ماه صاعقه
در هوا پیدا شود دلیل کند که پادشاه و بزرگ بمیرد و شغلی ولایت بسیار
بوده باشد و مضرت بازرگانان از سبب دزدان و راه زنان
و غم و اندیشه مردم و هلاک چهارپایان و ماهی ولایت خاصه
در اول سال **فصل دهم** در حکم باران سخت اگر درین ماه
باران سخت بارد دلیلست که آن سال نیکو بوده باشد و مردم را
کسب و ماهی بوده باشد و سلامتی و فراخی سال و نعمت بسیار
باشد و بازرگانان را احوال نیکو بوده باشد و از پادشاه رعیت
عدل و انصاف و خیرها بسیار بوده باشد **فصل یازدهم**
در حکم تگرگ اگر درین ماه تگرگ بارد دلیلست بر غم و آفت
مردم آن دیار و در آن سال قحطی و تنگی بوده باشد و از پادشاه
رعیت ظلم و زحمت رسد و غله و حبوبات کم بود و بازرگانان را از

دزدان و راه زنان زحمت رسد **فصل دوازدهم** در حکم خاک سرخ
اگر درین ماه خاک سرخ از هوا بارد دلیلست بر تشویش راهها و ترس
و بیم و اهل کاروان منقطع بوده باشند و در ولایت بابل قحطی و تنگی بوده باشد
و ماهی مردم اندک بود **فصل سیزدهم** در حکم وزغ اگر درین ماه وزغ
و کرم از هوا ببارد دلیلست بر مرگ چهارپایان و بودن بیماریهای صعب
مثل برسام و مرگ زنان و کودکان بسیار بوده باشد **فصل چهاردهم**
در حکم غبار اگر درین ماه غبار از هوا ببارد دلیلست بر جنگ و خصومت مردم
با یکدیگر و قوت پادشاه نیکو بوده باشد و ضعف حال عیب از جور پادشاهان
در آن سال احوال مردم نیکو بوده باشد و کسب مردم ولایت نیکو بوده باشد
و ماهی باشد **فصل پانزدهم** در حکم تاریکی اگر درین ماه تاریکی از هوا پیدا شود
دلیلست که مرگ چهارپایان بود و حبوبات و نباتات زمین و غله بسیار بود
و در آن سال بازرگانان را کسب نیکو بود و ماهی در ولایت بوده باشد
فصل شانزدهم اگر درین ماه باد سخت بجهد دلیلست که پادشاهان آن دیار
کشته شوند و جنگ و فتنه و آشوب و شغلی ولایت و تباهی بوده باشد و بازرگانان

و بسا فزان از دزدان و راه زنان بیم و ترس بوده باشد و عاقبت کار
مردم نیکو بود **فصل سیزدهم** در حکم برق اگر درین ماه برق بجهد
دلیل بر نرخ و باران بسیار و اهوای خشک بسیار بود و بسیاری
و نباتات زمین نیکو بود و معیشت مردم خوب گذرد و پادشاه مجوسان
هلاک شود و جماعتی از نسل وی خروج کنند و ملک بر پادشاه قرار گیرد
فصل چهاردهم در حکم رعد اگر درین ماه رعد بود دلیلست بر مرگ زنان
بعضی از مردم فارس و مردم عجم را خصومت افتد و از پادشاه ظلم و جور
ظاهر آید و مردم را خیانت واقع شود و درین سال ارتفاعات نیکو بود
و خوب حاصل آید و مردم را در بعضی محل کسب و معیشت نیکو بود و خوب
اوقات بحضور و سرور گذرانند **فصل پانزدهم** در حکم شخص اگر
درین ماه شخص در آسمان پیدا شود دلیلست بر قوت عوام الناس و پادشاهی
دفاین و نجمان از ضعف در میان مردم و مرض حال بزرگان و هلاک
جهار پایان و ماهی در ولایت خاصه در خراسان **فصل شانزدهم**
در حکم حربه اگر درین ماه حربه در آسمان پیدا شود دلیلست که پادشاه اهل الطریق

دوی

دوستی از دیگر بیاید کمر ببندد و دفع دشمن کنند و مردم را با یکدیگر صلح افتد
و دوستی باشد و درختان خوش گردد و کشت و زرع نیکو گردد **فصل هفدهم**
در حکم عجایب اگر درین ماه عجایب در آسمان پیدا شود دلیلست
که درین سال زنان آبستن بچه بسیار ضایع کنند و مردمان با یکدیگر جنگ
و خصومت بسیار کنند و اهل تجارت را مضرت بسیار و مال بسیار برسد
از حرامیان و دزدان و راه زنان **فصل هجدهم** در حکم باد سخت اگر درین ماه
باد سخت اگر درین ماه باد سخت بجهد دلیلست که پادشاه بزرگ در جنگ
کشته شود و اموال او را بغارت برند **فصل نوزدهم** در حکم بانگ اگر درین ماه
بانگ از هوا بشنوند دلیلست که زمستان سرد و سخت بود و کمی بود و چهار پایان
از ضعف بسیار بود و خصومت پادشاهان مشرق با یکدیگر بود و ضعف حال
رعیت از لشکریان و کمی معیشت و تباهی مردم و اهل مشرق **فصل بیستم**
در حکم بانگ زمین اگر درین ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل کند بر کمی نبات
زمین و تنگی سال و گرانی نرخها بود و خوارج بر درآیند بر ملک و آشفتگی ولایت
از سبب دزدان و راه زنان و اندیشه مردم بود **فصل بیست و یکم**

در حکم زلزله زمین اگر در این ماه زلزله زمین بود دیت عجب خوان در راه
زنان و بر پادشاه دشمن دستی کنند و بیم ترس و آشفتگی بود و بیماری بسیار بوده باشد
و شهرها را بسیار خراب کنند اما در خبر سال مردم و احوال مردم نیکو بود و طعام
و نعمت بسیار بود و در ولایت کافران مرگ بسیار بود و قحطی بود و اگر زمین
لرزه در شب بوده باشد یک پادشاه از جای خود بجای دیگر حرکت کند
و آن ولایت را خراب کند و در میان مردم جنگ و فتنه و آشفتگی و ترس و بیم بود
و مرگ چهارپایان بیشتر بود و ابرها فراوان و غله و نعمت بسیار بود **باب اول**
در باب سال اگر نوروز روز یکشنبه بوده باشد خداوند سال آفتاب بود و حال
پادشاهان بزرگ نیکو بود و نعمت فراخ بود و نرخها ارزان و فتنه و آشوب کم بود
و سباع و دد و دام بسیار بوده باشند و پنبه بسیار نیکو بوده باشد و بیماری
بسیار بود و وبا و ابر و تگرگ بسیار بوده باشد و غله نیکو بود و گندم بهتر بود و از
میوه‌ها انگور کمتر باشد و نفع مردم از مهتران و بزرگان بوده باشد و زمستان گرم بود
و مردمان را از سلطان نیکویی بوده باشد **باب دوم** اگر نوروز روز
دوشنبه بوده باشد خداوند سال قمر بوده باشد و حال ملوکان نیکو بود و کارهای

مردم نیکو بود و حال بزرگان و اهل حرث و کمان نیکو بوده باشد و فراخی
نعمت و ارزانی نرخها بود و ابرها بسیار بود و فتنه و آشوب کم بود
و نم و باران بسیار بود و فصل بهار و تابستان مردم و دستور را آفت رسد
از آن سبب که در اول تابستان و در اول زمستان یک قران عظیم شود
و برق در بهار بسیار باشد و سرمای بی‌وقت کند و مور و ملخ و مگس و مار و کژدم
و زنبور و وزغ بسیار بود و بیماری زنان و کودکان بسیار بوده باشد
باب سیم اگر نوروز روز سه‌شنبه بوده باشد بباید دانست که خداوند
سال مریخ بود و طالع عقرب و حال سلطان و وزیران نیکو بود و جنگها
و کشتن و کشتی بسیار بوده باشد و کار مردمان بسته گردد و غمهای گوناگون
بسیار بوده باشد و نرخها گران شود و فتنه و آشوب بسیار بوده باشد
و تابستان گرم بود و بیشتر بیماری آبله بود و کودکان و زنان با شوهران
بد بوده باشند و علتی بزرگ بجانب مشرق گم شود و از جانب مغرب
ملک بزرگی بمیرد و باران بی‌وقت بسیار بارد و پنبه بی‌وقت بباید کشت
تا نیکو برآید اما گران بود و حال دهقانان نیکو بود و بعضی میوه‌ها را آفت رسد

و از سختی سرما بود و هر که را طالع قمر بود حال وی نیکو باشد **باب چهارم**
اگر نوروز روز چهارشنبه بوده باشد بباید دانست که خداوند سال عطارد
باشد و طالع جوزا و فتنه و آشوب بسیار بوده باشد و جنگ و خصومت
و خیانت و دروغ بسیار بود و نرخها گران و خریدار بسیار بود و بیماری
بسیار بوده باشد و گرمی و خشکی در گلو و سینه بود و در زمین گیلان
و طبرستان و گرگان آشوب و فتنه بسیار بود و مردمان سود دارند
و قحطی و تنگی و غم و اندوه مردم و کارهای بسته بود و بازارها کاسد باشد
و خلایق را با یکدیگر رحم نباشد و نادانی کارها نیک بود و مردم دانا
و اهل صلاح را خرم بود و خرابی بکنند و کار سلطان بد باشد و از سلطان
یکی عاصی عاق شود و امیر بزرگی بر فرمان خود عاصی شود و میوه را آفت رسد
و بیماری در فصل تابستان بسیار بود و بادهای مختلف بسیار جهد
و پنبه و غله نیکو بود اما در فصل بهار خشکی بود و دردهای مردم با ترس و بیم بود
و سرمای زمستان سخت بود و شرف عالمیان نیاید بود **باب پنجم**
اگر نوروز روز پنجشنبه بود خداوند سال مشتری بود و طالع قوس یا حوت بود

و حال عالمیان

و حال عالمیان و علویان و زاهدان و عالمان و قرآن خوانان نیکو بوده باشد
و مردم به کار دین و شریعت رغبت کنند و خیر و برکت پدید آید و نعمت بسیار بود
و کار سلطان قوی گردد و کار درویشان نیکو بود و کار چهارپایان نیکو بوده باشد
و در فصل بهار گیاه نیکو بود و بهره‌ی خرمنها تباه شود و در فصل بهار تگرگ
و میغ بسیار باشد و در تابستان گرما میانه بود و هم در این سال آفتاب [illegible]
باب ششم اگر نوروز روز جمعه بود خداوند سال زهره بوده باشد و
طالع میزان و حال عالمان و زاهدان و عابدان و قرآن خوانان نیکو
بوده باشد و حال زنان و کسانی که سر و کارشان با زنان بوده باشد
بسیار خوب بوده باشد و احوال بزرگان و جوهرفروشان و نقاشان
و خداوندان عطر و بر این همه نیک بود و نرخها ارزان شود و حال
غله و حال سلطان ضعیف بود و در میان دل مشغولی باشد و مطربان و بکار
و پیوستگی عشقبازان بسیار بود و شیرینی را قیمت نماند تا گشت که فرا رسد
و بیم بوده باشد و باران بسیار نیک بود و زمستان برف و یخ بسیار باشد چنانکه
مردم را رنج رسد و کشتها با برکت بوده باشد و تابستان گرم بوده باشد

و بیماری مردم بسیار بود **باب هشتم** اگر نوروز در روز شنبه بوده باشد
بباید دانست که خداوند سال زحل بوده باشد و طالع دلو بوده باشد و
حال مردم بد باشد و با غم و اندوه و گفتگو و اختلاف بود در میان سلطان
و رعیت منازعه بود و بر یکدیگر بیرون آیند و قصد هلاک یکدیگر کنند
و جنگها و لشکرکشیها بسیار بود و انگور را آفت رسد و فتنهای باران
بسیار بوده باشد و در فصل بهار ایمن بود و در زمین هندوستان
آفت آسمانی رسد و سلطان بزرگی پدید آید و از وی او همه
جهان را ایمن و فتنه بر کرد و در ناحیه عرب بدتر بوده باشد و در زمین
ماوراء النهر ایمنی بوده باشد و در ناحیه عراق پادشاهی پدید آید و مار
و ملخ و زنبور و کژدم و کیک و وزغ بسیار بود و در ولایت مازندران
ناامنی بوده باشد و نبات قوت سرما کند و بیماری و درد سینه و
و مرگ زنان و کودکان بسیار بوده باشد و حال علویان میانه بود
و در زمستان فرح و ملخ بسیار باشد و بیماری و درد شکم بسیار بوده باشد
و در زمین بابل مرگ گوسفندان بود و در ناحیه عرب حرب افتد و سپاهیان

از مردم

از مردم کشته شوند اما دست عرب را بوده باشد و گوسفندان را آفت
آسمانی رسد و در خراسان نرخها گران شود و حرب و بلا و آفت
مردم بسیار بود و جنگ زنان با شوهران بیشتر باشد و کار عشق‌بازی
بسته گردد و مرا عشق نیاید و مار معشوقان بسیار باشند و دل مشغولی مردم
حاصل در کوهستانها و میوه بوقت نماند و کشت
و گنبد نیکو بود و در زمین بابل غله را آفت رسد
و دوستان قدیم با یکدیگر خصومت کنند
و حال کاهلان بسیار گردد و مشغولی
دل مردم از سبب فتنه و کان
بوده باشد و خداوند پادشاهی
حال نیکو گردد
والله اعلم بالصواب
حرره
بیمقدار الحسن
عفو [illegible]

این کتاب قصاری صعرا

[illegible]

این کتاب قصراتی صعرا رمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وعلیك اعتمادی یا علیم یا حکیم

این عمل سخت نیکو و طرفه است و اندرین نوع کتاب واز تصنیف
کرده اند از همه مشبع مسایل قصرانی است که هر چه یافتم جمع کردم
و هر فصلی از چند وجه بگویم اما سخن هم بر این نقصان و یکی بر دوم میر
این کتاب قصرانی معصوم او جمع است مفرد از این کتاب مجملکی فراهم
و بضرورة آن بر اقتصار نتوانم گفت و بدانکه خاص و عوام
بدین صفت میل بسیار بود که چون از نهاد دل و اندیشه خبر
دهد شوقی خیزد عجب مانند و چون از طالع ولادت در مانند
بضرورت رجوع بضمیر کنند و آن را بر سیزده باب نهادم
باب اول در وجه خطا که در مسائل افتد باب دویم در اندیشه کردن
باب سیم در پیدا و بقاء دلیل مسئله باب چهارم آنکه از کدام طالع
چند کس را سخن شاید گفتن باب پنجم بیرون آوردن سوالی
بر مسئله باب ششم دانستن جودت در دادن و روا کشتن
حاجات باب هفتم استخراج وقت بر آمدن حاجات باب هشتم
حکم دانستن از طالع باب نهم از بروج دویم باب دهم از بروج سیم

وان سه فصل است فصل اول در صحت فصل دویم در دروغ
و راستی خبر فصل سیم برادر و خواهر باب یازدهم از بروج
چهارم وان دو فصلست فصل اول در پدر فصل دویم
در املاک و عقار باب دوازدهم از بروج پنجم وان سه فصلست
فصل اول در طلب فرزند فصل دویم در آبستنی فصل
سیم در رسول باب سیزدهم از بروج ششم وان سه
فصل است فصل اول در بیماری فصل دویم در برده
در بازداشتن باب چهاردهم از بروج هفتم وان پنج فصلست
فصل اول در تزویج فصل دویم در گریخته فصل سیم در دزدی
فصل پنجم در خصم فصل ششم در شرکت باب پانزدهم از بروج
هشتم وان دو فصل است فصل اول در میراث
فصل دویم در وصیت باب شانزدهم از بروج نهم وان سه
فصل است فصل اول در سفر فصل دویم در غایب
فصل سیم در خواب باب هفدهم از بروج دهم وان سه فصلست
فصل اول در مادر فصل دویم در اعمال پادشاه فصل سیم
در صحبت مهتران باب هجدهم از بروج یازدهم وان دو فصلست

فصل اول در سعادت و امید فصل دویم در دوستی باب
نوزدهم از برج دوازدهم و ان دو فصل است فصل اول
در دشمنان فصل دوم در چهارپای باب بیستم در تنجیم و ان
سه فصلست فصل اول مقدمه و مثال و بوی خوش و گنده
و طعم و رنگ است فصل دویم در بردن حجت و داشتن علم
و بیاضمه جدول الاندوده لایل فصل سیم در جوهر شناختن
و نگاه نو و کهن والله اعلم بالصواب باب اول
وجه خطا که در مسائل افتد در تحاویل اورده ان بیشتر نیت
پرسنده نسبت است چه باید که اندیشه تمام صافی کند
و از ان رای و نیت بر نگردد و ثابت باشد و متردد نشود
و دیگر انکه چنان نباید که بطریق لعنت و امتحان و تجربه
بپرسد دیگر وقت اندیشه نگاه دارد و نگذارد که وقت
فایت شود و در گذرد و اما خطا که بر منجم از انست که
قیاس درست نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند
و بر حسب دلیل سخن نگوید و اعتماد بر رای نکند چه نه
بینا باشد که کرده است و وقت زوال نیکو تامل باید کردن

چه باید که ارتفاع تفاوت بسیار افتد و هم چنین بیشتر خطا
که افتد از ان بود که قوت سعدان و نحسان متساوی باشد عاجز
ماند و فرق نتواند کرد و بد انکه چنان که طالع دلیل پرسنده است
سابع دلیل انچه پرسند از انست و چند بار ان تجربه کردم
چون نحسی در هفتم بود حکم راست نیامد باب دویم
در مدت اندیشه کردن استادان این صنعت گفته اند که علی
الاصل سه شب باید که ضمیر کند و مقصود انست که قمر
یک برج تمام برود و هم بدان در حساب رسند که وقت ضمیر
بوده و کلی را یک روز و تقسیم فرماید چنانکه از اندیشه بر نگردد
پس وقت استخراج و تعیین المنجمین بر حسبی انکند
اتفاقی و گوید چون فلان حین بینم و ان طالع این فهم است
پس حکم این براستی نباید چنان که بجای طالع قیام کند
و از طالع فرزند باید و مادر در نماند هر چند خواجه
ابو ریحان این را تمام گفت و گوید منجم از بهر محبت و حجت
اعتقاد خویش فرماید اما نسبت ضمیر کلی انست که تا قمر
همه برجها بگردد و از وقت ضمیر پس باید گردد و تمام شود

همچنین که هرمس تمام کرده است بلکه بحجت و برهان نموده است
در نمودار خویش که جای قمر مسقط النطفه طالع مولود است
و جایگاه قمر ولادت طالع وقت مسقط است و برین جمله
چنانکه فرموده است و چندان که بکار داریم راست همی آید
چون بیش ازین نیست بجایگاه مسقط فرود آورد علی الاقل یکدور قمری
بکار می باید و سه روز است تا قمر یک برج طی کند و به برج دوم میان
درجه باز رسد

باب سیم

پاییدن و بقای دلیل مسئله بعضی
گفته اند مقدار پاییدن قدر یک برج قمر است و گفته اند قدر دوران
ستاره که دلیل بود و مستولی بر حاجت اما من هیچ اعتبار او جهی ندانم
و قدر پاییدن چندان شناسم که آن حاجت روا گشتن یا فایت
شدن امید و ما پیدا آمدن و اما آن ضمیرها که جزوی بود
چون ضمیرها دیگر کرده شود حکم بر دوم کردن اولیتر از آنکه
اول والله اعلم

باب چهارم

از یک طالع چند کس را سخن گفتن
بدانکه از یک طالع چند کس را حکم شاید کردن چنانکه اول را
حکم از طالع کنی و دوم را از دهم و سیم را از هفتم و چهارم را
از چهارم و پنجم را از یازدهم و ششم را از یازدهم و از این بیشتر
کرانند

گفته اند لیکن چون حکم رانده باشی بدیگری ارتفاع گرفتن حاجت
انست که ممکن بود که خداوند صورت بگردد و برج طالع همچنین
و حکم کردن چنانست که اول را حکم از طالع رانی و مستولی
بر درجه طالع و درجه طالع بیرون آوری بدان گونه یاد کنیم
و دوم را مستولی از درجه عاشر بیرون آوری و سیم را از درجه
هفتم و باقی برین قیاس و اما دوروتیوس یازدهم فرا پیش چهارم داشته
و هرمس گفته است که بر نسق توالی برج سخن باید گفتن چنانکه
اول از طالع و دوم از دوم برین قیاس والله اعلم

باب پنجم

بیرون آوردن مستولی بر مسئله باید دیدن تا بر درجه طالع
کدام ستاره را حظ بیشتر است و آنست که خداوند اینجا شهادت
دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند حد سه و خداوند مثلثه اول
و دو یم را هر یک دو و الا آنکه دوم ضعیفتر بود و خداوند صورت و مثلثه
سیم هر یکی را یکی و خداوند ساعت را یکی و همچنین آن ستاره که قمر بدو
پیوندد یک شهادت روا داریم و اگر اتصال با قبول بود دو و بعضی را
شرف را و ایشان خانه دارند و خداوند مثلثه اول را در پیش داشته اند
که اولی تر بود و بدین قیاس و اندازه که شهادت ار بسیار گونه گفته اند
و زیاده و نقصان کرده و لکن آنچه موافق تر آید بنمودم پس باید دیدن
تا بر درجه طالع کدام ستاره را حظ بیشتر است آن مستولی بود و آن ستاره

که شهادت از وی کمتر دارد ابا زشناختن و اگر از خداوندان حظها
یکی در خانه یا در شرف خویش بود این شهادت مضاعف باید
کرد لنید شال طالع فرا گرفتیم روز آدینه ساعت اول نه درجه
ثور بود زهره خداوند خانه ه قمر خانه شرف ح عطارد خداوند حد
ح زهره خداوند مثلثه ب قمر خداوند مثلثه دوم ا زهره خداوند
صورت ا زهره خداوند روز ساعت ب جمله شهادتهای زهره
ح قمر و عطارد د مستولی بلین درجه زهره است و قمر ابا تا
دو اگر یکی از این ستارگان در خانه خویش باشند شهادت مضاعف
کرد چنانچه عطارد که خداوند حد است در جوزا بود شش
شهادت او را بود و برین قیاس باید دیدن تا زهره اندر کدام
خانه است از طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه
قمر اندر دهم باشد باید گفتن که ضمیر از بهر فرزندی است طالب
یا عزم سفری دارد و این از بطلمیوس فرموده و استادان
برین بیشتر اعتماد کنند و او بسیار گوینه گفته اند و من مختصر چند
باز گویم بتوفیق ایزد تبارک و تعالی نگه کنند تا مستولی بر درجه
و درجه نیز که نوبت او را بود و درجه سهم السعادت کیست آن

ستاره

آن ستاره که قوی‌تر بود و درجایگاه او نگاه کنند که ضمیر از آن جنس بود.
و هم چنین که گفتیم سهم سعادت و خداوند مثلثه اول و خداوند
سهم سعادت بباید دیدن تا از همه کدام قوی‌تر است و در کدام
خانه دیگر نگاه باید کرد اندر بهره درجه طالع تا بکدام برج و کدام
رسد و ببایدن تا کدام ستاره بدو ناظر است اگر نظری دارد
دلیل از جنس و طبع آن ستاره و خانه بود و اگر هیچ نظر نباشد
از جنس خانه معهود بود و همچنین اثنا عشریه درجه طالع باید
دیدن تا بکدام برج سحابه و همچنین اتصال قمر بضرورت نگاه
باید داشتن و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل سخت قوی بود هندوان
اعتقاد بر خداوند ساعت برج تمام‌تر کنند چنانکه آنجا نه که او باشد
ضمیر از جنس همی دانند و آن ستاره که ما داور و را دمد باشد چون از
اجتماع و استقبال سانه بود از درجه آن ستاره نگاه بدو
خواهد پیوستن اندرین وقت بیفکنند و ببینند تا حساب
کجا با انجام انجا نزدیک ضمیر بود و این سهم ضمیر از جمله اسرار است
و ثانی است لطیف و مانند نمودار بطلمیوس باید داشتن تا چاکر گر
طالع مولود بر اجزاء اجتماع یا استقبال درست شود دلیل پرسنده نیز

روا بود سهمی دیگر از آفتاب طالع طالع برگیرد و آنچه دلیل رفته بود در برج
خویش بر روا توان ای و از برج دلیل سفلی آنجا که بدو رسد معنی ضمیر
از آن جنس بود که پیش گفتیم که آن ستاره را که حظ بیشتر بود
مستولیست پس اگر از آن ستاره را شهادت راست باشد
بباید دیدن تا کدام ناظر است با طالع او را مقدم باید داشتن
و اگر دو ناظر باشد بباید دیدن تا در جانب کدام نزدیکتر است
پس اگر راست بود بباید دیدن تا قوت کدام ستاره را
بیشتر است یکبار که او مستولی بود چنانکه با درجات
کدام نزدیکتر است پس اگر راست بود بباید دیدن
تا قوت کدام ستاره را بیشتر است یکبار که او مستولی بود
چنانکه با درجات کدام نزدیکتر است خداوند غایب بود
و ابیش خداوند شرف داری و برین قیاس همچنین نگاه
باید داشتن تا اتصال قمر بکدام ستاره است اگر
بدو ستاره بود و هر دو مقارن باشند آن ستاره که
حظ در خانه قمر بیشتر است باشد مر اعتبار او را بود
و چون ندانسته باشی که مسئله او کدام جنس است

ببین تا این و آن خانه مستولی کیست چنانکه از بهر مال بود
مستولی بر دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل
دانستن و برین قیاس همچنین حال آن کوکب که بطبع
دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهت عمل و دولت
زهره از بهر لذت و فرزند والله اعلم

باب ششم

اندر دانستن نیکی و بدی و روا گشتن حاجت استادان
استاد محض ابوالحسن علی السجزی رساله کرده است
در استخراج ضمیر بغایت اختصار و آنچه بکار باید بجای
آورده ضمیر اندر و نهاده پس فصلی دو از آنچه او
گفته بعینه در این گفتیم و این است دانسته ماذا
خواهی گی چون خداوند دلیل مسئله و دلیل هر خانه
و جایگاه حاجت بدست آوری کار آسان بود پس
چون این دو دلیل بدست آورده باشی بباید دانستن
و دیدن که این دلیل یکی اندر جایگاه حاجت بود و
خداوند حاجت اندر طالع بود یا مقارن بود یکی را
از این دو دلیل کند که حاجت روا گردد مگر دلیلان

محترق یا هابط که پس خلل اندازند از بهر ضعیفی ایشان و اگر یکی
از این دو دلیل بخداوند طالع پیوندد و یا حظی شان در جایگاه
حاجت بود و با خداوند حاجت بخداوند طالع پیوندد و یا ستاره
که اندر طالع بود و مر آن ستاره را در طالع حظی بود حاجت روا
کرده پس اگر از این چیزها که یاد کردیم هیچ چیز نبود و دلیلان
ساقط بوند ولیکن از ایشان ستاره بود که نور یکی را نقل کند
از یکی حاجت روا کرده پس اگر ناقل نحس بود بر دست مردی
بدکننده روا کرده و اگر ناقل سعد بود بر دست مردی نیکوکار
روا کرده و اگر ناقل بدلیلان از دوستی نکرد حاجت روا کرده
باسانی و اگر از دشمنی نکرد بدشخواری و رنج روا کرده و اگر هیچ
ستاره نقل نکند نور هیچ دلیل را بانکدیگر نکاه باید کردن تا هیچ
ستاره هست که نور هر دو را جمع کند اگر روا بود که دلیلان را جمع
افتد بود پس اگر بدینگونه یابی دلیل کند که حاجت روا کرده
بدست مردی از جنس آن ستاره که نور هر دو دلیل را جمع کند
بدانگونه که یاد کردیم از سعادت و نحوست و آسانی و دشخواری
نظر هر دو دلیل با ناقل و یا بجامع از دوستی بود حاجت روا کرده

یا بجامع

یا بجامع از دوستی بود حاجت روا کرده برضای هر دو و اگر یکی
بدوستی نکرد و بدان دیگر بدشمنی روا کرده برضای آنکه
دلیلش بدوستی نکرد و بی رضای آن دیگر و اگر هر دو بدشمنی
نکرد بی رضای هر دو روا کرده و اگر از این که یاد کردیم
هیچ نبود دلیل کند که حاجت روا نکرده و اگر هر دو دلیل
بخداوند حاجت بپیوندد و از تربیع یا مقابله و خداوند
حاجت نحس بود و خداوند مسئله را از آن کار بلا و سختی رسد
چنانچه خواستی که آن کار نکرده بودی و هر کن پس اگر از آن
بود که مسئله بر تو مشکل نکرده و اعتماد بر خداوند خانه
یازدهم اندر طالع بود مقبول و با سعدی یا همی نکرد و ان
سعد اندر طالع بود یا اندر وتدی و مقبول بود دلیل
کند که حاجت روا کرده و اگر نحل الفاین بود دلیل کند
که حاجت تباه کرده **باب هفتم** اندر روا گشتن حاجت
دانسته باد خواجه که چون دانسته باشی که حاجت روا کرده
و باید دانستن که کدام وقت و تا چند گاه روا کرده پس
بدانکه کسی کارها که تمام کرده یا بروزها تمام کرده یا بماهها

یا با لها و بر قدر طبیعت حاجت که چیزها هست که باندک
مایه روزگار تمام کرده د مگر بها بهاء چون حدیث ابستنی
و زادن که سالها تمام کرده و چون درخت نشاندن و انچه
بدین ماند پس چون خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات
هر دو دلیل از هر دو دلیل بدرجات راست چون بهم اندر
روزگار روا گردد و اگر میانشان درجات بود بدانند که
چندست هر درجه را روزی بگیرند و تا ماهی یا سالی
بر حسب طبیعت حاجت و وجه مسئله و بدانکه برجهای
ثابت دلیل کند بر سال و برجهای دو جسدین بر ماه و برجهای
منقلب بر روز و اگر هر دو دلیل اندر برجی بود که از طالع نخست
تا دهم مدت ماه بودن همچنین تا چهارم و اگر اندر برجی بود
که از چهارم است تا هفتم مدت سال بود و اگر اندر وتد
مسئله ستاره با ورسد اندر طالع بود چون بجایگاه حاجت
برسند حاجت روا گردد اندران روز و اگر از میان هر دو
دلیل درجات بسیار بود شاید بودن و روا بود چون که حاجت
نبود تا از انکه درجات ایشان راست گردد روا گردد

هرگاه

هرگاه که از ماه یکی از دلیل برگردد و بدان دیگر بپیوندد
و هرگاه که اندران وقت که دلیل کند حاجت روا نگردد
وقتا که میبود کوشان باید داشتن که ماه از جای خویش
بر اید از بهر انکه دلیل ماه بر این فلک دو پیوند گردش
بستارگان و دلیلان و جایگاه حاجت دلیل کند بر روا گشتن
و با فنون کتاب خود امدیم و از اینجا دوازده برج طالع سخن
گوییم و دلیل هر یکی بجای خویش **باب هشتم** حکم را اندر از
از برج طالع **حال عمر ایل** برگشتن قمر دلیل عمر بود عمر گذشته
و پیوستن بباقی عمر حال خداوند خانه و قمر تثلیث
بر عمر سایل فرخ خداوند طالع و قمر با اتصال بستاره بود
اندر طالع و یا در وسط سما فرخ بیفزاید **یعنی نامه** خداوند طالع
وان کوکبی که از وی منصرف بود دلیل است بر نوشته نامه
وان ستاره که قمر بدو پیوندد و خداوند هفتم دلیل انکسی بود
که نامه بدو نوشته اند و جایگاه قمر و عطارد دلیل بر نیکی و بدی
نامه اگر نیک حال بود یعنی ان بر نیکویی و خیر باشد و اگر بد حال
بود بخلاف این و نگاه کن تا در کدام خانه بود و از طالع که از ان جنس

دلیل کند چنانکه هم از جهت سلطان و خشم از بندگان او بیماری
و هم چنین برگشتن قمر از ستارگان دلیل کند که از آن جنس بود
و چون قمر بنظر دوستی طالع بود یعنی نامه با خرمی گراید و بنظر
دشمنی بخلاف این هر وقت چون قمر بعطارد پیوندد با دلیل دار چرکند
نامه با مهر بود **باب نهم از خانه دوم سال** و اتصال جمع
و نقل خداوند طالع و قمر بطالع یا بخداوند دوم پیوستن سعدی
دلیل بود بر یافتن مال اگر نظر دوستی بود با سانی و خرمی و بر
نظر دشمنی برنج و خواری و نگاه باید تا دلیل اندر کدام خانه بود
از آن جنس مال باید جست اگر مشتری بود از خداوند زهد و زهاد و
سیم باید و بر زهره از زنان و خادمان مروارید و حلی داده و
جواهر باید و برین قیاس سعودت بنظر دوستی نگاه باید داشتن
که خوبی هر چیز تا بیند دارد و اگر از جهت پادشاهی طمع دارد تا بلی
اتصال خداوند طالع بخداوند وسط السماء و حال شمس
که بدان موجب دلیل کند و در همه اتصالها قبول نگاه داشتن
اولی بود **تجارت** از بهر تجارت دلیل از حال عطارد و بیرون
باید آوردن از قوت ذاتی و عرض حال و جایگاه او در قمر

همچنین چون صاعد بود در سال و نور فزاینده و سیر تمام کند
و منفعت بسیار یابد **باب دهم** از خانه نهم **نصیحت**
اگر کسی از نصیحتی ترسد بوسط السماء و طالع نگاه کن اگر
سعدی اندرو بود با خداوندش اتصال سعد آن دارد
نصیحت راستی است و با مراد بود و اگر بخلاف این باشد
دروغ گوید و طلب فسادی و زیانی همی کند **دروغ و راستی**
خبر حال عطارد بباید دیدن و اتصال قمر تا با کدام ستارهاست
اگر دور بود از احتراق و صحبت و نظر نحسان خبر حق بود و درست
و اگر بخلاف این بود باطل باشد و اگر خداوند طالع تحت شعاع
بود آن خبر نهان ماند و بر همه کس ظاهر نشود و خداوند طالع و قمر
اندر برجهای معوج الطلوع حمل بود که خبر دروغ است اندر
ساعت [illegible] نگاه کند و اگر بعد برجهای مایل بود چنانکه سیم
و ششم و نهم و دوازدهم خبر دروغ بود و همچنین اگر طالع
ساعت در برج سعد بود خبر راست باشد و در برج نحس
خبر دروغ **برادر و خواهر** از بهر برادران و خواهران
اندر برج سیم خداوندش و مثلثه برج سیم نگاه باید کردن

واتصال بیکدیکر **باب یازدهم** از برج چهارم باید برج چهارم
وخداوندش شمس وارباب مثلثات برج چهارم و شمس
دلیل پدران باشد چون در اوتاد باشد قوی حال دلیل
بود بر سعادت ورفعت وشان ونظر اختران سعدان
حال پدران نیک بود واگر نحسان نگرند بر قدر
نحوست ضعف ودرویشی او بود ومریخ دلیل هلاک
حال پدران بود وخداوند حد سعود دلیل شدگی
پدر بود ویازدهم وخداوندش دلیل مرگ هشتم خانه
مرگست اما از ان پدر چون از طالع فرزند کسند یازدهم
باشد ودلیل ان **ملک وضیاع وعقار** طالع وخداوندش
دلیل خریداران است وهفتم وخداوندش دلیل فروشنده
وچهارم وخداوندش دلیل همان چیز که همی فروشند و
هم بهای ان اگر خداوند ساعت با خداوند طالع بود خریدار
حریص تر بود واگر با هفتم باشد فروشنده حریص تر بود
اتصال خداوند طالع وهفتم بیکدیگر با نقل وجمع دلیل بود
بر تمام شدن بیع خاصه اگر با قبول بود ونظر دوستی که

با تمام

که با تمام شدن منفعت یابد وخرمی بود خداوند چهارم
چون نحوس بود دلیل کند که ان عقار ویران است واگر نحس بود
یا منحوس یا در هبوط همچنین واندر سهم عقار نگاه باید کرد
واگر مسعود بود دلیل بود بر ابادانی واگر منحوس بود بویرانی
باب دوازدهم در طلب فرزند بنگرستن خداوند طالع
وقمر بخداوند خانه پنجم وبنگرستن خداوند پنجم بخداوند
طالع یا در حد او دلیل است بر بودن فرزند ونظر سعدان
با طالع همچنین واگر مشتری اندر وتدی بود وشرقی فرزند
بود باشد وغربی بود واگر برج پنجم وخداوند ساعت
وقمر اندر برجهای نر باشد دلیل کند بپسر واگر در برجهای
ماده باشد دلیل کند بر دختر وهر وقت که چون کواکب
بیشتر در برجهای نر بود پسر باشد واگر در برجهای ماده دلیل کند
بر دختر وتشریق ستارگان همچنین **ابستنی** اگر ابستنی
پرسند چون خداوند طالع وقمر اندر نجم یابند پس ستاره
دهند که اندر وتدی بود با خداوند طالع بکوکبی پیوندد و
مقبول یا قابل تدبیر قمر ستاره بود سعد دلیل بود بر ابستنی

و همچنین گفته‌اند که چون خداوند نهم اندر طالع بود یا وسط
سماء خاصه خداوند قمر اندر وتدها است بنی آدم بسنت بود
اگر خداوند نهم منحوس بود یا راجع و محترق بیفتد و داد و ان
تمام نشود رسول خداوند نهم دلیل رسولست و قران او با
او وان کوکبی که خداوند نهم و قمر بدو پیوندد معنی پیغام
پیغام بود و چون خداوند طالع و قمر بخداوند هشتم پیوندد
یابی حکم کن بمقصود رسیدن و انصراف از خداوند
هفتم دلیل بود بر بازگشتن رسول والله اعلم باب سیزدهم

از برج ششم بیماری طالع و خداوندش و قمر دلیل
بیمار است و ششم و خداوندش و ان کوکب که قمر
از او منصرف بود دلیل علت و بیماری و عاقبت
کار از چهارم و خداوندش باید شناختن و تدبیر
و معالجت کردن از دهم و خداوندش و غذا و خورده
و نفقه از دوم و خداوندش و سهم و سعادت و مرگ
از هشتم و خداوندش و سهم مرگ اندر هفتم و خداوندش
اندر این دلیلها نگاه کن و بر حسب موافقت و مراجعت

مسعود و منحوس حکم ران و اما وجه علت شناختن است
که خداوند خانه بیماری را ببینی اگر تحت الارض بیماری
پنهان باشد اندر باطن و اگر فوق الارض بود ظاهر
بود چون طالع منحوس بود دلیل کند بر تباهی تن
و اندر خداوند منحوس علت اندر نفس بود نگاه
کن اگر نحوست از خلت اندر زردی باشد و اگر
از جهت مریخ از گرمی اگر خواهی که علت اندر کدام
اندامست چنانکه اندر مدخل گفتم که هر برجی کدام
عضوست نگاه کن و هم بر انقیاس اندر فرزند خانه
چنانکه حمل دلیلست بر هر طالع هر آن برجی که باشد دلیل
بود بر سر و بر بینی فوق که در هر آن برجی که منحوس یابی
دلیل کند که علت اندر آن عضوست اگر خداوند طالع
و قمر اندر وتد باشند و با نحوس و آن خداوند خانه
هشتم و از تحت شعاع دلیل کند بر بیر بودن و اگر قمر بکوکبی
پیوندد سعد دلیل کند بدورها بر پیوستن خداوند طالع
و هشتم دلیل کند بر تباهی نگاه کن اندر قمر که هر وقت

چون بنحس رسد سر بفزاید و بدانکه بروزه بوده باشد بمریخ مشتری
رسد وانچه بشب بوده باشد از زحل واگر منذر بر بندگی او چون
او را بهر فرستند چگونه باشد نگاه کن اندر خداوند طالع و
خداوند هفتم تا کدام قوی تر است از انکه وارد او بهتر باشد
واگر خداوند هفتم قوی تر باشد یا انکه خود بهتر باشد
قمر و عطارد و سعادت ایشان از سعدان در برجهای منقلب
دلیل بود بر زودی خلاص یافتن اسیر واگر بنحس پیوندد
واز ان پس بجدی اتصال کند مقتول دلیل بود که خلاص
یابد از پس نا امیدی و خداوند طالع بخوش و عطارد بدو ناظر
خلاص بحیلت یابد باب چهاردهم از خانه هفتم در تزویج
طالع و خداوند ان وان ستاره که قمر از وی برگشته بود دلیل
پرسنده است و هفتم و خداوندش وان ستاره که قمر
بدو می نگرد دلیل انکس که از بهر او می پرسد و آفتاب را
انباز باید کردن از بهر مرد و زهره از بهر زنان پس نگاه اندر
اتصال و حال یکدیگر که بران گونه واجب کند اگر نظر دوستی
بود یا قبول و در وتدها در زودی تمام شود یا بخواهشت

وخرمی واگر بخلاف این بود وحکم بازگونه باید کردن
وهرگاه که شمس بدحال بود زنان مرا او را بیشتر بود واگر
زهره بدحال بود زنان را فروتر بود واگر قمر بنحوس بود در
برج ثامن یا سادس نگاه کن که برج نر است یا ماده اگر نر بود
مرد وی زود بمیرد واگر ماده بود ماده زنان وهر وقت
که اندر هفتم ستاره بود ویا ناظر با هفتم صفت در دلالت
دلیل باید کرد واگر خالی بود از طبع برج و خداوند ساعت
و اتصال قمر و خداوند خوب نگاه باید داشت و هر وقت
که نحسی اندر طالع بود و نحس دوم اندر هفتم ازین جایگاه
تهمت بود گریخته طالع و خداوندش و قمر دلیل خداوند ذات
و هفتم و خداوندش دلیل گریخته و گفته اند که شمس و
وسط سماء دلیل خداوند آمده دلیل گریخته بود و خداوند
قمر و مقابل تدبیرش عاقبت کار و هر وقت چون خواهی
که بدانی که در کدام جهت رفته است نگاه کن اندران ستاره
که قمر و خداوندان طالع و هفتم بدان متصل باشد
واگر در اوتاد باشد یا در اوتاد شمس یا در اوتاد خداوند

خانه قمر اندر برجهای مشرقی بود مقبل سوی اشراق انتهی و شر
بود و اگر در برجهای غربی بود سوی مشرقا پیوستن خداوند
طالع و قمر بخداوند وسط السماء یا شمس با خداوند خانه
قمر دلیل کند که گریخته باز آید **دزد بحث** اندر خانه دوم
و دهم و قمر خداوند خانه اش نگاه کن اگر شهادت زحل دارد
بیشتر بود این دزد بحیلت کرده اند چون در گشادن و نهانی
بودن و شب و اگر شهادت مریخ را بود مکابره و غضب
کرده اند و اگر مشتری را بود قصد نکرده اند در ابتداء
بر سهل لهو و بازی بود و اگر زهره بود همچنین لیکن از
طریق بازی و نه به دشمنی و اگر آفتاب بود بقصد
بر گرفته اند و دزد خداوند شب باشد و اگر عطارد
بود از جهت فریب و نیرنگ و مانند آن اگر لحقی سهم
سعادت دارد از شر این دیگرها در دزدیده است و اگر
بر نظر سعدی بود این عادت ملااست است نگاه کن اند
خداوند طالع و خداوند وسط السماء یا دویم با خداوند
هفتم اتصالی بود دلیل کند که باز آید و اگر دلیلها که گفتیم

اتصال بخداوند طالع کند خود باز آورند اگر میان بر نظر دوستی
بطالع نگرند دلیل بود بر یافتن آنچه دزدیده باشند و هرگاه
که خداوند طالع و هفتم بیکدیگر اتصال دارند ظفر یابند
بر دزد همچنین اگر خداوند طالع ستاره سوم و دوم وسط
السماء و چون خداوند سابع تحت الشعاع بود و خداوند طالع باز
نگردد و دزد را بگیرند چون آن کوکب که دلیل بود بر دزدی
در اول برج بود کودک بود و در میانه برج برنا و در آخر
برج پیر و نگاه کن که دلیل کدام ستاره است و اندر کدام برج
و تغریب و تشریق او که دلیل سال دزد بود باشد **خصم**
طالع و خداوندش و آن کوکب که قمر ازو منصرف بود
سایل است و هفتم و خداوندش و آن ستاره که در وی بود
دلیل انحال و قمر اندر مثلثه خویش دلیل داوری حکم است
پس نگاه کن اندر حال این دلیلها که یاد کردیم از نیکی و بدی
و موافقت و اتصال که ازین جمله واجب گردد یعنی غیب
و عاقبت کار و صلح و فساد **انبازی کردن** همه این دلیلها
که گفتیم در معنی انبازی کردن نگاه باید داشتن و از بهر عاقبت کار

از خداوند الارض نحس کفتن و از بهر منفعت و سود از وسط
السماء پس اگر معلوم شود که ابتدا مسئله کی است و طالع چه حکم
کدام نحس واجب کند بدانکه طالع آنکس را باشد که سال بهر باشد
و سابع دلیل کهن است **باب پانزدهم در خانه هشتم میراث**
نگاه کن اندر برج هشتم و خداوندش اگر میان طالع و خداوند
هشتم اتصالی یا نقلی بود حکم کن که میراث نصیبی یابد
اگر نظر دوستی بود باسانی و اگر نظر دشمنی بود برنج و خصومت
اگر وصیت کند اگر مریخ اندر وتدی بود یا قمر با تربیع مریخ
براه شود و اگر طالع ثابت بود و خداوندش و قمر اندر برجی
ثابت یابند ماند والله اعلم **باب شانزدهم از خانه نهم سفر**
طالع و خداوندش دلیل سایل باشد یا بیکر دنی و برج نهم و خداوندش
از بهر آن جایگاه که مسافر قصد بدان دارد و برج دوم از
بهر مال و وسط السماء و خداوندش از بهر حاجتها
و وتد الارض بهر عاقبت کار پس اندر دوازده برج نگاه
کن که طالع دلیل تن مسافر بود و دوم و سیم قوت و چهارم
چهارپایی که با او بود و پنجم حال رفتن اندر راه ششم دشمن

هفتم سخن و ترس هشتم انچه در صحبت او بود نهم ابتدا فراخی
و تنگی و بلا اندر راه و عمل یازدهم تجارت و سود دوازدهم حال
خرید و فروخت چون دلیلها بهم پیوندد دلالت کند که از
بهر شغلی سفر کرده است مرفردی اگر هر دو شان کذاشتن
و اگر دلیلهای طالع بدلیلهای سفر پیوندد از بهر شهوت
تن سفر کند بشرع اگر سهم سفر با سعدان اندر نهم باهم
باشند دلیل کند که در صحبت او مال بسیار بود اندر قمر نگاه
کند اگر خالی السیر بود از معرفتی کردن همی رود و انصراف
از زحل بعرض نقصان و از مشتری از بهر مال و از مریخ همی
کریزد و از شمس بجهت پادشاهی همی رود و از زهره از جهت
زنان و از عطارد از بهر علم و تجارت و همچنین اندر اتصال
نگاه کن و بدان موجب حکم ران و هر وقت چند دلیل و برج
و طالع و خداوندش لیلی باشد بشب رفته باشد و هر
نهاری بروز و اگر مختلف بود بران حکم کن که شهادت بیشتر دارد
غایب نگاه کن اندر خداوند و جایگاه هشتم که اندر طالع بود
یا وسط السماء و یا بتدبیر خویش بکوکبی دهد که در این دو خانه بود

دلیل کند بر املاک خدا و تد طالع اندر سابع ما و تد الارض دلیل کند
که بدیری و دشواری ایدها اگر اندر هشتم و سیم باشد اندر راه
باشد همی آید و اگر ساقط بود دلیل بر بدیها و مصیبتها
خاصه که خداوند طالع منحوس بود و اگر غایب منسوب بایلچ
چون برادر و پدر و مانند آن نگاه کن اندر اتصال خداوند
خانه بخداوند طالع و اتصال قمر که دلیل بود بر املاک غایب
و چون عطارد منصرف بود از دلیل غایب و متصل بخداوند
طالع با انصراف از او و پیوستن بدان دلیل کند بر نامه
املاک **خواب** هفتم و نیز آن خداوند هفتم مسعود بود و در
جایگاهی نیک دلیل خرمی و لهو باشد و اگر منحوس باشد
و هم و ترس و دشواریها و بباید دیدن که تا در کدام خانه
ستاره است که بر آن مزاج و طبع دلیل کند چنانکه مریخ
خون ریختن و آشوب و زخمها همچنین چنانکه زحل [illegible]
و ابواب آن ستاره که در هفتم بود هم چنین چنانکه مشتری
عالمان و پیغمبران و ذنب مارها و اژدها بر این قیاس میرود
والله اعلم **باب هفدهم از جمع دهم** دهم و خداوندش

وارباب

و ارباب مثلثات دهم و قمر دلیل بود بر حال مادران چون خداوند
مثلثه قمر مسعود باشند پارسا بود و صلاح و پیوستن خداوند
دهم بدوم دلیل بود بر مال خداوند خویش و خرمی مادر از آنچه دوم
و پنجم او بود و هم بر آن قیاس که از بهر پدران گفتیم حکم باید
راندن **عمل سلطان** نگاه کن اندر خداوند طالع و قمر و خداوند
وسط السماء و آن کوکب که اندر وسط السماء کند و ببینند
تا سعد آید یا نحس و حال ایشان و مراعات اندر آن خانها چگونه است
و اتصال و نقل و جمع و دیگر نگاه کن که اندر سهم سلطان اگر
تا خداوند خانه یا مثلثه یا صورت یکی روز مستقیم السیر باشد
دلیل کند بر یافتن عمل و مراد و اندر سهم یا درجه شمس
هر کدام قوی تر بود برگیرد و از طالع بیفکن و جایگاه او
بدان که چون شمس یا مشتری بانجا رسد اندر وقت
مراد خصوصاً چون مزاج خانه بود چون خداوند طالع و قمر
متصل باشند بشمس یا بخداوند وسط السماء بعمل رسد
و اگر هیچ اتصال و نظر نبود تمام نشود **محبت مهتران**
اندر طالع و خداوندش و قمر و خداوندش نگاه بجایگاه

مسعود و نحوس از طالع و اتصال قمر چون خداوند طالع
یازدهم و اتصال یکدیگر یا بعضی اندر وسط السماء نگاه
از روی مقبول دلیل کند بیافتن امیدها و دوستی نگاه
کن اندر خداوند یازدهم و نهم و سیم اگر خداوند طالع
نظر دارند از دوستی و صفا و اگر نظر دشمنی بود چون
جایگاه و حال ستارگان و بهره‌ها انبازان دلیلها
کن و همچنین اندر موافقت خداوند طالع و وسط السماء
و قمر نگاه کن **باب نوزدهم از برج دوازدهم دشمنان**
در طالع و خداوندش و ارباب مثلثات و دوازدهم و
خداوندش و ارباب مثلثاتش نگاه کن هر کدام که قوی‌تر
باشند او بهتر بود و اگر با هم موافقتی و اتصالی بود
و صلاح و سازگاری و در میان افتد خداوند طالع و
دوازدهم با شش و چهارم بر طرح خسان دلیل بود
بر زندان و دشواریها **چهارپایان** همچنان که در بندگان
گفتم از برج ششم اینجا حکم بر دوازدهم و خداوندش
باید کردن **باب بیستم در چیزها** واجب دیدم از نوع فصل

در این کتاب یاد کردن تا منجم را در دانستن آن خالی نباشد
اما علم چیزی آنست که کسی چیزی را پنهان کند و تو را از آن
چیز نشان بباید داد اگر بدین نشان معلوم کرد و تحقیق
مراد حاصل شد و الا ممکن چون چیزی باشد که بر جنس افتد
تا کر آن بباید داشتن و هیچ گونه نباید که بیکبارگی اعتماد
بر یک دلیل کند الا که نظرها و اتصالها سعود و نحوس
و اجرام یکدیگر معلوم کند و در هم نگرد تا نوبت انجم صواب
تر بیند و بعلم و معرفت نزدیکتر بدلیل و حجت موافق‌تر
بر آن حکم کند و اگر بر چیزهای اماثیه بر یک نوع نهند و چون طالع
بود چنانکه زایل و چنانکه خداوندش مشرق بود و چنانکه خداوندش
مغرب بود و چنانکه محترق در این همه نیکو باید نگریستن
و مانند چه هر یک معلوم کرده‌اند تا خطا کمتر و صواب نزدیکان
تر باشد **مثالش** طالعی گرفتیم جوزا آمد خداوندش عطارد
و خداوند ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ نهم بود و با خود
بود گفتیم طالع ذو جسدین است باید که دو بود و خداوندش
عطارد و با زهره که دلیل کند بر رنگ آسمان باشد و در رو

سفیدی و بزینت و پاکیزگی و اسود بکار دارند و از بهر نظر
مریخ تیز بود و سرخی دارد پس درین نگاه کردیم تا کدام دو
چیز بود برنگ آسمان و سفیدی آبی و سرخی و مرکب و تیزی که از بهر
زینت و پاکیزگی بکار دارند گفتیم معراض است سیم زنگ کرده
بیرون آوردن ضمیر طالع بیرون با ابدا آوردن ملبع جدول بیست
و همه ستارگان مقوّم کرده باشد و خداوندان حدود و جز ساعت
و نه بهر اثنا عشریه و در بجا آن معلوم کرده باشد اگر خداوند طالع
باحد یا وجه و ساعت پیوند خویش کرده است پس اگر نظر
دارد مقبول نباشد از حال و جوهر و کیفیت خویش
نگردد بلی اندک اگر با اصل نه لختی شود و هیچ بدان نماند **و جوهر**
شناختن از دلیل جوهر خویش از خداوند طالع لون از خداوند
ساعت طعم از خداوند طالع عدد از قمر و عطارد نوع
کهن و از رنجهای فلک **بیماری** و آنکه چون خداوند طالع
ساقط بود و نیران و سعدان سوی نظر ندارند و یا راس
و یا ذنب بود و بر نظر ایشان دلیل کند بر چیزها کنده پس
هر چیز از این کمتر شود حکم بر آن جمله کن **دانستن** عدد

ازقمر

از دور قمر برگیر از برج و درج و بنگر اگر جفت بود
در خانه‌های منقلب دلیل کند و اگر فرد دو افزون است
و عدد بسیار افتد **طلب جایگاه** نگاه کن تا دلیل اندر کدام برج
که منقلب دلیل کند در بیابان خانه بود و چیزی که ثبات
ندارد و ثابت در زمین و جایگاهی که تیره کرده و دو جسدین
در سوراخی مار ارزیها **طعم و رنگ و بوی و قیمت** اندر برج ستارگان
نگاه کن چنان که اگر ستاره که بدینی به طبع و درج ترابی
کویی چیز است که از آب و آتش کنند و بوی و قیمت همچنین
چنانکه اگر طالع خانه نحس بود خداوندش ترقی دارد
و الحیف بی قیمت و بی طعم بود و اگر خانه سعدی باشد و خداوندش
مسعود قیمت تمام دارد **نو و کهن** نگاه کن اندر آن کوکب
که دلیل بود در مثلثه نهاری چون فوق الارض باشد
متصل بستاره نهاری مشرقی و از احتراق و رجعت دور
چیزها باشد نو و با خطر و اگر بخلاف این باشد کهن بود
نکته بودن قمر اندر عقرب یا پیوستن بستاره که
که اندر عقرب بود چیزها محو شود و بودن قمر اندر [illegible]

کرم و خشک و مایبرد و خشک مصمت بود نحس مجوف قمر

اندر تاسع یا ثالث چون خاسف بود خلاف مطالع اندر عشم

یا رابع و ساقط و سبک بود و نو بود است دلیلها و برج

و طالع والله اعلم بالصواب

حسب الاشاره لازم البشاره سرکار [illegible] عطارد حشم و اقبال

اعلام نجم آسمان [illegible] دولت [illegible] آسمان

[illegible] سحاب سخا [illegible] کرم [illegible] عظیم الشان

[illegible] الجود و الاحسان [illegible] محمد [illegible] اوام اقباله و جلاله

بتحریر و تسوید این رساله [illegible]

و با تمام آن پرداخت [illegible] خطا [illegible]

[illegible] اغلب [illegible]

فی دار الخلافه [illegible] ۱۷ شهر [illegible]

و الاقبال [illegible] ۱۱۷۸

محمد [illegible]